

پیشگفتار

ده درس خداشناسی

درس اول: خدا جویی

درس دوم: آثار خداشناسی در زندگی ما

درس سوم: خداشناسی از دو راه مطمئن

درس چهارم: پاسخ به یک سؤال مهم

درس پنجم: یک داستان واقعی

درس ششم: دومین راه برای خداشناسی

درس هفتم: نمونه هایی از نظام آفرینش

درس هشتم: یک دنیا شگفتی در یک پرنده کوچک

درس نهم: دوستی حشرات و گل ها!

درس دهم: در جهان بی نهایت کوچک ها

یک بحث تکمیلی برای درس دهم: چه پرشکوه است صفات خدا صفات او

ده درس عدل الهی

درس اول: عدل چیست؟

درس دوم: دلائل عدالت پروردگار

درس سوم: فلسفه آفات و شرور

درس چهارم: فلسفه حوادث ناخوشایند زندگی

درس پنجم: بازهم فلسفه آفات و شرور

درس ششم: مسئله جبر و اختیار

درس هفتم: روشن ترین دلیل بر آزادی اراده و اختیار

درس هشتم: «امر بین الامرین» چیست؟ (مکتب واسطه)

درس نهم: هدایت و ضلالت به دست خدا است!

درس دهم: عدل خداوند و مسئله «خلود»

ده درس پیامبرشناسی

درس اول: نیاز ما به وجود رهبران الهی

درس دوم: نیاز به وجود پیامبران از نظر طرح قوانین

درس سوم: چرا پیامبران معصومند؟

درس چهارم: بهترین راه شناخت پیامبر

درس پنجم: بزرگ ترین معجزه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

درس ششم: دریچه ای به سوی اعجاز قرآن

درس هفتم: ۲- جهان بینی قرآن

درس هشتم: قرآن و اکتشافات علمی روز!

درس نهم: سند دیگر بر حقیقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

درس دهم: خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

ده درس امام شناسی

درس اول: بحث امامت از کی آغاز شد؟

درس دوم: فلسفه وجود امام (علیه السلام)

درس سوم: شرایط و صفات ویژه امام (علیه السلام)

درس چهارم: نصب امام (علیه السلام) بر عهده کیست؟

درس پنجم: قرآن و امامت

درس ششم: امامت در سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

درس هفتم: حدیث منزلت و حدیث یوم الدار

درس هشتم: حدیث ثقلین و سفینه نوح

درس نهم: امامان دوازدهگانه

درس دهم: حضرت مهدی دوازدهمین پیشوا و مصلح بزرگ جهانی

ده درس معادشناسی

درس اول: یک سؤال مهم

مرگ پایان است یا آغاز؟

درس دوّم: معاد به زندگی مفهوم می دهد

درس سوّم: نمونه دادگاه قیامت درون جان شماست!

درس چهارم: معاد در تجلیگاه فطرت

درس پنجم: رستاخیز در ترازوی عدالت

درس ششم: رستاخیز را در همین جهان بارها دیده ایم

درس هفتم: معاد و فلسفه آفرینش

درس هشتم: بقای روح نشانه ای بر رستاخیز

درس نهم: معاد جسمانی و روحانی

درس دهم: بهشت و دوزخ و تجسم اعمال

پنجاه درس

اصول عقائد برای جوانان

پیشگفتار

مهم ترین ویژگی انقلاب ما اسلامی بودن آن است و مهم ترین ویژگی مکتب اسلام، انسان سازی بر اساس معیارهای الهی است.

هدف ما این است که مجموعه ای دقیق و مستدل و در عین حال جالب و شیرین از اعتقادات خالص اسلامی در اختیار همگان -

به ویژه نسل جوان - قرار گیرد تا بتوانند در این شرایط خاص انقلاب اسلامی، خود را بسازند و ایمانی نیرومند که در اعمال و رفتار

آنها پرتوافکن باشد فراهم آورند. و هم مقدمه ای باشد برای مطالعات بیشتر.

این مجموعه که با دقت و ظرافت و ابتکار خاصی تهیه شده می تواند راهگشای همه کسانی که می خواهند اصول عقاید اسلامی را

در فاصله کوتاهی فرا گیرند - یا تدریس کنند - باشد.

این مجموعه در پنج قسمت به قلم حضرت آیة الله ناصر مکارم شیرازی که از پیشگامان بحث های عقیدتی از حدود چهل سال

پیش در حوزه علمیه قم هستند تهیه شده و برای همه جستجوگران این راه مفید و سازنده است.

استادانی که این دروس را تعلیم می دهند لطفاً به این «نکات» توجه داشته باشند:

۱- درس ها را باید عموماً با شواهد تاریخی و مشاهدات جالب در زندگی کنونی پرورش داد.

۲- باید از معلومات شاگردان در این درس ها مدد گرفت و بیشتر با

سؤال و جواب (به طور انفرادی یا دسته جمعی) درس ها را پیاده کرد.

۳- آیه مربوط به هر درس با خط زیبا و خوانا روی تخته سیاه نوشته شود و سعی کنند شاگردان ترجمه آیات را به صورت کلمه به کلمه فرا گیرند، تا پایه ای برای آشنایی آنها با قرآن شود، حتی اگر یک نفر با صدای خوب آیه مورد نظر را بخواند و دیگران تکرار کنند بهتر است.

۴- لزومی ندارد هر درس در یک روز پیاده شود، در صورت لزوم می توان یک درس را در دو روز پیاده کرد.

۵- در عبارات هر درس ریزه کاری هایی هست که استاد باید قبلا به دقت آن را مطالعه فرماید تا به هنگام درس روی آن تکیه کند.

۶- این دروس برای شاگردان دوره راهنمایی تا سال آخر دبیرستان - برای پسران و دختران - قابل استفاده است، همچنین برای تمام کسانی که اطلاع درستی از اصول عقائد اسلامی ندارند.

۷- در نظر گرفتن جوایز برای کسانی که از عهده امتحان برآیند و یا آیات را با ترجمه به خوبی حفظ کنند و در جلسه بخوانند بسیار مورد است.

۸- احتمال قوی دارد دانش آموزان این دروس، سؤالاتی درباره خدشناسی کنند که پاسخ آن در این دروس نباشد، برای پاسخ آنها به کتاب های: «آفریدگار جهان» - «در جستجوی خدا» - «پرسش ها و پاسخ های مذهبی» مراجعه فرمایید. مؤسسه مطبوعاتی هدف - با اجازه مؤلف محترم - از همه پیشنهادهای اصلاحی صاحب نظران برای تکمیل این مجموعه استقبال می کند.

سرپرست «مطبوعاتی هدف» - قم

۱۰ / فروردین ۱۳۷۰

ده درس خدشناسی

ده درس خدشناسی

درس اول: خدا جویی

چرا برای شناسایی آفریدگار جهان فکر و مطالعه می کنیم؟

۱- عشق به آگاهی و آشنایی به جهان هستی، در درون جان همه ما است.

همه ما به راستی می خواهیم بدانیم:

این آسمان بلندپایه، با اختران زیبایش***این زمین گسترده با مناظر دل فریبش

این موجودات رنگارنگ، پرندگان زیبا، ماهیان گوناگون، دریاها و کوه ها، شکوفه ها و گل ها، انواع درختان سر به آسمان کشیده

و... خود به خود به وجود آمده اند، یا این نقش های عجیب به دست نقاشی ماهر و توانا و چیره دست، کشیده شده است؟...

از این گذشته، نخستین سؤالاتی که در زندگی برای همه ما پیدا می شود؛ این است که:

از کجا آمده ایم؟ در کجا هستیم؟ و به کجا می رویم؟

و ما اگر پاسخ های این پرسش های سه گانه را بدانیم؛ چقدر خوشبخت

خواهیم بود؟ یعنی بدانیم آغاز زندگی ما از کجا شروع شده و سرانجام به کجا خواهیم رفت؟ و اکنون چه وظیفه ای داریم؟

روح جستوجوگر ما به ما می گوید: باید آرام نشینی تا پاسخ این سؤالات را پیدا کنی.

گاهی در یک حادثه رانندگی، کسی مجروح و بیهوش می شود؛ و برای درمان قطعی، او را به بیمارستان می برند؛ هنگامی که حال

او کمی بهتر می شود و به هوش می آید؛ نخستین چیزی که از اطرافیان خود می پرسد این است که این جا کجاست؟ چرا مرا به

این جا آورده اند؟ و کی از اینجا خواهیم رفت؟ اینها نشان می دهد، که انسان نمی تواند در برابر این گونه سؤال ها، خاموش بنشیند.

بنابراین نخستین چیزی که ما را به دنبال خداجویی و شناسایی آفریننده جهان هستی می فرستد؛ همان روح تشنه و جستوجوگر ما

است.

۲- حس شکرگزاری - فکر کنید شما را به یک میهمانی آبرومندانه دعوت کرده اند، و همه گونه وسائل پذیرائی برای راحتی شما

فراهم ساخته اند، اما چون شما به اتفاق برادر بزرگ ترتان که واسطه این دعوت است، به این میهمانی می روید، میزبان خود را

درست نمی شناسید شک نیست که به هنگام ورود در این مجلس دل پذیر، نخستین فکر شما این است که میزبان خود را بشناسید

و از او تشکر کنید.

ما نیز هنگامی که به این سفره گسترده آفرینش نگاه می کنیم و انواع نعمت هایی که در اختیار ما قرار دارد؛ چشمان بینا، گوش

های شنوا،

عقل و هوش کافی، نیروهای مختلف جسمانی و روانی، انواع وسائل زندگی، و روزی های پاک و پاکیزه، در این سفره پهناور می

بینیم، بی اختیار به این فکر می افتیم که بخشنده این همه نعمت ها را بشناسیم؛ و اگر چه نیاز به تشکر ما نداشته باشد، در برابر او

شکرگزاری کنیم و تا این کار را نکنیم، احساس ناراحتی و کمبود داریم و این دلیل دیگری است که ما را به دنبال شناسایی خدا می

فرستد.

۳- پیوند سود و زیان ما با این مسئله - فکر کنید در مسیر مسافرت خود به چهارراهی می رسید که در آنجا غوغایی بپاست، همه

می گویند در این چهارراه توقف نکنید؛ که خطرهای بزرگی دارد، ولی هر دسته ای ما را به سویی دعوت می کند، یکی می گوید:

بهترین راه اینست که از سمت شرق بروید، دیگری سمت غرب را مطمئن ترین راه می شمارد؛ سومین دسته ما را به راهی که

میان این دو وجود دارد، دعوت می کنند، و می گویند تنها راه نجات از خطر و رسیدن به سرمنزل نجات و جایگاه امن و امان که

دارای همه گونه وسیله سعادت است، این راه است.

آیا ما به خود اجازه می دهیم که بدون مطالعه، یک راه را انتخاب کنیم؟ و یا عقل ما می پذیرد که در همانجا متوقف شویم و هیچ راهی را انتخاب نکنیم؟ مسلماً نه.

بلکه عقل و خرد، به ما می گوید هر چه زودتر شروع به بررسی و مطالعه کنیم و سخنان هر یک از این گروه ها را به دقت بشنویم و در هر کدام نشانه درستی و صداقت و دلائل قانع کننده بود بپذیریم، و با اطمینان خاطر آن راه را انتخاب کرده، پیش برویم. در زندگی این دنیا نیز ما چنین حالی را داریم، مذهب ها و مکتب های مختلف هر کدام ما را به سوی خود دعوت می کند، ولی از آنجا که سرنوشت ما، خوشبختی و بدبختی ما، پیشرفت و عقب افتادگی ما، به بررسی و انتخاب بهترین راه بستگی دارد، خود را ناگزیر می بینیم که در این باره فکر کنیم، راهی که موجب پیشرفت و تکامل ما است انتخاب کنیم و از آنچه ما را به پرتگاه بدبختی و فساد و سیه روزی می کشاند پرهیز نماییم.

این نیز دلیل دیگری است، که ما را به مطالعه درباره آفریننده جهان هستی دعوت می کند.

قرآن مجید می گوید:

(فبشر عباد الذین يستمعون القول فيتبعون احسنه)؛

«به بندگان من بشارت ده، آنها که سخنان گوناگون را می شنوند؛ و بهترین را انتخاب می کنند».(۱)

۱. (سوره زمر، آیه ۱۸).

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا تا کنون غیر از آنچه از پدر و مادر درباره خدانشناسی شنیده اید خودتان به طور جدی در این باره فکر کرده اید؟

۲- آیا می توانید بگویید میان خداجویی و خدانشناسی چه فرقی وجود دارد؟

۳- آیا هرگز به هنگام راز و نیاز با خدا احساس یک نوع لذت عمیق روحانی کرده اید؟

درس دوم: آثار خدانشناسی در زندگی ما

۱- خدانشناسی و پیشرفت علوم

فکر کنید دوستی از سفر آمده و کتابی به عنوان ارمغان برای شما آورده است و می گوید کتابی است بسیار عالی زیرا نویسنده آن دانشمندی است فوق العاده فهمیده، پراطلاع، دقیق و ماهر و در رشته خود نابغه و به تمام معنی استاد است.

حتماً شما این کتاب را سرسری مطالعه نخواهید کرد؛ بلکه به عکس روی تمام جمله بندی ها و تعبیرات و حتی کلمات آن دقت می کنید و اگر جمله ای از آن را نفهمیدید ساعت ها و شاید روزهای متوالی هر موقع که فرصت کردید روی آن برمی گردید تا معنی و مفهوم آن برای شما روشن شود چرا که نویسنده آن یک فرد عادی نیست بلکه دانشمند بزرگی است که کلمه ای را بی حساب نمی نویسد.

اما اگر به عکس به شما گفتند این کتاب ظاهرش ممکن است زیبا باشد اما نویسنده آن یک فرد کم سواد است که هیچ مایه علمی ندارد و هیچ حسابی در کار او نیست!

معلوم است که شما فقط یک نگاه سرسری به کتاب می کنید و هر جای آن را نامفهوم دیدید می گوئید این هم از بی اطلاعی نویسنده است و حیف است که انسان وقت خود را برای مطالعه آن تلف کند.

عالم هستی همانند کتاب بزرگی است که هر یک از موجودات آن کلمه یا جمله ای از آن را تشکیل می دهد، از نظر یک فرد خداپرست همه ذرات این جهان قابل دقت است، یک انسان با ایمان در پرتو نور خداپرستی؛ با کنجکاوری خاصی به مطالعه اسرار آفرینش می پردازد (و همین موضوع به پیشرفت علوم و دانش های انسانی کمک می کند)، زیرا او می داند آفریننده این دستگاه، بی نهایت علم و قدرت دارد، و همه کارش روی حکمت و فلسفه است، بنابراین دقیق تر مطالعه می کند، عمیق تر بررسی می نماید تا اسرار آن را بهتر درک کند.

اما یک فرد مادی انگیزه ای برای مطالعه عمیق اسرار آفرینش ندارد زیرا خالق آنها را طبیعت بی شعور می داند و اگر می بینیم بعضی از دانشمندان مادی در صف مکتشفان علوم هستند به خاطر آن است که آنها غالباً خدا را قبول دارند و فقط نام او را طبیعت می گذارند، چرا که برای کار طبیعت؛ «نظم» و «حساب» و «برنامه» قائل هستند. خلاصه، خداپرستی وسیله پیشرفت علوم و دانشهاست.

۲- خداشناسی و تلاش و امید

به هنگامی که حوادث سخت و پیچیده در زندگی انسان رخ می دهد،

و درها ظاهراً به روی او از هر سو بسته می شود و احساس ضعف و ناتوانی و تنهایی در برابر مشکلات می کند؛ ایمان به خدا به یاری او می شتابد و به او نیرو می دهد.

آنها که ایمان به خدا دارند خود را تنها و ناتوان نمی بینند، مأیوس نمی شوند؛ احساس ضعف و ناتوانی نمی کنند؛ چون قدرت خدا بالاتر از همه مشکلات است و همه چیز در برابر او سهل و آسان می باشد.

آنها با امید به لطف و حمایت و کمک پروردگار به مبارزه با مشکلات برمی خیزند و تمام نیروهای خود را به کار می گیرند و با عشق و امید به تلاش و کوشش ادامه می دهند و بر سختی ها پیروز می شوند.

آری ایمان به خدا تکیه گاه بزرگی برای انسان ها است.

ایمان به خدا مایه استقامت و پایداری است.

ایمان به خدا نور امید را همیشه در دل ها زنده نگه می دارد.

و به همین دلیل افراد با ایمان هرگز دست به خودکشی نمی زنند زیرا خودکشی از یأس و نومییدی کامل و احساس شکست سرچشمه می گیرد اما افراد با ایمان نه نومید می شوند و نه احساس شکست می کنند.

۳- خداشناسی و احساس مسئولیت

طبیعی را می شناسیم که وقتی بیمار تنگدستی به آنها مراجعه می کند نه تنها از گرفتن حق ویزیت خودداری می نمایند بلکه پول دارو را نیز در اختیار او می گذارند و حتی اگر احساس خطر برای بیمار خود کنند شب را تا به صبح بر بالین او در خانه محقرش می مانند. اینها افرادی خداپرست و با ایمانند. اما طبیعی را نیز می شناسیم که بدون دریافت پول کوچک ترین گام برای بیمار بر نمی دارند، زیرا ایمان محکمی ندارند. انسان با ایمان در هر رشته ای که باشد احساس مسئولیت می کند، وظیفه شناس است، نیکوکار و با گذشت است، همواره یک پلیس معنوی را در درون جان خود حاضر می بیند که مراقب اعمال او است. ولی افراد بی ایمان مردمی خودخواه و خودکامه و خطرناکند و هیچ گونه مسئولیتی برای خود قائل نیستند، ظلم و ستم و تجاوز به حق دیگران برای آنها ساده است و کمتر حاضر به نیکوکاری می باشند.

۴- خداشناسی و آرامش

دانشمندان روان شناس می گویند در زمان ما بیماری روانی و ناراحتی روحی بیش از هر زمان دیگر است. و نیز می گویند یکی از عوامل این بیماری احساس نگرانی است؛ نگرانی از حوادث آینده؛ نگرانی از مرگ، نگرانی از جنگ و نگرانی از فقر و شکست. آنها اضافه می کنند: از جمله چیزهایی که می تواند نگرانی را از روح انسان دور کند ایمان به خدا است زیرا هر وقت عوامل نگرانی می خواهد در روح او نفوذ کند ایمان به خدا آن را عقب می راند. خدایی که مهربان است، خدایی که روزی دهنده است، خدایی که از حالات بندگانش آگاه و هر گاه رو به سوی او آرند، به آنها کمک می کند و از ناراحتی ها رهایی می بخشد. به همین جهت مؤمنان واقعی همیشه احساس آرامش می کنند و هیچگونه نگرانی در روح آنها نیست و چون کارشان برای خدا است اگر زبانی هم کنند جبرانش را از او می طلبند و حتی در میدان جنگ لبخند بر لب دارند. قرآن مجید می گوید:

(الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن)؛

«آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ستم نیالودند، آرامش و امنیت برای آنهاست».(۱)

۱- آیا سرگذشتی از تاریخ گذشتگان به خاطر دارید که جلوه های ایمان و آثاری را که در بالا گفته شد بازگو کند؟

۲- آیا می دانید چرا بعضی از افراد که دم از ایمان به خدا می زنند آلودگی های اخلاقی دارند و آثار چهارگانه بالا در آنها دیده نمی شوند؟

درس سوّم: خداشناسی از دو راه مطمئن

درباره خداشناسی از دورترین زمان تا امروز کتاب ها نوشته شده و بحث ها و گفتوگوهای فراوانی در میان دانشمندان و غیر دانشمندان بوده است.

هر کدام برای پی بردن به این حقیقت راهی را انتخاب کرده اند؛ اما از همه راه ها، بهترین راهی که می تواند ما را به زودی به این مبدأ بزرگ جهان هستی نزدیک سازد دو راه است:

۱- راهی از درون (نزدیک ترین راه)

۲- راهی از برون (روشن ترین راه)

در قسمت اوّل سری به اعماق وجود خود می زنیم و ندای توحید را از درون جان خود می شنویم.

و در قسمت دوم در عالم پهناور آفرینش به گردش می پردازیم و نشانه های خدا را در پیشانی تمام موجودات و در دل هر ذره ای

مشاهده می کنیم هر کدام از این دو راه، بحث های طولانی دارد؛ اما کوشش ما این

است که در یک گفتار فشرده، هر یک از این دو راه را اجمالاً مورد بررسی قرار دهیم:

الف - راهی از درون

درست به این چند موضوع بیندیشیم:

۱- دانشمندان می گویند: هر انسانی را که فکر کنید، از هر نژاد و هر طبقه ای که باشد اگر او را به حال خود واگذارند و تعلیمات

خاصی نبیند و حتی از گفتوگوهای خداپرستان و مادی ها عریان شود؛ خود به خود متوجه نیروی توانا و مقتدری می شود که مافوق جهان ماده است و بر تمام جهان حکومت می کند.

او در زوایای قلب و اعماق دل و روان خویش احساس می کند که ندائی لطیف و پر از مهر و در عین حال رسا و محکم وی را به طرف یک مبدأ بزرگ علم و قدرت که ما او را خدا می نامیم می خواند.

این همان ندای فطرت پاک و بی آلایش بشر است.

۲- ممکن است غوغای جهان مادی و زندگی روزانه و زرق و برق های حیات، او را به خود مشغول سازد، و موقتاً از شنیدن این ندا

غافل شود؛ اما هنگامی که خود را در برابر مشکلات و گرفتاری ها مشاهده می کند؛ هنگامی که حوادث وحشتناک طبیعی همانند

سیل ها و زلزله ها و طوفان ها و لحظات پراضطراب یک هواپیما در یک هوای نامساعد و خطرناک به او حمله‌ور می شوند، آری در این هنگام که دست او از تمام وسائل مادی کوتاه می گردد و هیچ گونه پناهگاهی برای خود نمی یابد، این ندا در درون جان او قوت می گیرد، احساس می کند که از درون وجودش قدرتی او را به سوی خود می خواند، قدرتی که برتر از تمام قدرت ها است، نیروی مرموزی که همه مشکلات در برابر او سهل و ساده و آسان است.

کمتر کسی را می توانید پیدا کنید که در برابر حوادث سخت زندگی چنین توجهی را پیدا نکند و بی اختیار به یاد خدا نیفتد و همین موضوع است که نشان می دهد ما چقدر به او نزدیکیم و او چقدر به ما نزدیک است او در روح و جان ماست. البته ندای فطرت همیشه در درون جان آدمی هست ولی در این لحظات قوت بیشتری می یابد.

۳- تاریخ به ما نشان می دهد قدرتمندانی که در لحظات آرامش و عادی حتی از بردن نام خدا ابا می کردند، اما به هنگامی که پایه های قدرت خود را متزلزل و کاخ هستی خود را در حال فرو ریختن می دیدند، دست به دامن این مبدء بزرگ می شدند، و ندای فطرت را به روشنی می شنیدند.

تاریخ می گوید: هنگامی که فرعون در میان امواج خروشان خود را گرفتار دید و مشاهده کرد، آبی که مایه حیات و آبادی کشور او و سرچشمه تمام قدرت مادیش شده بود، اکنون فرمان مرگ او را اجرا می کند، و در برابر چند موج کوچک عاجز مانده و دستش از همه جا کوتاه هست، فریاد زد: «الان اعتراف می کنم که جز خدای بزرگ موسی هیچ معبودی نیست» این ندا در حقیقت از درون فطرت و جان او

برخاست. نه تنها فرعون، تمام کسانی که در شرایط او قرار می گیرند همین ندا را به روشنی می شنوند.

۴- خود شما هر گاه به اعماق دلتان مراجعه کنید تصدیق می کنید که نوری در آنجا می درخشد و شما را به سوی خدا می خواند، شاید بارها در زندگی حوادث مشکل و طاقت فرسا و بن بست ها برای شما پیش آمده که دستتان از تمام وسائل عادی برای حل آن کوتاه شده است در آن لحظات حتماً به خاطر شما، این حقیقت آمده است که نیروی مقتدری در این عالم هستی است که می تواند آن مشکل را به راحتی حل کند.

در این لحظات، امید آمیخته با عشق به آن مبدء روح و جان شما را در بر گرفته و ابرهای تیره و تاریک را از قلب شما دور ساخته است.

آری این نزدیک ترین راهی است که هر کس از درون جان خود می تواند به سوی خدا و مبدء جهان هستی بیابد.

تنها یک سؤال:

می دانیم این سؤال ممکن است برای بعضی از شما پیدا شود که آیا این احتمال وجود ندارد که ما بر اثر تعلیماتی که از محیط، و

پدر و مادر گرفته ایم در مواقع حساس به این فکر فرو می رویم؟ و دست تقاضا به درگاه خدا برمی داریم؟

ما به شما در این سؤال حق می‌دهیم و پاسخ جالبی برای آن داریم که در درس آینده خواهید خواند.

قرآن مجید می‌فرماید:

(فاذا ركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون)؛ (۱)

هنگامی که به کشتی سوار شوند و ضربات طوفان و امواج کوه‌پیکر؛ آنها را به مرگ تهدید کند خدا را از روی اخلاص می‌خوانند، اما هنگامی که خداوند آنها را نجات داد و به ساحل نجات آورد، او را فراموش کرده و دامن بت‌ها را می‌گیرند».

۱. سوره عنكبوت، آیه ۶۵.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- سعی کنید آیه بالا را با شماره آیه و سوره و معنی آن، کلمه به کلمه حفظ کنید و تدریجاً به زبان قرآن آشنا شوید.

۲- آیا برای شما هرگز حادثه پیچیده‌ای رخ داده که دست شما از همه جا کوتاه شده باشد و تنها به امید لطف پروردگار باشید؟

(ضمن مقاله یا سخنرانی کوتاهی آن را شرح دهید)

۳- چرا این راه را نزدیک‌ترین راه نامیدیم؟

درس چهارم: پاسخ به یک سؤال مهم

سؤال

در درس گذشته به این جا رسیدیم که ما همیشه صدای توحید و خداپرستی را از درون جان خود می‌شنویم و مخصوصاً در مشکلات و گرفتاری‌ها، این آهنگ رساتر و قوی‌تر می‌شود؛ و ما بی‌اختیار به یاد خدا می‌افتیم و از قدرت بی‌پایان و لطف و محبت او یاری می‌جوییم.

در این جا ممکن است، این سؤال پیش آید که این ندای درونی که نام آن را ندای فطرت می‌گذاریم ممکن است نتیجه تبلیغاتی باشد که در محیط اجتماع و در مکتب و مدرسه و از پدر و مادر شنیده ایم و این یک نوع عادت برای ما شده است.

جواب

پاسخ این اشکال با توجه به یک مقدمه کوتاه روشن می‌شود.

عادات و رسوم؛ چیزهای متغیر و ناپایدارند یعنی ما نمی‌توانیم عادت و رسمی را پیدا کنیم که در سراسر تاریخ بشر و در میان تمام اقوام،

یکسان باقی مانده باشد، مسایلی که امروز عادت و رسم می‌شود، ممکن است فردا دگرگون گردد، به همین دلیل عادات و رسوم

یک ملت ممکن است در میان ملت‌های دیگر دیده نشود.

بنابراین اگر مشاهده کنیم موضوعی در میان تمام اقوام و ملت‌ها و در هر عصر و زمان بدون استثناء وجود داشته است باید بدانیم یک ریشه فطری دارد و در درون بافت روح و جان انسان قرار گرفته است.

مثلاً علاقه مادر به فرزند به طور قطع نمی‌تواند نتیجه یک تلقین و یا تبلیغ و یا عادت و رسم باشد؛ زیرا در هیچ قوم و ملتی و در هیچ عصر و زمانی نمی‌بینیم مادری نسبت به فرزند خود مهر نرزد.

البته ممکن است، مادری بر اثر ناراحتی روانی خود را از بین ببرد و یا پدری در زمان جاهلیت دختر خود را بر اثر افکار غلط و خرافی زنده به گور کند، ولی اینها موارد بسیار نادر و استثناهای زودگذری هستند، که به سرعت از میان رفته حالت اصلی یعنی عشق به فرزند، خود را نشان می‌دهد.

با توجه به این مقدمه، نگاهی به مسئله خداپرستی در میان انسان‌های امروز و گذشته می‌افکنیم:
(این درس چون کمی پیچیده است بیشتر دقت فرمایید)

۱- به گواهی دانشمندان جامعه‌شناس و مورخان بزرگ هیچ عصر و زمانی را نمی‌یابیم که مذهب و ایمان مذهبی در میان بشر وجود

نداشته باشد بلکه در هر عصر و زمان و در هر نقطه‌ای از دنیا شکلی از مذهب وجود داشته است، و این خود یک دلیل روشنی است بر این که خداپرستی از اعماق روح و فطرت انسان سرچشمه گرفته، نه این که نتیجه تلقین و رسم و عادت باشد زیرا اگر نتیجه رسم و عادت و تلقین بود، نباید این چنین عمومی و جاودانی باشد.

حتی قرائنی در دست داریم که نشان می‌دهد اقوامی که قبل از تاریخ زندگی می‌کردند، آنها نیز دارای نوعی مذهب بوده‌اند (دوران قبل از تاریخ را به زمانی می‌گوییم که هنوز خط اختراع نشده بود و انسان نمی‌توانست نوشته‌هایی از خود به یادگار بگذارد).

البته شک نیست که اقوام ابتدایی چون نمی‌توانستند خدا را به عنوان یک وجود مافوق طبیعی بشناسند او را در لابه لای موجودات طبیعی جستجو می‌کردند و از موجودات طبیعت برای خود بت می‌ساختند. ولی انسان با پیشرفت فکری تدریجاً توانست حق را بیابد و چشم از بت‌ها که موجودات مادی هستند برگردد و در ورای این جهان مادی به قدرت بزرگ خداوند آشنا گردد.

۲- بعضی از روان‌شناسان بزرگ صریحاً می‌گویند که برای روح آدمی چهار بُعد یا چهار حس اصلی وجود دارد:

۱- «حس دانایی»: که انسان را به دنبال علوم و دانش‌ها می‌فرستد و روح او را تشنه فراگرفتن علم می‌کند خواه این علم، نفع مادی داشته

باشد یا نه.

۲- «حس نیکی»: که سرچشمه مسائل اخلاقی و انسانی در جهان بشریت است.

۳- «حس زیبایی»: که منشأ پیدایش شعر و ادبیات و هنر، به معنی واقعی، است.

۴- «حس مذهبی»: که انسان را دعوت به شناسائی خدا و انجام فرمان او می کند و به این ترتیب مشاهده می کنیم که حس

مذهبی یکی از احساسات ریشه دار و اصلی روح انسان است. یعنی هیچ گاه از او جدا نبوده و هیچ گاه از او جدا نخواهد شد.

۳- در بحث های آینده نیز ملاحظه خواهیم کرد که بیشتر مادی ها و منکران خدا نیز به نوعی اعتراف به وجود خدا کرده اند، اگر

چه از بردن نام او خودداری می کنند، و نام طبیعت یا نام های دیگر بر او می گذارند، ولی صفاتی برای طبیعت قائل می شوند که

شبهه صفات خدا است.

مثلا می گویند: طبیعت اگر دو کلیه به انسان داده است برای این بوده است که می دانسته، ممکن است یکی از این کلیه ها از کار

بیفتد و باید دیگری کار حیاتی آن را ادامه دهد و مانند این تعبیرات. آیا این موضوع با طبیعت بی شعور سازگار است؟ یا این که

اشاره به خداوندی است که علم و قدرتش بی پایان می باشد اگر چه نام او را طبیعت گذارده اند.

از آنچه در این بحث گفتیم چنین نتیجه می گیریم که:

عشق به خدا همیشه در جان ما بوده و خواهد بود.

ایمان به خدا شعله جاویدانی است که قلب و روح ما را گرم می سازد.

برای شناسایی خدا ما مجبور نیستیم راه های طولانی بپیماییم سری به اعماق وجود خود می زنیم، ایمان به او را در آن جا می

یابیم.

قرآن مجید می گوید:

(و نحن اقرب الیه من حبل الوريد(۱))؛

«ما به انسان از رگ گردن او نزدیک تریم».

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چند مثال برای عادت؛ چند مثال برای فطرت بزنید.

۲- چرا مردم نادان به سراغ بت پرستی می رفتند؟

۳- چرا مادی ها نام خدا را «طبیعت» می گذارند؟

درس پنجم: یک داستان واقعی

گفتیم آنها که به زبان خدا را انکار می کنند، در اعماق روحشان ایمان به خدا وجود دارد.

شک نیست که پیروزی‌ها و موفقیت‌ها - مخصوصاً برای افراد کم ظرفیت - ایجاد غرور می‌کند و همین غرور سرچشمه فراموشی می‌شود؛ تا آنجا که گاهی انسان فطریات خود را نیز به دست فراموشی می‌سپارد. اما هنگامی که طوفان حوادث، زندگی او را درهم می‌کوبد و تندباد مشکلات از هر سو به او حمله‌ور می‌شود، پرده‌های غرور و خودخواهی از جلو چشم او کنار می‌رود و فطرت توحید و خداشناسی آشکار می‌گردد.

تاریخ بشر نمونه‌های فراوانی از این گونه اشخاص به دست می‌دهد، که سرگذشت زیر یکی از آنها است:

وزیری بود مقتدر و نیرومند که در عصر خود، بیشتر قدرت‌ها را به دست گرفته بود و کسی را یارای مخالفت با او نبود، روزی به مجلسی که جمعی از دانشمندان دینی در آن حضور داشتند وارد شد و رو به آنها کرده گفت تا کی شما می‌گویید جهان را خدایی است؛ من هزار دلیل بر نفی این سخن دارم.

این جمله را با غرور خاصی ادا کرد، دانشمندان حاضر چون می‌دانستند او اهل منطق و استدلال نیست و توانایی و قدرت به قدری او را مغرور ساخته که هیچ حرف حقی در او نفوذ نخواهد کرد؛ با بی‌اعتنایی در برابر او سکوت کردند، سکوتی پرمعنی و تحقیرآمیز. این جریان گذشت، بعد از مدتی وزیر، مورد اتهام قرار گرفت؛ حکومت وقت، وی را دستگیر کرده به زندان انداخت.

یکی از دانشمندان که آن روز در مجلس حاضر بود فکر کرد که موقع بیداری وی رسیده است، اکنون که از مرکب غرور پیاده شده و پرده‌های خودخواهی از جلو چشم او کنار رفته است، و حسّ حق‌پذیری در وی بیدار گردیده اگر با او تماس بگیرد و نصیحتش کند نتیجه بخش خواهد بود؛ اجازه ملاقات با وی را گرفت و به سراغش در زندان آمد، همین که نزدیک آمد؛ از پشت میله‌ها مشاهده کرد که او در یک اطاق تنها؛ قدم می‌زند و فکر می‌کند و اشعاری را زیر لب زمزمه می‌نماید؛ خوب گوش فراداد، دید این اشعار معروف را می‌خواند:

ما همه شیران ولی شیر عَلم *** حمله مان از باد باشد دم بدم!

حمله مان پیدا و ناپیداست باد *** جان فدای آن که ناپیداست باد!

یعنی ما همانند نقش‌های شیری هستیم که روی پرچم‌ها ترسیم می‌کنند، هنگامی که باد می‌وزد حرکتی دارد و گویا حمله می‌کند ولی در حقیقت از خود چیزی ندارد و وزش باد است که به او قدرت می‌دهد، ما هم هر قدر قدرتمندتر شویم از خود چیزی نداریم.

خدایی که این قدرت را به ما داده هر لحظه اراده کند، از ما می‌گیرد.

دانشمند مزبور دید نه تنها در این شرایط منکر خدا نیست، بلکه یک خداشناس داغ شده است؛ در عین حال بعد از آن که از او احوال‌پرسی کرد، گفت: یادتان می‌آید که روزی گفتید: هزار دلیل بر نفی خدا دارید آمده ام آن هزار دلیل را با یک دلیل پاسخ

گوییم: خداوند آن کسی است که آن قدرت عظیم را به این آسانی از تو گرفت، او سر به زیر انداخت و شرمنده شد و جوابی نداد، زیرا به اشتباه خود معترف بود و در درون جانش نور خدا را می دید.

قرآن مجید درباره فرعون می گوید:

حتى اذا ادركه الغرق قال امنت انه لا اله الا الذي امنت به بنو اسرائيل(۱)؛

«انکار فرعون تا آن زمان ادامه یافت که در میان امواج آب در حال غرق شدن بود، در آن هنگام صدا زد ایمان آوردم که جز خدای بنی اسرائیل خدای دیگری نیست».

۱. سوره یونس، آیه ۹۰.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- نتیجه این داستان واقعی را در چند خط بیان کنید.

۲- بنی اسرائیل را چرا بنی اسرائیل می گفتند؟

۳- فرعون چه کسی بود و در کجا زندگی می کرد و چه ادعایی داشت؟

درس ششم: دومین راه برای خداشناسی

راهی از برون

با یک نگاه ساده به جهانی که در آن زندگی می کنیم به این حقیقت می رسیم که جهان هستی درهم و برهم نیست، بلکه تمام پدیده ها بر خط سیر معینی در حرکتند و دستگاه های جهان همچون لشکر انبوهی هستند که به واحدهای منظم تقسیم شده و به سوی مقصد معینی در حرکتند.

نکات ذیل می تواند هر ابهامی را در این زمینه برطرف سازد:

۱- برای پدید آمدن و باقی ماندن هر موجود زنده ای باید یک سلسله قوانین و شرایط خاص دست به دست هم بدهند مثلا برای پدید آمدن یک درخت: زمین، آب و هوای مناسب و حرارت معین لازم است که دانه را بکاریم و خوب تغذیه و تنفس کند، سبز شود و رشد نماید.

در غیر این شرایط رشد آن ممکن نیست، انتخاب این شرایط و فراهم کردن این مقدمات نیاز به عقل و علم و دانش دارد.

۲- هر موجودی اثری مخصوص به خود دارد، آب و آتش هر کدام اثری مخصوص به خود دارند که از آنها جدا نمی شود و همواره از قانون ثابتی پیروی می کنند.

۳- تمام اعضای موجودات زنده با یکدیگر همکاری دارند، به عنوان نمونه همین بدن انسان که خود عالمی است، در وقت عمل تمام اعضایش خود آگاه و ناخودآگاه با هماهنگی خاصی کار می کنند، مثلاً اگر خطری پیش آید همگی برای دفاع بسیج می شوند، این ارتباط و همکاری نزدیک، نشانه دیگری از نظم در جهان هستی است.

۴- یک نگاه به صحنه جهان آشکار می سازد که نه تنها اعضا و پیکر یک موجود زنده بلکه تمام موجودات مختلف جهان نیز هماهنگی مخصوصی با هم دارند، مثلاً برای پرورش موجودات زنده آفتاب می تابد، ابر می بارد، نسیم می وزد، و زمین و منابع زمینی نیز کمک می کنند، این ها نشانه وجود یک نظام معین در عالم هستی است.

رابطه «نظم» و «عقل»

زیرا انسان هر کجا نظم و حساب و قوانین ثابتی دید می داند که در کنار آن مبدأ علم و قدرتی را باید جستجو کند، و در این درک وجدانی خود نیاز چندانی به استدلال نمی بیند.

او می داند هرگز یک آدم نابینا و بی سواد نمی تواند با ماشین تایپ یک انشاء خوب، یا یک مقاله اجتماعی و انتقادی بنویسد؛ و هرگز یک کودک دوساله نمی تواند با گردش دادن نامنظم قلم روی کاغذ، تابلوی زیبا و پرارزشی به وجود آورد؛ بلکه اگر ما یک انشاء خوب یا مقاله با ارزشی را دیدیم می دانیم آدم با سواد و با عقل و هوشی آن را به وجود آورده، و یا اگر در یکی از موزه ها تابلوی بسیار زیبا و جالبی را مشاهده کردیم شک نخواهیم کرد که دست نقاش هنرمند و چیره دستی در ایجاد آن به کار رفته؛ اگر چه هرگز آن نویسنده و نقاش هنرمند را ندیده باشیم.

بنابراین هر جا دستگاه منظمی است در کنار آن هم عقل و هوشی وجود دارد و هر قدر آن دستگاه بزرگ تر، دقیق تر و جالب تر باشد علم و عقلی که آن را ایجاد کرده است به همان نسبت بزرگ تر خواهد بود.

گاهی برای اثبات این موضوع که هر دستگاه منظم نیاز به مبدأ عقل و دانش دارد از «حساب احتمالات» که در ریاضیات عالی از آن بحث شده کمک گرفته می شود و از این راه اثبات می کنند که مثلاً یک فرد بی سواد اگر بخواهد به وسیله ماشین تایپ، با فشار دادن روی دکمه های ماشین؛ از روی تصادف، یک مقاله یا یک قطعه شعر را تایپ کند، مطابق حساب احتمالات میلیاردها سال طول می کشد که حتی عمر کره زمین برای آن

کافی نیست (برای توضیح بیشتر به کتاب آفریدگار جهان یا کتاب در جستجوی خدا مراجعه نمایید)

قرآن مجید می گوید:

(سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق او لم یکف بربک انه علی کل شیء شهید)؛(۱)

ما نشانه های خود را در نظام آفرینش، در سراسر جهان در درون وجود خود انسان ها به آنها نشان می دهیم تا بدانند او بر حق است، آیا برای اثبات وجود او همین کافی نیست که او عالم به اسرار همه چیز است».

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چند مثال (غیر از آنچه در درس گفته شد) برای دستگاه های صنعتی که از مشاهده آنها پی به وجود یک سازنده عالم و آگاه می بریم برنید.

۲- فرق میان «آفاق» و «انفس» چیست؟ مثال هایی از نشانه های خدا در آفاق و در انفس بیان کنید.

درس هفتم: نمونه هایی از نظام آفرینش

در سراسر جهان هستی «نظم» و «هدف» و «نقشه» آشکارا دیده می شود، اکنون توجه کنید نمونه هایی از آن را مورد بررسی قرار می دهیم:

در اینجا ما چند نمونه بزرگ و کوچک را برای شما جمع آوری کرده ایم.

خوشبختانه امروز با پیشرفت علوم طبیعی و کشف اسرار و شگفتی های جهان طبیعت و ریزه کاری های ساختمان وجود انسان و حیوان و گیاه و ساختمان حیرت انگیز یک سلول و یک اتم و نظام شگفت انگیز عالم ستارگان، درهای خداشناسی به روی ما گشوده شده است، به طوری که به جرأت می توان گفت تمام کتاب های علوم طبیعی کتاب های توحید و خداشناسی است، که به ما درس عظمت پروردگار را می دهند؛ زیرا این کتاب ها، پرده از روی نظام جالب موجودات این جهان برمی دارد؛ و نشان می دهد که آفریدگار این جهان چه اندازه عالم و قادر است.

۱- مرکز فرماندهی کشور تن

درون مجسمه ما را ماده خاکستری رنگی پر کرده که آن را مغز می نامیم، و این مغز، مهم ترین و دقیق ترین دستگاه بدن ما را تشکیل می دهد، زیرا کار آن فرماندهی تمام قوای بدن و اداره امور تمام دستگاه های جسم ما است.

برای پی بردن به اهمیت این مرکز بزرگ بد نیست قبلاً این خبر را برای شما نقل کنیم:

در جرائد نوشته بودند یک جوان دانشجوی شیرازی، در خوزستان دچار یک حادثه رانندگی شد و ضربه ای به مغز او وارد گشت ولی ظاهراً عیبی در وجود او حاصل نشد، تمام اعضای او سالم بودند، اما با نهایت تعجب تمام گذشته زندگی خود را فراموش کرد فکر او به خوبی کار می کرد، مطالب را می فهمید، اما اگر پدر یا مادر خود را می دید نمی شناخت. و هنگامی که به او می گفتند، این مادر تو است، تعجب می کرد او را به خانه اصلیش در شیراز بردند؛ و کارهای دستی او را که بر دیوار اطاق نصب بود به او نشان دادند ولی با تعجب به همه آنها نگاه می کرد و می گفت این نخستین باری است که من اینها را می بینم.

معلوم شد در این ضربه مغزی قسمتی از سلول هایی که در حقیقت سیم اتصال میان فکر و مخزن حافظه او است، از کار افتاده و مانند پریدن فیوز برق که باعث قطع برق و تاریکی می شود بخش مهمی از خاطرات گذشته او در تاریکی فراموشی فرو رفته است.

شاید نقطه ای که از کار افتاده به اندازه یک سر سنجاق بیشتر از مغز

او نبوده باشد ولی چقدر اثر در زندگی او گذارده است و از این جا روشن می شود که دستگاه مغز ما چه دستگاه پیچیده و پر اهمیتی است.

مغز و سلسله اعصاب از دو بخش ممتاز تشکیل می شود:

۱- بخش سلسله اعصاب ارادی که تمام حرکات اختیاری بدن ما مانند راه رفتن، نگاه کردن، حرف زدن و... از آن سرچشمه می گیرد.

۲- اعصاب غیر ارادی که حرکات قلب و معده و مانند این دستگاه ها را اداره و رهبری می کند و از کار افتادن یک گوشه از این بخش مغز کافی است که قلب یا دستگاه دیگری را از کار بیندازد.

یکی از عجیب ترین بخش های مغز

«مخ» مرکز هوش، اراده، شعور و حافظه است و خلاصه یکی از حسّاس ترین بخش های مغز می باشد و بسیاری از عکس العمل های روحی، همچون خشم و ترس و امثال آن مربوط به آن است.

اگر مخ جانوری را بردارند ولی اعصابش سالم باشد، زنده می ماند اما فهم و شعور را بکلی از دست می دهد، مخ کبوتری را برداشتند، تا مدتی زنده بود اما دانه که جلوی او می ریختند، تشخیص نمی داد و با این که گرسنه بود نمی خورد و اگر به پروازش درمی آوردند آن قدر می پرید تا به مانعی برخورد کند و بیفتد.

بخش شگفت انگیز دیگر مغز حافظه است

آیا هیچ فکر کرده اید این قوه حافظه چقدر شگفت انگیز است؟ و اگر یک ساعت حافظه از ما گرفته شود به چه سرنوشت غم انگیزی گرفتار خواهیم شد؟!

مرکز حافظه که بخش کوچکی از مغز ما را تشکیل می دهد خاطرات تمام دوران عمر را با همه خصوصیاتش بایگانی کرده، هر شخصی که با ما ارتباط داشته است؛ خصوصیاتش را از نظر اندازه، شکل، رنگ، لباس، اخلاق و روحیات، همه را در بایگانی خود، نگهداری کرده، و برای هر یک پرونده مخصوصی تشکیل داده است. لذا بمجرد این که با آن شخص روبه رو می شویم؛ فکر ما از لابه لای آن همه پرونده ها پرونده او را بیرون کشیده و یک مطالعه فوری روی تمام آن می کند؛ سپس به ما دستور می دهد که چه عکس العملی در برابر او نشان دهیم.

اگر دوست است احترام و اگر دشمن است ابراز تنفر نماییم؛ اما تمام این کارها به قدری با سرعت انجام می گیرد که تقریباً هیچ فاصله زمانی احساس نمی شود.

شگفتی این مسئله وقتی آشکارتر می شود که بخواهیم آنچه را در حافظه خود نگهداری کرده ایم؛ روی کاغذ به وسیله تصویرها و یا روی نوار، ضبط کنیم، بدون شک اوراق و نوارهای زیادی را تشکیل می دهد که می تواند یک انبار بزرگ را پر کند؛ و عجیب تر این که برای بیرون کشیدن یک تصویر یا یک نوار از میان آنها عده زیادی مأمور و بایگان لازم است، ولی حافظه ما همه این کارها را به سادگی و به سرعت انجام می دهد.

طبیعت بی شعور چگونه شعور می آفریند؟

درباره شگفتی های مغز آدمی کتاب های زیادی نوشته شده است که قسمتی از آن را می توان در کتاب های دبیرستانی و دانشگاهی مشاهده کرد، آیا می توان باور کرد، این دستگاه فوق العاده ظریف و دقیق و پیچیده و اسرارآمیز ساخته طبیعت بی شعور باشد؟ شگفت آورتر از این چیزی نیست که طبیعت بی عقل را خالق عقل بدانیم!

قرآن مجید می گوید:

(... و فی انفسکم افلا تبصرون)؛ (۱)

«در وجود خود شما نشانه های بزرگی از قدرت و عظمت خدا است، آیا نمی بینید؟»

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۱.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا درباره شگفتی های مغز انسان مطالب دیگری به خاطر دارید؟

۲- خداوند برای حفظ مغز انسان در برابر حوادث گوناگون چه تدبیرهایی به کار برده است؟

درس هشتم: یک دنیا شگفتی در یک پرنده کوچک

در این درس می خواهیم از کشور بزرگ تن خود که هنوز یک کوچه از هفت شهر آن را نگشته ایم بیرون آییم و در هر گوشه و کنار به سرعت سری بزنیم و نمونه هایی از نظام شگفت انگیز موجودات برداریم:

نگاهی به آسمان تیره شب می دوزیم یک پرنده استثنایی را در لابه لای پرده های ظلمت همچون شبح اسرارآمیزی می بینیم که با شجاعت تمام به هر سو برای پیدا کردن طعمه خویش در پرواز است.

این پرنده همان «شب پره یا خفاش» است که همه چیزش عجیب است اما پروازش در دل تاریکی شب از همه عجیب تر.

حرکت سریع خفاش در تاریکی شب بدون برخورد به مانع، به قدری شگفت انگیز است که هر قدر درباره آن مطالعه شود اسرار تازه ای از این پرنده اسرارآمیز به دست می آید.

این پرنده در میان تاریکی با همان سرعت و شجاعتی حرکت می کند که کبوتر تند پرواز در دل آفتاب و مسلماً اگر وسیله ای برای اطلاع از وجود موانع نداشت خیلی دست به عصا حرکت می کرد.

اگر او را در تونلی تاریک و باریک و پر پیچ و خم که آن را به دوده آغشته باشند رها سازند از تمام پیچ و خم ها می گذرد بدون این که حتی یک بار به دیوار تونل برخورد کند و ذره ای دوده روی بال او بنشیند. این وضع عجیب خفاش معلول خاصیتی در وجود او است شبیه خاصیت رادار.

در این جا باید کمی با دستگاه رادار آشنا شویم تا به وضع آن در وجود کوچک خفاش پی ببریم.

در فیزیک در بحث صوت سخنی درباره امواج ماوراء صوت است این امواج همان امواجی هستند که تناوب و طول آنها به قدری زیاد است که گوش انسان قادر به درک آنها نیست و به همین جهت آنها را ماوراء صوت می نامند. هنگامی که چنین امواجی را به وسیله یک مبدأ فرستنده قوی ایجاد کنند، این امواج همه جا پیش می روند ولی همین که در یک نقطه از فضا به مانعی (مانند هواپیمای دشمن یا هر مانع دیگر) برخورد کند مانند تویی که به دیوار برخورد باز می گردند درست مانند صدایی که ما در برابر یک کوه و یا یک دیوار بلند می دهیم و از مقدار فاصله زمانی بازگشت این امواج می توان فاصله آن مانع را دقیقاً اندازه گیری کرد.

بسیاری از هواپیماها و کشتی ها به وسیله دستگاه رادار هدایت می شوند و به هر مقصدی بخواهند می روند و نیز برای پیدا کردن هواپیماها و کشتی های دشمن از رادار استفاده می کنند.

دانشمندان می گویند در وجود این پرنده کوچک دستگاهی شبیه

رادار وجود دارد، به این نشان که اگر آن را در اطافی به پرواز در آوریم و در همان لحظه میکروفونی که امواج ماوراء صوت را به امواج قابل شنیدن تبدیل می کند، به کار اندازیم، همهمه گوشخراشی در اطاق به راه خواهد افتاد و در هر ثانیه ۳۰ الی ۶۰ مرتبه امواج ماوراء صوت از خفاش شنیده می شود.

ولی این سؤال پیش می آید که این امواج به وسیله کدام عضو خفاش به وجود می آید یعنی دستگاه فرستنده او کدام و دستگاه گیرنده او کدام است؟

دانشمندان در پاسخ این سؤال می گویند: «این امواج به وسیله عضلات نیرومند حنجره خفاش ایجاد و از طریق سوراخ های بینی او بیرون فرستاده می شود، و گوش بزرگ او دستگاه گیرنده امواجی است که باز می گردد».

بنابراین خفاش در سیر و سیاحت شبانه خود مدیون گوش های خود است و یک دانشمند روسی به نام «ژورین» با تجربیاتی ثابت کرده که اگر گوش های خفاش را بردارند نمی تواند بدون برخورد به مانع در تاریکی پرواز کند. در حالی که اگر چشم او را به کلی بردارند حرکت او با کمال مهارت انجام خواهد یافت؛ یعنی خفاش با گوش خود می بیند! نه با چشم خود! و این چیز عجیبی است.

(دقت کنید)

اکنون بیندیشید این دو دستگاه عجیب و حیرت انگیز را چه کسی در این جثه کوچک و ناچیز این پرنده به وجود آورده و طرز

استفاده از آنها را چگونه به او تعلیم داده است که بتواند در پناه این وسیله مطمئن از

خطرات فراوانی که در حرکات شبانه اش در پیش روی او است مصون بماند؟... راستی چه کسی؟

آیا ممکن است طبیعت فاقد عقل و شعور چنین عملی را انجام دهد؟ و دستگاہی را که دانشمندان بزرگ با هزینه های زیاد می

سازند به این سادگی در وجود او قرار دهد؟

شایسته ستایش آن آفریدگاری است *** کارد چنین دلاویز، نقشی ز ماء و طینی **** * * *

امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در نهج البلاغه در ضمن خطبه مفصلی که پیرامون آفرینش خفاش بیان کرده می فرماید:

«لا تمتع من المضى فيه لغسق دجنته... فسبحان البارء لكل شيء على غير مثال(۱)»؛

و هرگز به خاطر شدت تاریکی از راه باز نمی ماند... پاک و منزّه است خدایی که بدون الگوی قبلی همه چیز را آفریده است».

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۵۵.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- درباره آفرینش شب پره چه اطلاعات جالب دیگری دارید؟

۲- آیا می دانید بال های شب پره، و طرز بچه دار شدن او و حتی طرز خواب او با حیوانات دیگر فرق دارد یعنی یک پرنده کاملاً

استثنایی است؟

درس نهم: دوستی حشرات و گل ها!

در یک روز از روزهای بهار که هوا کم کم رو به گرمی می رود سری به باغ ها و مزارع سرسبز و زیبا بزنید؛ دسته های زیادی از

حشرات کوچک، زنبوران عسل، مگس های طلایی، پروانه ها، و پشه های ریز را می بینید که آهسته و بدون سر و صدا به هر

طرف می روند؛ از روی این گل برخاسته به سراغ دیگری می روند و از این شاخه به شاخه دیگر پرواز می نمایند.

چنان گرم فعالیت و کارند، که گویا نیروی مرموزی مانند یک کارفرمای جدی بالای سر آنها ایستاده و مرتباً به آنها فرمان می دهد؛

بال ها و پاهای آنها که آغشته به گرد زردرنگ گلهاست قیافه کارگرانی که لباس کار می پوشند و با علاقه و جدیت در کارگاه خود

مشغول به کارند؛ به آنها داده است.

راستی هم مأموریت و کار مهمی دارند، این مأموریت به قدری بزرگ است که پروفیسور رلئون برتن در این باره می گوید:

«کمتر کسی می داند که بی وجود حشرات سبدهای ما از میوه خالی خواهد ماند»...

و ما این جمله را به گفته او اضافه می کنیم که: «برای سال های بعد باغ ها و مزارع ما آن طراوت و سرسبزی و خرمی را به کلی

از دست خواهد داد» بنابراین حشرات در واقع پرورش دهندگان میوه ها و تهیه کنندگان بذر گل ها هستند.

حتماً می پرسید چرا؟ برای این که حسّاس ترین عمل حیاتی گیاهان یعنی عمل لقاح به کمک آنها انجام می گیرد، لابد این نکته را تا کنون شنیده اید که گل ها مانند بسیاری از حیوانات دارای دو قسمت نر و ماده هستند که تا تلقیح و پیوند میان آنها صورت نگیرد، تخم و دانه و به دنبال آن میوه به دست نخواهد آمد.

ولی هیچ فکر کرده اید که قسمت های مختلف گیاه که حس و حرکتی ندارد چگونه به سوی هم جذب می شوند و چگونه گرده های نر که در حکم نطفه مرد (اسپرماتوزوئید) هستند با تخمک ها که حکم نطفه ماده (اوول) را دارند ترکیب می گردند و مقدمات ازدواج میان آنها فراهم می شود؟

این کار در بسیاری از موارد به عهده حشرات واگذار شده و در مواردی هم به عهده بادها.

ولی این موضوع به همین سادگی که ما خیال می کنیم نیست و این ازدواج مبارک و میمون و پربرکت که به خواستگاری حشرات صورت می گیرد، تاریخچه و تشریفات و ماجرای طولانی و شگفت انگیزی دارد که یک فراز آن را در این جا از نظر شما می گذاریم.

دو دوست قدیمی و صمیمی:

دانشمندان علوم طبیعی پس از مطالعاتی به این نتیجه رسیده اند که گیاهان و گل ها در نیمه دوم دوران دوم زمین شناسی به وجود آمده اند، و عجب این که در همین دوران، حشرات نیز پیدا شدند و این دو، همیشه در طول تاریخ پرماجرایی آفرینش، به صورت دو دوست صمیمی و باوفا زندگی کرده و مکمل وجود یکدیگر بوده اند.

گل ها برای جلب محبت و شیرین کردن کام دوستان همیشگی، نوش یعنی شیرینی بسیار خوش طعمی در بن خود ذخیره کرده اند و هنگامی که حشرات برای جابه جا کردن گرده های نر و فراهم آوردن مقدمات لقاح و باروری قدم رنجه کرده و به درون گل وارد می شوند! این شیرینی را به رایگان در اختیار آنها می گذارند، این قند مخصوص و پر ارزش به قدری در ذائقه حشرات خوش طعم است که آنها را بی اختیار به سوی خود می کشاند.

عده ای از گیاه شناسان معتقدند که رنگ زیبا و عطر مطبوع گل ها نیز نقش مهمی در جلب حشرات بسوی گل ها دارند؛ آزمایش های مختلفی که روی زنبوران عسل به عمل آمده ثابت می کند که آنها رنگ ها را تشخیص می دهند و بوی گل ها را درک می کنند.

در واقع این گل ها هستند که خود را برای حشرات می آریند و خوشبو می کنند، به طوری که پروانه های با ذوق و زنبوران عسل خوش سلیقه را، به سوی خود می کشانند، آنها هم با آغوش باز این دعوت را پذیرفته و به زودی مقدمات کار را فراهم ساخته و

شیرینی آن را هم می خورند. و همین شیرینی و قند مخصوص است که عالی ترین غذای

حشرات محسوب می شود و هنگامی که روی هم انباشته شد، عسل را تشکیل می دهد، زیرا حشرات موقعی که به سراغ گل ها می آیند مقداری از این شیرینی را می خورند و مقدار بیشتری را مانند مهمان های پررو! همراه خود برده در لانه خود ذخیره می کنند، این پیمان محبت و دوستی که بر اساس منافع متقابل قرار دارد همواره بین گل ها و حشرات بوده و خواهد بود.
درسی از توحید

هنگامی که انسان این نکات شگفت انگیز را در زندگی حشرات و گل ها مطالعه می کند، بی اختیار از خود می پرسد: این پیمان محبت و دوستی را چه کسی میان گل ها و حشرات بسته؟

این شیرینی مخصوص و نوش خوش طعم را که به گل ها داده؟ این رنگ جالب و زیبا و این عطر مطبوع را چه کسی به گل ها بخشیده که حشرات را به سوی خود دعوت کند؟

این پاها و اندام ظریف حشرات، پروانه ها، زنبورهای عسل، زنبوران طلائی را که به آنها داده تا برای نقل و انتقال گرده گل ها مجهز و آماده باشند؟

چرا زنبوران مدتی رو به سوی یک نوع گل خاصی می نهند و چرا تاریخ حیات و زندگی گل ها و حشرات در جهان آفرینش با هم آغاز می گردد؟

آیا هیچ کس - هر قدر هم لجوج باشد، می تواند باور کند که این همه

جریان ها بدون نقشه و طرح قبلی صورت گرفته؟ و قوانین بی شعور طبیعی خود به خود این صحنه های حیرت انگیز را به وجود آورده است؟ نه هرگز...

قرآن مجید می گوید:

و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا(۱)؛

«پروردگار تو به زنبور عسل الهام داد که در کوه ها و درختان و داربست ها خانه اختیار کن، سپس از تمام گل ها بنوش، و در راهی که پروردگارت تعیین کرده با آرامی گام بردار».

۱. سوره نحل، آیات ۶۷ و ۶۸.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- شیرینی بن گل ها و رنگ و بوی آنها چه فایده ای دارد؟

۲- از شگفتی های زندگی زنبوران عسل چه می دانید؟

درس دهم: در جهان بی نهایت کوچک ها

چون ما در لابه لای شگفتی های این جهان آفرینش پرورش می یابیم و به آنها عادت می کنیم به همین جهت بسیار می شود که از اهمیت موجودات شگفت انگیز آن غافل می مانیم به عنوان نمونه:

۱- حیوانات و حشرات بسیار کوچکی در اطراف ما زندگی می کنند، که جثه بعضی از اینها شاید به اندازه یکی دو میلیمتر بیشتر نیست، با این حال همانند یک حیوان بزرگ دارای دست و پا و چشم و گوش و حتی مغز و هوش و سلسله اعصاب و دستگاه گوارش هستند.

اگر مغز یک مورچه را در زیر میکروسکوپ بگذاریم و در ساختمان حیرت انگیز آن دقت کنیم می بینیم که چه ساختمان عجیب و جالبی دارد، بخش های مختلف که هر کدام فرمانده قسمتی از اندام کوچک مورچه هستند در کنار یکدیگر چیده شده اند و کمترین دگرگونی در وضع آنها قسمتی از بدن او را فلج می کند.

عجیب این است در این مغز کوچک که قطعاً از سر یک سنجاق بسیار کوچک تر است یک دنیا هوش و ذکاوت و تمدن و ذوق و هنر نهفته شده

است، به طوری که جمعی از دانشمندان سالیان دراز از عمر خود را برای مطالعه در وضع زندگی این حیوان صرف کرده و نکات جالب و حیرت انگیز آن را در کتاب های خود برای ما جمع آوری کرده اند.

آیا کسی که این همه هوش و ذکاوت و ذوق را در چنین موجود کوچکی جمع کرده است، می تواند طبیعتی باشد که به اندازه سر سوزنی هوش و ذکاوت ندارد؟

۲- در دنیای اسرارآمیز اتم - می دانیم کوچک ترین موجودی که تا کنون شناخته شده اتم و اجزای آن است، اتم به قدری ریز است که نیرومندترین میکروسکوپ ها که به اصطلاح گاهی را کوه نشان می دهد از دیدن آن عاجز است.

اگر می خواهید بدانید اتم چقدر کوچک است همین قدر بدانید که یک قطره آب، بیش از تمام نفرات روی زمین اتم دارد، و اگر بخواهیم پروتون های یک سانتیمتر از یک سیم نازک را بشماریم و از هزار نفر هم کمک بگیریم و در هر ثانیه یکی از آنها را جدا کنیم ۳۰ تا ۳۰۰ سال (به اختلاف اتم ها) شب و روز باید بیدار بمانیم تا همه آنها را بشماریم.

حالا که فهمیدیم یک سانتیمتر سیم نازک این اندازه اتم دارد فکر کنید آسمان و زمین، آب و هوا و کهکشان ها و منظومه شمسی ما چه اندازه اتم دارد؟ آیا فکر بشر از تصوّر آن خسته نمی شود و جز آفریننده جهان کسی سر از حساب آنها بیرون می آورد؟ اتم ها درس توحید می دهند

اتم شناسی از مهم ترین مباحث علمی امروز و از نشاط انگیزترین آنهاست، این موجود ریز به ما درس توحید می دهد، زیرا در جهان اتم بیش از همه چهار قسمت جلب توجه می کند.

۱- نظام فوق العاده - تا کنون بیش از صد عنصر کشف شده که تعداد الکترون های آنها به تدریج از یک شروع شده و به بالاتر از صد پایان می پذیرد، این نظام عجیب هرگز نمی تواند مولود عوامل بدون شعور باشد.

۲- تعادل قوا - می دانیم دو الکتريسته مخالف یکدیگر را جذب می کنند بنابراین الکترون ها که بار الکتريکی منفی دارند؛ و هسته که بار الکتريکی مثبت دارد؛ باید یکدیگر را جذب کنند.

و از طرف دیگر می دانیم گردش الکترون ها به دور هسته نیروی دافعه (گریز از مرکز) به وجود می آورد بنابر این نیروی گریز از مرکز می خواهد الکترون ها را از محیط اتم دور سازد؛ و اتم تجزیه گردد و نیروی جاذبه می خواهد الکترون ها را جذب کند و اتم را نابود سازد.

اینجاست که باید دید چگونه با حسابی دقیق نیروی جاذبه و دافعه در اتم ها تنظیم شده که نه الکترون ها فرار می کنند و نه جذب می شوند بلکه همیشه در حال تعادل به حرکت خود ادامه می دهند آیا ممکن است این تعادل را طبیعت کور و کر به وجود آورده باشد؟

۳- هر کدام در مسیر خود - گفتیم بعضی از اتم ها، الکترون های متعددی دارند ولی نه این که همه الکترون ها در یک مدار حرکت کنند؛

بلکه در مدارهای متعدد، و میلیون ها سال این الکترون ها در فاصله های معین هر کدام در مرز خود با سرعت در حرکتند، بدون این که تضادی میان آنها رخ دهد.

آیا قرار دادن هر یک از آنها در مدارهای معین و گردش با نظام حیرت زا موضوع ساده ای است؟

۴- نیروی عظیم اتم - برای این که به عظمت نیروی اتم پی ببرید فقط در نظر بگیرید که:

در سال ۱۹۴۵ در صحرای بی آب و علف مکزیکی یک آزمایش اتمی انجام شد؛ بمب بسیار کوچک اتمی روی یک برج فولادی رها شد، پس از انفجار، برج فولادی را آب کرد و سپس بخار نمود و برق و صدای مهیبی برخاست، هنگامی که دانشمندان به سراغ آن آمدند اثری از آن نبود.

در همین سال دو بمب کوچک بر روی کشور ژاپن پرتاب شد؛ یکی روی شهر ناکازاکی و دیگری روی شهر هیروشیما، در شهر اول ۷۰ هزار نفر نابود و همین مقدار مجروح شدند و شهر دوم ۳۰ الی ۴۰ هزار نفر تلفات و همین مقدار مجروح داشت که ژاپن ناچار تسلیم بلاشرط در برابر آمریکا شد.

آیا تنها مطالعه اسرار یک دانه اتم کافی نیست که انسان را به آفریدگار آن آشنا کند؛ لذا می توان گفت که به تعداد اتم های جهان دلیل بر وجود خدا داریم.

قرآن مجید می گوید:

(ولو ان ما فى الارض من شجرة اقلام و البحر يمدّه من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله)؛ (۱)

«اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند و دریاها مرکب؛ هیچ گاه نمی توانند آفریده های خدا را بنویسند».

۱. سوره لقمان، آیه ۲۷.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا از اسرار زندگی مورچگان چیزهای دیگری می دانید؟

۲- آیا می توانید نقشه ساختمان یک اتم را روی تخته سیاه ترسیم کنید؟

یک بحث تکمیلی برای

درس دهم: چه پرشکوه است صفات خدا صفات او

بهوش باشید به همان اندازه که: خدایابی یعنی پی بردن به وجود خدا از طریق مطالعه اسرار جهان آفرینش سهل و آسان است، شناسایی صفات خدا به دقت و احتیاط فراوان احتیاج دارد.

لابد می پرسید چرا؟ دلیل آن روشن است، زیرا خداوند هیچ چیزش با ما و آنچه دیده ایم و شنیده ایم شباهت ندارد؛ بنابراین

نخستین شرط شناسایی صفات خداوند نفی تمام صفات مخلوقات از آن ذات مقدّس؛ یعنی تشبیه نکردن او به هیچ یک از موجودات محدود عالم طبیعت است، و این جا است که کار به جای باریکی می کشد، زیرا ما در دل این طبیعت، بزرگ شده ایم؛ تماس ما با طبیعت بوده، با آن انس گرفته ایم لذا ما میل داریم همه چیز را با مقیاس آنها بسنجیم.

به عبارت دیگر ما هر چه دیده ایم جسم و خواص جسم بوده، یعنی موجوداتی که دارای زمان و مکان معینی بوده اند؛ ابعاد و

اشکال

مخصوصی داشته اند، با این حال تصوّر خدایی که نه جسم دارد، نه زمان و نه مکان، و در عین حال به تمام زمان ها و مکان ها احاطه دارد، و از هر نظر نامحدود است؛ کاری است دشوار؛ یعنی احتیاج دارد که با دقت در این راه گام برداریم.

اما یادآوری این نکته بسیار لازم است که ما به حقیقت ذات خدا هرگز پی نخواهیم برد، و انتظار آن را هم نباید داشته باشیم، زیرا

چنین انتظاری به این می ماند که انتظار داشته باشیم اقیانوس بیکرانی را در ظرف کوچکی جای دهیم، یا فرزندی که در درون

شکم مادر است، از تمام جهان بیرون باخبر گردد، آیا چنین چیزی ممکن است؟

و اینجا است که یک لغزش کوچک ممکن است انسان را فرسنگ ها از جاده اصلی خداشناسی به دور اندازد و در سنگلاخ بت

پرستی و مخلوق پرستی سرگردان سازد. (دقت کنید) خلاصه این که باید متوجّه باشیم صفات خدا با صفات مخلوقات هرگز مقایسه

نکنیم.

صفات جمال و جلال

معمولا صفات خدا را به دو دسته تقسیم می کنند: صفات ثبوتیه یعنی آنچه خداوند آنها را داراست و صفات سلبيه یعنی آنچه خداوند از آنها منزّه است.

و اکنون این سؤال پیش می آید که ذات خداوند دارای چند صفت است؟

پاسخ آن این است که: صفات خدا از یک نظر بی پایان و نامحدود و از

نظری در یک صفت خلاصه می شود، زیرا تمام صفات ثبوتی خدا را می توان در جمله زیر خلاصه کرد:

ذات خدا ذاتی است نامتناهی از هر جهت و دارای تمام کمالات.

در مقابل صفات سلبيه نیز در این جمله خلاصه می گردد:

ذات خدا از هیچ نظر نقصان ندارد.

ولی از نظر دیگر چون کمالات و نقائص درجات دارند، یعنی بی نهایت کمال و بی نهایت نقص را می توان تصوّر نمود، لذا می

توان گفت خداوند بی نهایت صفات ثبوتی؛ و بی نهایت صفات سلبيه دارد، زیرا هر کمالی تصوّر شود او دارد، و هر نقصی تصوّر

شود خداوند از آن پیراسته است؛ پس صفات ثبوتی و سلبيه خداوند نامحدود است.

معروف ترین صفات خداوند

مشهورترین صفات ثبوتی خداوند همان است که در شعر معروف زیر جمع آوری شده است:

عالم و قادر و حیّ است و مرید و مدرک *** هم قدیم و ازلی پس متکلم صادق

۱- خداوند عالم است؛ یعنی همه چیز را می داند.

۲- قادر است یعنی بر همه چیز توانا است.

۳- حیّ است یعنی زنده است، زیرا موجود زنده کسی است که هم علم دارد هم قدرت، و چون خداوند هم عالم است و هم قادر؛

بنابراین زنده است.

۴- مرید است یعنی صاحب اراده می باشد و در کارهای خود مجبور نیست و هر کاری انجام می دهد، دارای هدف و حکمت است

و کم ترین چیزی در آسمان و زمین بدون فلسفه و هدف نیست.

۵- خداوند مدرک است یعنی همه چیز را درک می کند، همه را می بیند و همه صداها را می شنود و از همه چیز آگاه و باخبر است.

۶- خداوند قدیم و ازلی است یعنی همیشه بوده و وجود او آغازی ندارد، زیرا هستیش از درون ذاتش می جوشد، و به همین دلیل

ابدی و جاودانی هم هست، زیرا کسی که هستیش از خود او است فنا و نیستی برای او معنا ندارد.

۷- خداوند متکلم است یعنی می تواند امواج صدا را در هوا ایجاد کند و با پیامبران خود سخن بگوید؛ نه این که خداوند زبان و لب

و حنجره داشته باشد.

۸- خداوند صادق است؛ یعنی هر چه می گوید راست و عین واقعیت است، زیرا دروغ گفتن یا از جهل و نادانی است و یا از ضعف و ناتوانی است، خداوندی که دانا و توانا است محال است دروغ بگوید.

و معروف ترین صفات سلبی او در شعر زیر جمع است:

نه مرکب بود و جسم، نه مرئی نه محل *** بی شریک است و معانی، تو غنی دان خالق

۱- مرکب نیست یعنی اجزای ترکیبی ندارد، زیرا در این صورت

احتیاج به اجزای خود پیدا می کرد، در حالی که او احتیاج به هیچ چیز ندارد.

۲- خداوند جسم نیست زیرا هر جسمی محدود و متغیر و فناپذیر است.

۳- خداوند مرئی نیست یعنی دیده نمی شود، زیرا اگر دیده می شد جسم بود و محدود و فناپذیر بود.

۴- خداوند محل ندارد زیرا جسم نیست تا نیازمند به محل باشد.

۵- خداوند شریک ندارد، زیرا اگر شریک داشت؛ باید موجود محدودی باشد، چون دو موجود نامحدود از هر جهت ممکن نیست،

بعلاوه وحدت قوانین این جهان نشانه یگانگی او است.

۶- خداوند معانی ندارد یعنی صفات او عین ذات اوست.

۷- خداوند محتاج و نیازمند نیست، بلکه غنی و بی نیاز است؛ زیرا یک وجود بی پایان از نظر علم و قدرت و همه چیز کمبودی

ندارد.

قرآن مجید می گوید: لیس کمثله شیء (۱)؛ «هیچ چیز مانند او نیست».

۱. سوره شوری، آیه ۱۱.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا دلیل های دیگری بر یگانگی خدا و شریک نداشتن او دارید؟

۲- آیا شنیده اید بعضی از مذاهب، خدایان سه گانه قائلند و بعضی دوگانه؟ کدام مذهب است؟

ده درس عدل الهی

ده درس عدل الهی

درس اول: عدل چیست؟

چرا از میان صفات خداوند، عدل را مستقلاً جزء اصول دین شمرده اند؟

فرق میان «عدالت» و «مساوات»

۱- چرا از میان همه صفات، عدل برگزیده شده؟

در این بحث قبل از هر چیز باید این نکته روشن شود که چرا عدالت که یکی از صفات خدا است از سوی علمای بزرگ به عنوان یک اصل از اصول پنجگانه دین شناخته شده است؟

در پاسخ این سؤال مهم باید به چند امر توجه کرد:

۱- عدالت از میان صفات خدا چنان اهمیتی دارد که بسیاری از صفات دیگر به آن بازگشت می کند، زیرا «عدالت» به معنی وسیع کلمه قرار دادن هر چیز در جای خویش است، در این صورت حکیم و رزاق و رحمان و رحیم و مانند آنها همه بر آن منطبق می گردد.

۲- مسئله معاد نیز متکی به مسئله «عدل الهی» است، رسالت پیامبران، مسئولیت امامان، نیز با مسئله عدالت خدا ارتباط دارد.

۳- در آغاز اسلام اختلافی در مسئله عدالت پروردگار در گرفت:

گروهی از مسلمانان اهل سنت که «اشاعره» نامیده می شدند به کلی منکر عدالت خداوند شدند و گفتند در مورد خدا عدالت و ظلم مفهوم ندارد، تمام عالم هستی ملک اوست و به او تعلق دارد، و هر کار کند عین عدالت است، آنها حتی معتقد به حسن و قبح عقلی نبودند، می گفتند عقل ما خوبی و بدی را به تنهایی نمی تواند درک کند، حتی خوبی نیکی کردن و بدی ظلم. (و از این اشتباهات فراوان داشتند.)

گروه دیگری از اهل سنت که «معتزله» نامیده شدند و تمام جمعیت «شیعه» معتقد به اصل عدالت در مورد پروردگار بودند و می گفتند او هرگز ظلم و ستم نمی کند.

برای جدا شدن این دو گروه از یکدیگر، گروه دوم را «عدلیه» نامیدند که عدل را به عنوان علامت مکتب خود جزء اصول می شمردند و گروه اول «غیر عدلیه»، و شیعه جزء عدلیه بود.

شیعه برای مشخص ساختن مکتب خود از سایر عدلیه، «امامت» را نیز جزء اصول قرار داد.

بنابراین هر کجا سخن از «عدل» و «امامت» است معرف مکتب «شیعه امامیه» است.

۴- از آنجا که فروع دین همواره پرتوی از اصول دین است، و پرتو

عدالت پروردگار در جامعه بشری فوق العاده مؤثر است، و مهم ترین پایه جامعه انسانی را عدالت اجتماعی تشکیل می دهد، انتخاب اصل عدالت به عنوان یک اصل از اصول دین، رمزی است به احیای عدل در جوامع بشری و مبارزه با هر گونه ظلم و ستم.

همان گونه که توحید ذات و صفات پروردگار و توحید عبادت و پرستش او نور وحدت و یگانگی و اتحاد در جامعه انسانی می باشد و توحید صفوف را تقویت می کند.

رهبری پیامبران و امامان نیز الهام بخش مسئله «رهبری راستین» در جوامع انسانی است. بنابراین، اصل عدالت پروردگار که حاکم بر کل جهان هستی است رمز و اشاره ای به لزوم عدالت در جامعه انسانی در تمام زمینه هاست.

عالم بزرگ آفرینش با عدالت برپاست، جامعه بشری نیز بدون آن پابرجا نخواهد ماند.

۲- عدالت چیست؟

عدالت دارای دو معنی متفاوت است:

۱- معنی وسیع این کلمه همان طور که گفتیم «قرار گرفتن هر چیز در جای خویش» است و به تعبیر دیگر موزون بودن و متعادل بودن.

این معنی از عدالت در تمام عالم آفرینش، در منظومه ها، در درون اتم، در ساختمان وجود انسان، و همه گیاهان و جانداران حکمفرماست.

این همان است که در حدیث معروف پیامبر(صلی الله علیه وآله) آمده که فرموده: «بالعدل قامت السموات و الارض؛ به وسیله عدالت آسمان ها و زمین برپاست(۱)».

فی المثل اگر قوای «جاذبه» و «دافعه» کره زمین، تعادل خود را از دست دهد، و یکی از این دو بر دیگری چیره شود یا زمین به سوی خورشید جذب می شود و آتش می گیرد و نابود می گردد و یا از مدار خود خارج شده و در فضای بیکران سرگردان و نابود می شود.

این معنی از عدالت همانست که شاعر در اشعار معروفش گفته است:

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش *** ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعش!

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را *** ظلم چه بود؟ آب دادن خار را!

بدیهی است اگر آب را به پای بوته گل و درخت میوه بریزند در جای خود مصرف شده، و این عین عدالت است، و اگر به پای علف هرزه های بی مصرف و خار بریزند در غیر مورد مصرف شده، و این عین ظلم است.

۲- معنی دیگر عدالت «مراعات حقوق افراد» است، و نقطه مقابل آن «ظلم» یعنی حق دیگری را گرفتن و به خود اختصاص دادن، یا حق کسی را گرفتن و به دیگری دادن، یا تبعیض قائل شدن، به این ترتیب که به بعضی حقوقشان را بدهند و به بعضی ندهند.

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۶۶ - عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳.

روشن است معنی دوم «خاص» و معنی اول معنی «عام» است.

قابل توجه این که هر دو معنی «عدل» در مورد خداوند صادق است هر چند در این مباحث بیشتر معنی دوم منظور است.

معنی عدالت خداوند این است که نه حق کسی را از بین می برد، و نه حق کسی را به دیگری می دهد. و نه در میان افراد تبعیض قائل می شود، او به تمام معنی عادل است، و دلائل عدالت او را در بحث آینده خواهیم دانست.

«ظلم» خواه به گرفتن حق کسی باشد، یا دادن حق کسی به دیگری، و یا اجحاف و تبعیض در مورد ذات پاک خدا راه ندارد.

او هرگز نیکوکار را مجازات نمی کند، بدکار را تشویق نمی نماید، کسی را به گناه دیگری مؤاخذه نمی کند و تر و خشک را هرگز باهم نمی سوزاند.

حتی اگر در یک جامعه بزرگ همه خطاکار باشند جز یک نفر، خدا حساب آن یک نفر را از دیگران جدا می کند، و او را در مجازات در کنار گناهکاران قرار نمی دهد.

و این که جمعیت «اشاعره» گفته اند اگر خدا همه پیامبران را به دوزخ بفرستد، و همه بدکاران و جانیان را به بهشت، ظلم نیست، سخن گزاف و زشت و شرم آور و بی پایه ای است، و عقل هر کس آلوده به خرافات و تعصب نباشد، به زشتی این سخن گواهی می دهد.

۳- فرق میان مساوات و عدالت

نکته مهم دیگری که اشاره به آن در این بحث لازم است این است که گاهی «عدالت» با «مساوات» اشتباه می شود و گمان می رود معنی عدالت آنست که رعایت مساوات شود، در حالی که چنین نیست.

در عدالت هرگز مساوات شرط نیست، بلکه استحقاق و اولویت ها باید در نظر گرفته شود.

فی المثل عدالت در میان شاگردان یک کلاس این نیست که به همه آنها نمره مساوی دهند و عدالت در میان دو کارگر این نیست که هر دو مزد مساوی دریافت دارند، بلکه عدالت به این است که هر شاگردی به اندازه معلومات و لیاقتش، و هر کارگری به اندازه کار و فعالیتش «نمره» یا «مزد» دریافت دارد.

در عالم طبیعت نیز عدالت، به معنی وسیع همین است، اگر قلب یک بالن (نهنگ عظیم دریایی) که حدود یک تن وزن دارد! با قلب یک گنجشک که شاید یک گرم بیشتر نباشد مساوی بود عدالت نبود، و اگر ریشه یک درخت تنومند بسیار بلند با ریشه یک نهال بسیار کوچک مساوی باشد عدالت نیست و عین ظلم است.

عدالت آن است که هر موجودی به میزان حق و استعداد و لیاقت خود سهمی دریافت دارد.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چرا از میان تمام صفات خدا، عدالت یکی از اصول دین شناخته شده است؟

۲- اشاعره چه کسانی بودند؟ و از اعتقادات آنها چه می دانید؟

۳- اعتقاد به عدل الهی چه انعکاسی در جامعه انسانی دارد؟

۴- عدالت چند معنی دارد؟ آنها را شرح دهید.

۵- آیا عدالت به معنی مساوات است؟

درس دوم: دلائل عدالت پروردگار

قبلا دانستن این مسئله لازم به نظر می‌رسد که عقل ما «خوبی» و «بدی» اشیا را تا حدود قابل توجهی درک می‌کند (این همان چیزی است که دانشمندان از آن به عنوان حسن و قبح عقلی یاد می‌کنند).

مثلا می‌دانیم عدالت و احسان خوبست، و ظلم و بخل بد است، حتی قبل از این که دین و مذهب از این امور سخن گوید برای ما روشن بوده است، هر چند مسائل دیگری وجود دارد که علم ما برای درک آن کافی نیست، و باید از رهنمود رهبران الهی و پیامبران استفاده کند.

بنابراین اگر گروهی از مسلمین به نام «اشاعره» منکر «حسن و قبح عقلی» شده‌اند، و راه شناخت خوبی و بدی را، حتی در مثل عدالت و ظلم و مانند آنها فقط شرع و مذهب دانسته‌اند، اشتباه محض است.

چه این که اگر عقل ما قادر به درک خوبی و بدی نباشد از کجا بدانیم خداوند معجزه را در اختیار فرد دروغگویی نمی‌گذارد؟، اما هنگامی که می‌گوییم دروغ گفتن زشت و قبیح است، و محال است از خداوند سر

زند، می‌دانیم که وعده‌های خداوند همه حق است، و گفته‌های او همه صدق است، هرگز دروغگو را تقویت نمی‌کند و هرگز معجزه را در اختیار شخص کاذب قرار نمی‌دهد.

جاست که می‌توان به آنچه در شرع و مذهب وارد شده اعتماد کرد.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اعتقاد به حسن و قبح عقلی اساس دین و مذهب است (دقت کنید).

اکنون به دلایل عدالت خدا باز می‌گردیم؛ برای پی بردن به این حقیقت باید بدانیم:

۲- سرچشمه ظلم چیست؟

سرچشمه «ظلم» یکی از امور زیر است:

۱- جهل - گاهی آدم ظالم به راستی نمی‌داند چه می‌کند، نمی‌داند حق کسی را پایمال می‌سازد، و از کار خود بی‌خبر است.

۲- نیاز - گاه نیاز به چیزهایی که در دست دیگران است انسان را وسوسه می‌کند که دست به این عمل شیطانی بزند، در حالی که اگر بی‌نیاز بود در این گونه موارد دلیلی بر ظلم نداشت.

۳- عجز و ناتوانی - گاه انسان مایل نیست در ادای حق دیگری کوتاهی کند اما قدرت و توانایی این کار را ندارد، و ناخواسته مرتکب «ظلم» می‌شود.

۴- خودخواهی و کینه توزی و انتقام جویی - گاه هیچ یک از عوامل فوق در کار نیست، اما «خودخواهی» سبب می‌شود که انسان به حقوق دیگران تجاوز کند، و یا «حس انتقام جویی» و «کینه توزی» او را وادار به ظلم و ستم می‌کند، و یا روح «انحصارطلبی»

سبب تعدی به دیگران می‌شود... و مانند اینها.

اما با توجه به این که هیچ یک از این صفات زشت، و این نارسایی ها و کمبودها در وجود مقدس خداوند راه ندارد زیرا او به همه چیز عالم، و از همه بی نیاز، و بر هر چیز قادر، و نسبت به همگان مهربان است، معنی ندارد مرتکب ظلمی شود.

او وجودی است بی انتها و کمال او نامحدود است از چنین وجودی جز خیر و عدالت، جز رأفت و رحمت سرچشمه نمی گیرد.

و اگر بدکاران را کیفر می دهد در حقیقت نتیجه اعمال آنهاست، که به دست آنها می رسد، همانند کسی که بر اثر استعمال مواد

مخدر یا نوشیدن مشروبات الکلی به انواع بیماری های کشنده مبتلا می گردد. قرآن مجید می گوید: هل تجزون الا ما کنتم

تعلمون(۱)؛ «آیا جزای شما چیزی جز اعمال شما هست؟!»

۱. سوره نمل، آیه ۹۰.

۳- قرآن و عدالت پروردگار

قابل توجه این که در آیات قرآن مجید روی این مسئله بسیار تأکید شده است، در یک جا می فرماید: (ان الله لا یظلم الناس شیئا

ولکن الناس انفسهم یظلمون)؛(۱) «خداوند به هیچ کس ستم نمی کند این مردم هستند که به خودشان ظلم و ستم روا می دارند».

در جای دیگر می فرماید: (ان الله لا یظلم مثال ذره...)؛(۲) «خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره کوچکی ظلم و ستم بر هیچ کس

روا نمی دارد».

و در مورد حساب و جزای رستاخیز می گوید: (و نضع الموازین القسط لیوم القیامه فلا تظلم نفس شیئا)؛(۳) «ما ترازوهای عدالت را

در روز قیامت برپا می کنیم و به هیچ کس کم ترین ظلم و ستمی نخواهد شد».

(باید توجه داشت منظور از «میزان» در اینجا وسیله سنجش نیک و بد است نه ترازویی همچون ترازوهای این جهان)

۴- دعوت به عدل و داد

گفتیم صفات انسان باید پرتوی از صفات خدا باشد، و در جامعه انسانی صفات الهی پرتوافکن گردد، روی این اصل به همان مقدار

که قرآن روی عدالت پروردگار تکیه کرده است، به عدل و داد در جامعه

۱. سوره یونس، آیه ۴۴.

۲. سوره نساء، آیه ۴۰.

۳. سوره انبیاء، آیه ۴۷.

انسانی و در فرد انسان ها اهمیت می دهد، قرآن مجید کراراً ظلم را مایه تباهی و نابودی جامعه ها معرفی می کند و سرنوشت

ظالمان را دردناک ترین سرنوشت می شمرد.

قرآن ضمن بیان سرگذشت اقوام پیشین بارها این حقیقت را خاطرنشان کرده که ببینید بر اثر ظلم و فساد چگونه گرفتار عذاب الهی

شدند و نابود گشتند، بترسید از این که شما هم بر اثر ظلم به چنین سرنوشتی گرفتار شوید.

قرآن با صراحت و به عنوان یک اصل اساسی، می گوید: (ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی)؛ (۱) «خداوند به عدل و احسان درباره همه و بخشش نسبت به بستگان و خویشاوندان دستور می دهد و از کارهای زشت و منکر و ظلم نهی می کند».

جالب توجه این که همان گونه که ظلم کردن کار زشت و قبیحی است پذیرش ظلم و زیر بار ستم رفتن نیز از نظر اسلام و قرآن غلط است، چنان که در سوره بقره، آیه ۲۷۹ می خوانیم: (لا تظلمون و لا تظلمون)؛ «نه ظلم کنید و نه زیر بار ظلم روید».

اصولاً تسلیم در برابر بیدادگران موجب تشویق ظلم و توسعه ستم و اعانت ظالم است.

۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا عقل ما مستقلاً و بدون شرع قادر به درک نیکی و بدی هست؟

۲- ظلم از چه اموری سرچشمه می گیرد؟ و دلیل عقلی بر عدالت خداوند چیست؟

۳- قرآن درباره عدالت پروردگار و نفی ظلم از ساحت مقدس او چه می گوید؟

۴- وظیفه انسان در برابر عدالت و ظلم چیست؟

۵- آیا تن به ظلم دادن و زیر بار ستم رفتن نیز گناه است؟

درس سوّم: فلسفه آفات و شرور

از قدیم ترین ایام تا امروز گروهی از ناآگاهان بر عدالت خدا خرده گرفته اند، و مسائلی را مطرح نموده اند که به اعتقاد آنها با

عدالت خدا سازگار نیست، و حتی گاه آنها را نه تنها دلیل بر نفی عدالت که دلیلی بر انکار وجود خدا پنداشته اند!

از جمله، وجود حوادث ناگوار مانند طوفان ها و زلزله ها و مصائب دیگر که همگانی است.

و همچنین تفاوت هایی که در میان انسان ها دیده می شود.

و نیز شرور و آفت هایی که دامن انسان یا نباتات و موجودات دیگر را می گیرد.

این بحث گاهی در ضمن بحث های مربوط به خداشناسی در برابر مادّیین مطرح می شود و گاه در بحث عدل پروردگار و ما آن را

در این بحث طرح می کنیم.

و برای این که بدانیم تا چه اندازه در تحلیل دقیق، این پندارها نادرست است، باید بحث مشروحی در این زمینه داشته باشیم و امور

زیر را دقیقاً بررسی کنیم.

۱- قضاوت نسبی و معلومات محدود

معمولاً همه ما در قضاوت های خود و تشخیص مصداق ها روی رابطه ای که اشیاء با ما دارند تکیه می کنیم. مثلاً می گوییم فلان چیز دور یا نزدیک است یعنی نسبت به ما.

یا فلان کس قوی یا ضعیف است، یعنی با مقایسه به وضع روحی یا جسمی ما، او دارای چنین حالتی است. در مسائل مربوط به خیر و شر و آفت و بلا نیز داوری مردم غالباً همین گونه است.

مثلاً اگر بارانی در سطح منطقه ببارد، ما کار نداریم که تأثیر این باران در مجموع چگونه بوده است، ما تنها به محیط زندگی و خانه و مزرعه خودمان، و یا حداکثر شهرمان نگاه می کنیم، اگر اثر مثبتی داشته می گوییم نعمت الهی بود، اگر منفی بوده نام «بلا» بر آن می گذاریم.

هنگامی که ساختمان فرسوده را برای نوسازی ویران می کنند و ما به عنوان یک راهگذر تنها از گرد و غبار آن سهمی داریم می گوییم چه حادثه شری است، هر چند در آینده در آنجا بیمارستانی ساخته شود که افراد دیگری از آن استفاده کنند، و هر چند در مثال باران، در مجموع منطقه اثرات مثبتی پیدا شده باشد.

در قضاوت سطحی و عادی نیش مار را آفت و شر می شمیریم، بی خبر از این که همین نیش و زهر یک وسیله مؤثر دفاعی برای این حیوان است، و غافل از این که گاهی از همین زهر، داروهای حیات بخش می سازند که جان هزاران انسان را نجات می دهد. بنابراین اگر ما بخواهیم گرفتار اشتباه نشویم باید به معلومات محدود

خود نگاه نکنیم، و در قضاوت ها تنها روی روابط اشیا با خودمان ننگریم بلکه تمام جوانب را در نظر بگیریم و قضاوت همه جانبه کنیم.

اصولاً حوادث جهان مانند حلقه های زنجیر به هم پیوسته است: طوفانی که امروز در شهر ما می وزد و باران سیل آسائی که فرو می ریزد یک حلقه از این سلسله طولانی است که با حوادث دیگر کاملاً به هم مربوط است، و همچنین با حوادثی که در «گذشته» روی داده یا در «آینده» روی می دهد ارتباط دارد.

نتیجه این که انگشت روی یک قسمت کوچک گذاردن و درباره آن قضاوت قطعی کردن از منطقی و عقل دور است.

آنچه قابل انکار است آفرینش «شر مطلق» است اما اگر چیزی از جهاتی خیر و از یک جهت شر است و خیر آن غلبه دارد بی مانع است، یک عمل جراحی از جهاتی ناراحت کننده و از جهات بیشتری مفید است بنابراین خیر نسبی است.

باز برای توضیح بیشتر به مثال زلزله دقت می کنیم: درست است که در یک نقطه ویرانی هایی به بار می آورد اما ارتباط زنجیره ای آن را با مسائل دیگر در نظر بگیریم چه بسا قضاوت ما عوض شود.

آیا زلزله مربوط به حرارت و بخارات درون زمین است یا مربوط به جاذبه ماه که پوسته خشک و جامد زمین را به سوی خود می کشد و گاه می شکند، و یا مربوط به هر دو است؟ دانشمندان نظرات گوناگونی اظهار کرده اند.

ولی هر کدام اینها باشد باید آثار دیگر آن را در نظر گرفت، یعنی باید

بدانیم که حرارت درون زمین چه اثری در ایجاد منابع نفتی که مهم ترین ماده انرژی زا در عصر ماست و همچنین تولید زغال سنگ و مانند آن می گذارد؟! بنابراین خیر نسبی است.

و نیز جزر و مد حاصل از جاذبه ماه در دریاها چقدر برای زنده نگاه داشتن آب دریاها، و موجودات آن و گاه آبیاری سواحل خشک در آنجا که آبهای شیرین به دریا می ریزد تأثیر دارد، آن نیز خیر نسبی است.

اینجاست که می فهمیم قضاوت های نسبی و معلومات محدود ماست که این امور را به صورت نقاط تاریک در صحنه آفرینش جلوه گر ساخته است، و هر قدر در ارتباط و پیوند حوادث و پدیده ها بیشتر بیندیشیم به اهمیّت آن مطلب آشنا تر می شویم. قرآن مجید به ما می گوید: (و ما اوتیتم من العلم الا قليلا)؛ (۱) «بهره شما از علم و دانش اندک است».

و با این علم و دانش اندک نباید در قضاوت عجله کرد.

۲- حوادث ناخوشایند و هشدارها

همه ما افرادی را دیده ایم که وقتی غرق نعمتی می شوند گرفتار «غرور و خودبینی» می گردند، و در این حالت بسیاری از مسائل مهم انسانی و وظایف خود را به دست فراموشی می سپارند.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵.

و نیز همه ما دیده ایم که در هنگام آرام بودن اقیانوس زندگی و راحتی و آسایش کامل چگونه یک حالت «خواب زدگی و غفلت» به انسان دست می دهد که اگر این حالت ادامه یابد منجر به بدبختی انسان می گردد.

بدون شک قسمتی از حوادث ناخوشایند زندگی برای پایان دادن به آن حالت غرور، و از بین بردن این غفلت و خواب زدگی است.

حتماً شنیده اید که رانندگان با تجربه از راه های صاف و هموار که خالی از هر گونه پیچ و خم و فراز و نشیب و گردنه هاست شکایت دارند، و این جاده ها را خطرناک توصیف می کنند، چرا که یکنواختی این جاده ها سبب می شود راننده در یک حال خواب زدگی فرو رود، و درست در اینجاست که خطر به سراغ او می آید.

حتی دیده شده در بعضی از کشورها در این گونه جاده ها فراز و نشیب ها و دست اندازهای مصنوعی ایجاد می کنند تا جلو این گونه خطرات را بگیرند.

مسیر زندگانی انسان نیز عیناً به همین گونه است. اگر زندگی فراز و نشیب و دست اندازی نداشته باشد و اگر گهگاه حوادث

نامطلوبی پیش نیاید، آن حالت غفلت و بی خبری از خدا و از سرنوشت و از وظایفی که انسان بر عهده دارد حتمی است.

هرگز نمی گوییم انسان باید با دست خود حوادث ناخوشایند بیافریند و به استقبال ناراحتی ها برود، چرا که همیشه این امور در

زندگی انسان بوده و هست، بلکه می گوییم باید توجه داشته باشد که فلسفه قسمتی از

این حوادث این است که جلو غرور و غفلت را که دشمن سعادت او است بگیرد، تکرار می کنیم این فلسفه قسمتی از این حوادث ناخوشایند است نه همه آنها، چرا که بخش های دیگری وجود دارد که به خواست خدا بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

کتاب بزرگ آسمانی ما قرآن مجید در این زمینه چنین می گوید:

(فاخذناهم بالأساءِ و الضراءِ لعلهم يتضرعون); (۱) «ما آنها را به حوادث سخت و دردناک و رنج ها گرفتار ساختیم تا به درگاه خدا روی آورند».

۱. سوره انعام، آیه ۴۳.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چه کسانی مسئله آفات و شرور را در مباحث اعتقادی مطرح کرده اند؟

۲- نمونه هایی از آفات و شرور را برشمرد و آیا در زندگی خود هرگز با آنها مواجه بوده اید؟

۳- منظور از قضاوت نسبی و همه جانبه و «شر مطلق» و «خیر نسبی» چیست؟

۴- آیا طوفان ها و زلزله ها حتماً زیانبارند؟

۵- حوادث ناخوشایند زندگی چه اثر مثبت روانی ممکن است در انسان داشته باشد؟

درس چهارم: فلسفه حوادث ناخوشایند زندگی

گفتیم گروهی از خرده گیران، مسئله حوادث ناگوار و بروز آفت ها و مشکلات، و ناکامی هایی را که در زندگی دامنگیر انسان می شود بهانه ای برای انکار عدالت پروردگار و گاهی انکار اصل وجود خدا گرفته اند!

در بحث گذشته به تحلیل و بررسی قسمتی از این حوادث پرداختیم و دو فلسفه آن را بازگو کردیم:

اکنون به ادامه این بحث توجه کنید.

۳- انسان در آغوش مشکلات پرورش می یابد

باز تکرار می کنیم ما نباید با دست خود برای خودمان مشکل و حادثه بیافرینیم، اما با این حال بسیار می شود که حوادث سخت و ناگوار اراده ما را قوی و قدرت ما را افزایش می دهد، درست همانند فولادی را که به کوره های داغ می برند و آبدیده و مقاوم می شود ما هم در کوره این حوادث آبدیده و پرمقاومت می شویم.

جنگ چیز بدی است ولی گاهی یک جنگ سخت و طولانی استعداد یک ملت را شکوفا می کند، پراکندگی را مبدل به وحدت و عقب ماندگی ها را به سرعت جبران می نماید.

یکی از تاریخ نویسان معروف غرب می گوید: «هر تمدن درخشانی در طول تاریخ در نقطه ای از جهان ظهور کرده به دنبال این بوده است که یک کشور مورد هجوم یک قدرت بزرگ خارجی قرار گرفته، و نیروهای خفته آنها را بیدار و بسیج کرده است!»!

البته واکنش همه افراد و همه جامعه ها در برابر حوادث تلخ زندگی یکسان نیست. گروهی گرفتار یأس و ضعف و بدبینی می شوند و نتیجه منفی می گیرند، اما افرادی که زمینه های مساعد دارند در برابر این حوادث تحریک و تهییج شده به حرکت درمی آیند و می جوشند و می خروشدند، و نقطه های ضعف خود را به سرعت اصلاح می کنند.

منتها چون در این گونه موارد بسیاری از مردم قضاوت سطحی می کنند تنها تلخی ها و سختی ها را می بینند و اما آثار مثبت و سازنده را نادیده می گیرند.

ادعا نمی کنیم همه حوادث تلخ زندگی در انسان چنین اثری دارد ولی حداقل قسمتی از آنها چنین است.

شما اگر زندگی نوابغ جهان را مطالعه کنید، می بینید تقریباً همه آنها در میان مشکلات و ناراحتی ها بزرگ شدند، کمتر می توان افراد نازپرورده ای را پیدا کرد که در زندگی نبوغی از خود نشان داده باشند و به مقام والائی برسند، فرماندهان بزرگ نظامی آنها هستند که میدان های نبرد سخت و طولانی دیده اند، مغزهای متفکر اقتصادی آنها هستند که در بازارهای بحران زده اقتصادی گرفتار شده اند.

سیاستمداران قوی و بزرگ آنها هستند که با مشکلات سخت سیاسی دست به گریبان بوده اند.

کوتاه سخن این که: مشکلات و رنج ها انسان را در آغوش خود پرورش می دهد.

در قرآن مجید چنین می خوانیم: (فَعَسَىٰ اِنْ تَكَرَّهَآ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللّٰهُ فِیْهِ خَيْرًا كَثِیْرًا)؛ (۱) «ای بسا چیزی را ناخوشایند بشمرید اما خداوند در آن خیر فراوان قرار دهد».

۴- مشکلات سبب بازگشت به سوی خدا

در بحث های گذشته خوانده ایم که جزء جزء وجود ما هدفی دارد، چشم برای هدفی است، گوش برای هدفی دیگر، قلب و مغز و اعصاب هر کدام برای هدفی آفریده شده اند، حتی خطوط سرانگشتان ما هم فلسفه ای دارد.

بنابراین چگونه ممکن است کل وجود ما بی هدف و فاقد فلسفه باشد.

و نیز در بحث های سابق خواندیم که این هدف چیزی جز تکامل یافتن انسان در تمام زمینه ها نخواهد بود.

۱. سوره نساء، آیه ۱۹.

مسلماً برای رسیدن به این تکامل احتیاج به برنامه های آموزشی و پرورشی عمیقی است که سراسر وجود انسان را فراگیرد، و به همین جهت خداوند علاوه بر فطرت پاک توحیدی که به انسان داده، پیامبران بزرگی را با کتاب های آسمانی فرستاده تا رهبری این انسان را در این مسیر بر عهده گیرند.

ضمناً برای تکمیل این هدف باید گاه گاه عکس العمل گناهان و خطاهای او را به او نشان دهد و بر اثر تخلف از فرمان خدا با ناراحتی هایی در زندگی روبه رو شود تا به عواقب زشت و شوم اعمال خویش آشنا گردد و رو به سوی خدا آورد. و در اینجا است که

قسمتی از بلاها و حوادث ناگوار، در واقع رحمت و نعمت الهی است. همان گونه که قرآن کریم خاطرنشان می کند: (ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون)؛(۱) «فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد خدا می خواهد نتیجه قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید بیدار شوند و به سوی او باز گردند».

با توجه به آنچه در بالا گفتیم حوادث دردناک را مصداق «شر» دانستن و از آنها به «بلا» تعبیر کردن، و آن را بر خلاف عدالت الهی شمردن بسیار دور از منطق و دلیل و عقل است، چرا که هر قدر در این مسئله باریک تر می شویم به فلسفه های بیشتری دست می یابیم.

۱. سوره روم، آیه ۴۱.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- هدف آفرینش ما چیست؟ و از چه راه می توان به آن رسید؟

۲- چگونه انسان به وسیله مشکلات آبدیده و مقاوم می شود؟

۳- آیا کسانی را دیده اید یا در تاریخ خوانده اید که آنها در لابه لای سختی ها بزرگ شده و به مقام های مهمی رسیده باشند؟ شرح حال آنها را بازگو کنید.

۴- قرآن درباره عکس العمل گناهان ما چه می گوید؟

۵- چه افرادی از حوادث تلخ و ناگوار نتیجه مثبت می گیرند و چه افرادی نتیجه منفی؟

درس پنجم: بازهم فلسفه آفات و شرور

از آنجا که مشکل آفات و شرور و حوادث ناگوار و ناخوشایند برای بسیاری از مطالعه کنندگان بحث های خداشناسی و توحیدی مشکل قابل ملاحظه ای است، باز هم ناچاریم بحث و تحلیل دیگری روی این مسئله داشته باشیم و فلسفه هایی را که درباره شرور و آفات گفتیم ادامه دهیم.

۵- مشکلات و فراز و نشیب ها به زندگی روح می دهد

شاید درک این مسئله برای بعضی مشکل باشد که مواهب و نعمت ها اگر مستمر و یکنواخت باشند ارزش و اهمیت خود را از دست می دهند.

امروز ثابت شده که اگر جسمی را در وسط اطافی بگذارند و از تمام اطراف نور قوی و یکسان به آن تابنده شود و خود جسم و اطاق نیز کاملاً صاف و مَدور باشد هرگز آن جسم را نمی توان مشاهده کرد، زیرا، همیشه سایه ها وقتی در کنار نور قرار می گیرد ابعاد جسم را مشخص می کند و آن را از اطراف خود جدا می سازد و ما می توانیم آن را ببینیم.

ارزش مواهب زندگی نیز بدون سایه های کم رنگ و پررنگ مشکلات هرگز قابل مشاهده نیست. اگر در تمام عمر بیماری وجود نداشت لذت سلامتی هرگز احساس نمی شد، به دنبال یک شب تب داغ و سوزان و سردرد شدید و جانکاه است که صبحگاهان به هنگام قطع تب و درد چنان طعم سلامتی در ذائقه انسان شیرین می گردد که هر زمان به یاد آن شب بحرانی و رنج می افتد متوجه می شود چه گوهر پرارزشی به نام سلامتی در اختیار دارد.

اصلاً زندگی یکنواخت - حتی مرفه ترین زندگی ها - خسته کننده و بی روح و مرگبار است، بسیار دیده شده که افرادی به خاطر یک زندگی مرفه و خالی از هر گونه ناراحتی و رنج آنچنان خسته شده اند که دست به خودکشی زده و یا دائماً از زندگی خود شکایت دارند.

شما هیچ معمار با ذوقی را پیدا نمی کنید که دیوارهای یک سالن بزرگ را مانند دیوار یک زندان صاف و یکنواخت کند، بلکه با فراز و نشیب و پیچ و خم ها به اصطلاح به آن حالت می دهد.

چرا جهان طبیعت این قدر زیباست؟

چرا منظره جنگل هایی که بر روی کوهپایه ها می روید و نهرها به صورت مارپیچ از لابه لای درختان کوچک و بزرگش می گذرد آن قدر جالب و دل انگیز است؟!

یک دلیل روشن آن عدم یکنواختی است.

نظام «نور» و «ظلمت» و آمد و شد شب و روز که قرآن در آیات مختلفش روی آن تکیه کرده یک اثر مهمش پایان دادن به زندگی یکنواخت انسان هاست، چرا که اگر همواره خورشید در یک گوشه آسمان، یکنواخت به کره زمین می تابید، نه تغییر حالتی داشت و نه پرده طلایی شب جای آن را می گرفت، گذشته از اشکالات دیگر، در مدت کوتاهی همه انسان ها خسته می شدند. روی این حساب باید قبول کرد که حداقل بخشی از مشکلات و حوادث ناگوار زندگی این فلسفه را دارد که به بقیه زندگی روح می دهد و آن را شیرین و قابل تحمل می سازد، ارزش نعمت ها را آشکار می کند، و به انسان امکان می دهد که از مواهبی که در دست دارد حداکثر بهره برداری کند.

۶- مشکلات خودساخته!

نکته دیگری که در آخرین مرحله این بحث اشاره به آن را ضروری می دانیم این است که بسیاری از مردم در محاسبه علل و عوامل حوادث ناگوار و مصائب گاهی گرفتار اشتباه می شوند و ظلم هایی که به دست انسان های ستمگر انجام شده است به حساب بی عدالتی دستگاه آفرینش می گذارند، و بی نظمی کار بشر را به حساب بی نظمی سازمان خلقت.

مثلاً گاهی ایراد می کنند «چرا هر چه سنگ است برای پای لنگ است؟!» چرا زلزله ها در شهرها خسارت کمی ایجاد می کند اما

در روستاها قربانیان زیادی می گیرد و گروه کثیری زیر آوار می مانند، این چه

عدالتی است؟ اگر بنا هست بلایی قسمت شود چرا یکسان قسمت نمی شود؟

چرا باید همیشه لبه تیز حوادث دردناک متوجه مستضعفین باشد؟

چرا در بیماری های عمومی و همه گیر بیشتر این گروه قربانی می شوند؟

غافل از این که هیچ کدام از اینها مربوط به دستگاه آفرینش و خلقت و عدالت خداوند نیست، اینها نتیجه ظلم و استعمار و استثمار انسان ها نسبت به یکدیگر است.

اگر روستانشینان به خاطر ظلم شهرنشینان در محرومیت و فقر شدید نباشند و بتوانند خانه هایی محکم و مقاوم مانند آنها بنا کنند، چرا زلزله این همه از آنها قربانی بگیرد و از دیگران بسیار کم؟

اما هنگامی که خانه های آنها از یک مشت گل یا سنگ و چوب که گاهی حتی در میان آنها کم ترین گچ و سیمانی به کار نمی رود و به طور ساده روی هم چیده شده و با یک حرکت شدید باد یا تکان خفیف زمین فرو می ریزد، نباید انتظار داشت وضع بهتر از آن باشد، اما این چه ربطی به کار خدا دارد؟

نباید مانند آن شاعر، خرده گیری کرده بگوییم «یکی را داده ای صد ناز و نعمت» در حالی که دیگری را بر خاک ذلت نشانده ای، یکی را کاخ نشین کرده ای و دیگری را کوخ نشین!

باید این انتقادهای را متوجه وضع ناموزون و نظام غلط جامعه کرد. باید به پا خاست و به این بی عدالتی های اجتماعی پایان داد. با محرومیت و اگر همه قشرها از تغذیه کافی و بهداشت و درمان لازم بهره مند باشند در برابر بیماری ها همگی پرقدرت و پرمقاومت خواهند بود.

اما هنگامی که وضع غلط نظام اجتماعی یک جامعه و استثمار حاکم بر آن به یکی آن قدر امکانات می دهد که حتی سگ و گربه خانگی دارای پزشک و درمان و دارو است اما دیگری ابتدایی ترین وسیله بهداشتی را برای پرورش نوزادش ندارد چنین صحنه های ناگوار، فراوان به چشم می خورد.

به جای این که در این گونه موارد ایراد بر کار خدا بگیریم باید ایراد بر کار خود بگیریم. باید به ظالم بگوییم ظلم مکن.

و باید به مظلوم بگوییم زیر بار ظلم مرو!

و باید کوشش کنیم که همه افراد یک جامعه از حداقل وسایل بهداشتی و درمانی و غذا و مسکن و فرهنگ و آموزش و پرورش بهره مند باشند.

خلاصه این که نباید ما گناه خود را به گردن نظام خلقت بیندازیم.

کی خداوند به ما چنین زندگی را تحمیل کرده؟ و کجا چنین نظامی را توصیه فرموده است؟

البته او ما را آزاد آفریده، چرا که آزادی رمز تکامل و ترقی ماست.

ولی این ماییم که از آزادی خود سوء استفاده می کنیم و ظلم و ستم بر دیگران روا می داریم و نتیجه این ظلم و ستم به صورت نابسامانی اجتماعی خودنمایی می کند.

اما متأسفانه این اشتباه دامن گیر گروه زیادی شده و حتی نمونه های آن در اشعار شعرای معروف دیده می شود.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه و پر معنی می فرماید: (ان الله لا یظلم الناس شیئا ولكن الناس انفسهم یظلمون)؛ (۱) «خداوند کم ترین ظلمی به کسی نمی کند ولی مردم به خویشتن ظلم و ستم روا می دارند».

و به این ترتیب به پایان بحث فلسفه شرور و آفات می رسیم، هر چند سخن در این زمینه بسیار است، اما برای یک بحث کوتاه و فشرده همین مقدار کافی به نظر می رسد.

۱. سوره یونس، آیه ۴۴.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چرا بحث فلسفه آفات و شرور را در ضمن سه درس ادامه دادیم؟

۲- یکنواخت بودن زندگی چه اثر سوئی می گذارد؟ و آیا کسی را دیده اید که از زندگی مرفه خود رنج ببرد؟

۳- از فلسفه نظام نور و ظلمت در جهان آفرینش چه می دانید؟

۴- آیا همه مصائبی که در جامعه وجود دارد مربوط به نظام آفرینش است یا ما نیز در آن سهمی داریم؟

۵- آیا برای از بین بردن مصائب اجتماعی راه صحیحی در دست هست؟ ما چه وظیفه ای در برابر مستضعفین داریم؟

درس ششم: مسئله جبر و اختیار

از مسائلی که ارتباط نزدیک با مسئله عدالت پروردگار دارد مسئله «جبر و اختیار» است.

زیرا به اعتقاد جبریون انسان در اعمال و رفتار و گفتار خود هیچ گونه اختیاری از خود ندارد، و حرکات اعضای او درست همانند

حرکات جبری مهره های یک ماشین است.

سپس این سؤال پیش می آید که این عقیده با مسئله عدل الهی چگونه سازگار است؟ و شاید به همین دلیل، گروه اشاعره - همان

گروهی که قبلا از آنها نام بردیم و حسن و قبح عقلی را انکار می کنند - جبر را پذیرفته و عدالت را انکار کرده اند، چرا که با قبول

جبر دیگر مسئله «عدالت» مفهوم نخواهد داشت.

برای روشن شدن این بحث ناگزیریم که چند موضوع را مورد بررسی دقیق قرار دهیم.

۱- سرچشمه اعتقاد به جبر

هر کس در درون وجودش احساس می کند که در تصمیم گرفتن آزاد است، فی المثل فلان کمک مادی را به فلان دوستش بکند

یا نکند، و یا این که در حالی که تشنه است و آب جلو روی او گذارده اند می تواند بنوشد یا ننوشد، فلان کس در مورد او کار

خلافی کرده می تواند او را ببخشد و عفو کند و یا نبخشد. یا این که هر کس میان دستی که بر اثر پیری یا بیماری لرزان است و دستی که با اراده حرکت می کند فرق می گذارد.

با این حال که مسئله آزادی اراده یک احساس عمومی انسان است چرا جمعی به دنبال مکتب جبر رفته اند؟!

البته دلائل مختلفی دارد که یک دلیل مهم آن را در اینجا یادآور می شویم، و آن این که انسان می بیند محیط روی افراد اثر می گذارد، تربیت نیز عامل دیگری است، تلقینات و تبلیغات و فرهنگ اجتماعی نیز بدون شک در فکر و روح انسان مؤثر است، گاه وضع اقتصادی نیز انگیزه حرکت هایی در انسان می شود، عامل وراثت را نیز نمی توان انکار کرد. مجموعه این امور سبب می شود که گمان کند انسان از خود اختیاری ندارد، بلکه عوامل «درون ذاتی» و «برون ذاتی» دست به دست هم می دهند و ما را وادار می کنند که تصمیم هایی بگیریم، و اگر این عوامل نبودند چه بسا این اعمال از ما سر نمی زد. اینها اموری است که می توان از آنها به جبر محیط، جبر شرایط اقتصادی، جبر تعلیم و تربیت و جبر وراثت تعبیر کرد، واز عوامل مهم توجه فلاسفه به مکتب جبر است.

۲- نکته اصلی اشتباه جبری ها

اما آنها که چنین فکر می کنند از یک نکته اساسی غافلند و آن این که بحث در «انگیزه ها» و «علل ناقصه» نیست، بحث در علت تامه است. به تعبیر دیگر: هیچ کس نمی تواند سهم «محیط» و «فرهنگ» و «عوامل اقتصادی» را در اندیشه و افعال انسان نفی کند، بحث در این است که با تمام این انگیزه ها باز تصمیم نهایی با خود ماست.

زیرا ما به روشنی احساس می کنیم که حتی در یک نظام غلط و طاغوتی مانند نظام شاهنشاهی گذشته که زمینه برای انحرافات فراوان بود، مجبور نبودیم منحرف شویم، در همان نظام و فرهنگ می توانستیم «رشوه» نخوریم، به «مراکز فساد» نرویم، بی بند و باری نداشته باشیم.

بنابراین حساب «زمینه ها» را از «علت تامه» باید جدا کرد.

به همین دلیل بسیاری کسانی که در یک خانواده آلوده، یا فرهنگ منحط، پرورش یافته اند، و یا از وراثت نامناسبی برخوردار بوده اند، در عین حال راه خود را از همه جدا کرده و حتی گاه دست به قیام و انقلاب بر ضد همان محیط زده اند، اگر بنا بود همه انسان ها فرزند محیط و فرهنگ و تبلیغات زمانشان باشند، نباید هیچ انقلاب اساسی در دنیا صورت بگیرد، باید همه با محیط خود بسازند، و هیچ کس محیط جدید و نوینی نسازد.

اینها همه نشان می دهد عواملی که در بالا ذکر شد، هیچ کدام سرنوشت ساز نیست، تنها زمینه ساز است، سرنوشت اصلی را اراده و تصمیم خود انسان می سازد.

این درست به آن می ماند که ما در یک تابستان داغ و سوزان تصمیم می گیریم که به فرمان خدا روزه بگیریم، تمام ذرات وجود ما تمنای آب دارد، اما ما برای اطاعت فرمان حق همه اینها را نادیده می گیریم، در حالی که دیگری ممکن است به این تقاضا گوش دهد و روزه نگیرد.

نتیجه این که ماورای تمام انگیزه ها، عامل سرنوشت سازی به عنوان اراده و تصمیم انسان وجود دارد.

۳- عوامل اجتماعی و سیاسی مکتب جبر

حقیقت این است که مسئله جبر و اختیار در طول تاریخ مورد سوء استفاده فراوان واقع شده است، یک سلسله عوامل جنبی در دامن زدن به عقیده جبر و نفی آزادی اراده انسان دائماً مؤثر بوده است، از جمله:

الف - عوامل سیاسی

بسیاری از سیاستمداران جبار و خودکامه برای خاموش کردن شعله انقلاب مستضعفین، و ادامه حکومت نامشروع خود دائماً به این فکر دامن می زدند که ما از خودمان اختیاری نداریم، دست تقدیر و جبر تاریخ سرنوشت ما را در دست دارد، اگر گروهی امیرند و گروهی اسیرند این حکم قضا و قدر یا جبر تاریخ است!

پیداست که این طرز فکر تا چه حد می تواند توده ها را تخدیر کند، و به ادامه سیاست های استعماری کمک نماید، در حالی که در عقل و شرع سرنوشت ما به دست ماست و قضا و قدر به معنی جبری، اصلاً وجود ندارد، قضا و قدر الهی بر طبق حرکت و خواست و اراده و ایمان و تلاش و کوشش ما تعیین شده است.

ب - عوامل روانی

افراد تنبل و سست و بیحالی هستند که غالباً در زندگی گرفتار شکست می شوند، و هرگز میل ندارند به این حقیقت تلخ اعتراف کنند که تنبلی یا اشتباهات آنها باعث شکست آنها شده، لذا برای تبرئه خود دست به دامن مکتب جبر می زنند و گناه خود را به گردن سرنوشت اجباری می افکنند، تا از این راه آرامش کاذبی پیدا کنند، می گویند چه می توان کرد گلیم بخت ما را از روز اول سیاه بافتند، با آب زمزم و کوثر نمی توان آن را سفید کرد، ما یک پارچه استعداد و کوشش هستیم اما افسوس که بخت یار ما نیست!

ج - عوامل اجتماعی

بعضی می خواهند آزاد باشند و به هوسرانی های خود ادامه دهند و هر گونه گناهی که با تمایلات حیوانی آنها سازگار بود مرتکب شوند، و در عین حال خود را به نوعی قانع کنند که گناهکار نیستند، و جامعه را نیز فریب دهند که آنها بی گناهند.

اینجاست که پناه به عقیده جبر می برند و هوسبازی های خود را به این عنوان که ما در کارهایمان از خودمان اختیاری نداریم

توجیه می کنند!

ولی به خوبی می دانیم که همه اینها دروغ است، و حتی خود کسانی که این مسائل را مطرح می کنند خود ایمان به بی اساس بودن این عذرهای واهی دارند، منتها لذات و منافع زودگذر آنها اجازه نمی دهد که حقیقت را آشکار بگویند. لذا برای سالم سازی جامعه باید با طرز تفکر جبری، و اعتقاد به سرنوشت اجباری که ابزار دست استعمار و استثمار، و وسیله توجیه دروغین شکست ها، و عامل پیشرفت آلودگی در اجتماع است مبارزه کرد.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- فرق مکتب «جبر» و «اختیار» چیست؟

۲- جبری ها بیشتر روی چه دلیلی تکیه می کنند؟

۳- در برابر تأثیر محیط و فرهنگ و وراثت چه پاسخی دارید؟

۴- عوامل «سیاسی» و «روانی» و «اجتماعی» که به عقیده جبر دامن می زند چیست؟

۵- موضع گیری ما در برابر این عوامل باید چگونه باشد؟

درس هفتم: روشن ترین دلیل بر آزادی اراده و اختیار

۱- وجدان عمومی انسان ها جبر را نفی می کند

گرچه فلاسفه و دانشمندان الهی پیرامون مسئله آزادی اراده انسان بحث ها و دلایل مختلفی دارند، اما برای این که راه را کوتاه و میان بُر کنیم، به سراغ روشن ترین دلیل طرفداران آزادی اراده می رویم و آن «وجدان عمومی انسان ها» است.

توضیح این که: ما هر چیز را انکار کنیم، این واقعیت را نمی توانیم منکر شویم که در همه جامعه های انسانی اعم از خداپرست و مادی، شرق و غرب، قدیم و جدید، ثروتمند و فقیر، توسعه یافته و توسعه نیافته، و دارای هر گونه فرهنگ، همه بدون استثناء در این مسئله توافق دارند که باید «قانون» بر جوامع انسانی حکمفرما شود، و افراد در مقابل قوانین «مسئولیت» دارند، و کسانی که از قانون تخلف کنند باید به نحوی «مجازات» گردند.

خلاصه: حاکمیت قانون، مسئولیت افراد در برابر آن، و مجازات متخلف، از مسائلی است که مورد اتفاق همه عقلای جهان است، و تنها اقوام وحشی بودند که این مسائل سه گانه را به رسمیت نمی شناختند.

این مسئله که از آن به وجدان عمومی مردم جهان تعبیر می کنیم، روشن ترین دلیل بر آزادی اراده انسان و دارا بودن اختیار است.

چگونه می توان باور کرد که انسان در اراده و عملش مجبور باشد و هیچ گونه اختیاری از خود نداشته باشد ولی او را در برابر قوانین

مسئول بدانیم، و به هنگام تخلف در قانون به پای میز محاکمه بکشانیم و تحت بازپرسی قرار دهیم و بگوییم چرا چنین کردی؟ و

چرا چنان نکردی؟!

و بعد از ثبوت تخلف او را محکوم به زندان و گاهی اعدام کنیم.

این درست به آن می ماند که ما سنگ هایی را که از کوه ریزش می کنند، و در وسط جاده ها مایه مرگ مسافرین می شوند، به پای میز محاکمه بکشانیم.

درست است که ظاهراً یک انسان با یک قطعه سنگ تفاوت بسیار دارد، اما اگر ما آزادی اراده انسان را نفی کنیم این فرق ظاهری هیچ تأثیری نخواهد داشت، و هر دو معلول عوامل جبری خواهند بود، سنگ تحت تأثیر قانون جاذبه به وسط جاده ریزش می کند، و انسان جانی و قاتل و متخلف، تحت تأثیر عوامل جبری دیگر. مطابق اعتقاد جبری ها میان این دو هیچ فرقی از نظر نتیجه وجود ندارد و هیچ کدام کاری به اراده خود انجام نداده اند، چرا یکی محاکمه شود و دیگری نشود؟!

ما بر سر دوراهی قرار داریم: یا باید وجدان عمومی همه مردم جهان را تخطئه کنیم، و تمام قوانین و دادگاه ها و مجازات های متخلفان را کاری عبث و بیهوده، بلکه ظالمانه، بشمریم. و یا عقیده طرفداران جبر را انکار کنیم. مسلماً ترجیح با دوم است.

جالب این که حتی آنها که از نظر تفکر و عقیده فلسفی، دم از مکتب «جبر» می زنند و برای آن استدلال می کنند به هنگامی که وارد زندگی می شوند در عمل طرفدار اصل آزادی اراده اند!

زیرا اگر کسی به حقوق آنها تجاوز کند، و یا اذیت و آزار به آنها برساند او را در خور سرزنش و توبیخ می شمردند، و از او شکایت به دادگاه می کنند، و گاهی می خروشدند و فریاد می کشند و تا متخلف را به کیفر قانونی نرسانند از پای نمی نشینند!

خوب، اگر راستی انسان از خود اختیاری ندارد این سرزنش و شکایت و جوش و خروش و داد و فریاد برای چیست؟!

به هر حال، این وجدان عمومی عقلای جهانی دلیل زنده ای است بر این واقعیت که همه انسان ها در اعماق جانشان آزادی اراده را پذیرفته اند، و همیشه نسبت به آن وفادار بوده اند و حتی یک روز بدون این اعتقاد نمی توانند زندگی کنند، و چرخ های برنامه های اجتماعی و فردی خود را بچرخانند.

فیلسوف بزرگ اسلامی «خواجه نصیرالدین طوسی» در بحث جبر و اختیار در یک عبارت کوتاه چنین می گوید: «و الضرورة قاضیه باستنادفعالنا الینا؛ درک ضروری و وجدان ما داوری می کند که همه اعمال ما مستند به خود ماست». (۱)

۱. کتاب تجرید العقائد، بحث جبر و اختیار.

۲- تضاد منطق «جبر» با منطق «مذهب»

آنچه در بالا گفتیم پیرامون تضاد مکتب جبر با وجدان عمومی عقلای جهان بود، اعم از طرفداران مذهب و کسانی که اصلاً مذهبی نپذیرفته اند.

ولی از نظر تفکر مذهبی نیز دلیل قاطع دیگری بر ابطال مکتب جبر در دست داریم.

زیرا هرگز اعتقادات مذهبی با عقیده جبر سازگار نیست، و برنامه های مذهبی نیز با قبول این مکتب همه مخدوش می شود، زیرا:

ما چطور می توانیم عدالت خداوند را که در بحث های گذشته به وضوح ثابت کردیم با مکتب جبر تطبیق دهیم؟ چگونه ممکن

است خداوند کسی را مجبور به انجام کار بدی کند، بعد او را مجازات نماید که چرا چنین کردی؟ این با هیچ منطقی سازگار نیست!

بنابراین با قبول مکتب جبر «ثواب» و «عقاب» و «بهشت» و «دوزخ» بی معنی و بی محتوا خواهد بود.

همچنین، نامه اعمال، سؤال، حساب الهی، مذمتی که در مورد بدکاران در آیات قرآن شده و ستایشی که از نیکوکاران به عمل آمده،

همه این مفاهیم از بین می رود.

زیرا مطابق این فرض نه نیکوکار اختیاری از خود داشته و نه بدکار.

از این گذشته ما در نخستین برخورد با مذهب، به مسئله «تکلیف و مسئولیت» برخورد می کنیم، ولی آیا در موردی که هیچ کس از

خود اختیاری ندارد تکلیف و مسئولیت معنی دارد؟!

آیا به کسی که دستش بی اختیار لرزان است می توان گفت: این کار را نکن، یا به کسی که در یک سرایشی تند گرفتار شده و بی

اختیار به پایین می دود، می توانیم بگوییم بایست.

به همین دلیل امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در روایت معروفی می فرماید مکتب جبر مکتب بت پرستان و حزب شیطان است:

«تلك مقالة اخوان عبدة الاوثان و خصماء الرحمان و حزب الشيطان؛ این گفتار برادران بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان

است».(۱)

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۹، باب الجبر والقدر.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- روشن ترین دلیل بر ابطال جبر چیست؟

۲- وجدان عمومی مردم جهان را در زمینه اصل آزادی اراده شرح دهید.

۳- آیا طرفداران مذهب جبر در عمل هم جبری هستند؟

۴- آیا جبر با اصل عدالت خدا سازگار است، اگر نیست چرا؟

۵- چگونه آزادی اراده پایه قبول هر گونه تکلیف و مسئولیت است؟

درس هشتم: «امر بین الامرین» چیست؟ (مکتب واسطه)

۱- تفویض در برابر جبر

البته در برابر اعتقاد به جبر که در سوی «افراط» قرار گرفته، مکتبی به نام مکتب «تفویض» است که در سمت «تفریط» است.

عقیده مندان به «تفویض» معتقدند که خداوند ما را آفریده و همه چیز را به دست خود ما واگذارده و به کلی از اعمال و افعال ما

بیگانه است و به این ترتیب ما در قلمرو اعمالمان از هر نظر مستقل و حکمران بلامنازع هستیم!

بدون شک این اعتقاد، با اصل توحید سازگار نیست، چرا که توحید به ما تعلیم داده که همه جهان ملک خداست، و چیزی از قلمرو حکومت او بیرون نیست، حتی اعمال ما در عین اختیار و آزادی اراده، از قلمرو و قدرت او نمی تواند بیرون باشد و گرنه شرک لازم می آید.

به عبارت روشن تر: ما نمی توانیم قائل به دو خدا باشیم یکی خدای بزرگ که عالم را آفریده و دیگری خدای کوچک یعنی انسان که در اعمال خودش مستقل و تام الاختیار است و حتی خداوند هم نمی تواند در محدوده اعمال او اثر بگذارد!

این شرک است، این دوگانه پرستی و چندگانه پرستی است. مهم آن است که ما هم انسان را آزاد بدانیم و صاحب اختیار، و هم خدا را حاکم بر او و اعمال او بدانیم.

۲- مکتب واسطه

نکته باریک همین جاست که تصور نکنیم میان این دو تضاد است. نکته باریک این است که ما هم «عدالت» خدا را کاملاً بپذیریم و برای بندگان «آزادی و مسئولیت» قائل شویم، و هم «توحید» و حاکمیت او بر تمام جهان هستی، و این همان چیزی است که از آن تعبیر به «امر بین الامرین» می شود (یعنی مطلبی که در میان دو عقیده افراطی و نادرست قرار گرفته).

از آنجا که بحث کمی پیچیدگی دارد اجازه دهید با یک مثال واضح آن را روشن سازیم.

فرض کنید شما با یک دستگاه قطار برقی مشغول مسافرت هستید و راننده قطار شماست. یک سیم برق قوی در سرتاسر مسیر قطار کشیده شده، و حلقه مخصوص از بالای قطار روی این سیم می لغزد و حرکت می کند و لحظه به لحظه برق را از یک منبع قدرتمند به لکوموتیو قطار منتقل می کند، به طوری که اگر یک لحظه منبع مؤلّد، برق به قطار نرساند فوراً در جای خود متوقف می شود.

بدون شک شما آزادید هر کجا می خواهید در مسیر راه می توانید توقف کنید، کم یا زیاد، و با هر سرعتی بخواهید می توانید حرکت نمایید. ولی با تمام این آزادی ها که دارید کسی که پشت دستگاه مؤلّد برق نشسته هر لحظه می تواند شما را متوقف سازد چرا که تمام قدرت و نیروی شما از همان برق است و کلید آن در دست اوست.

هنگامی که در این مثال دقت می کنیم می بینیم چنین شخصی در عین آزادی و اختیار و مسئولیت در قبضه قدرت دیگری قرار دارد و این دو با هم منافات ندارد.

مثال دیگر:

فرض کنید کسی بر اثر بیماری یا وقوع یک حادثه ناگوار، اعصاب دستش از کار افتاده و قدرت حرکت دادن دست را ندارد، اما اگر آن را با یک نیروی برق خفیف و ملایم ارتباط دهیم، اعصاب او چنان گرم می شود که قادر به حرکت خواهد بود. چنین شخصی هرگاه کاری انجام دهد مثلاً با همان دست و در همان حالت مرتکب جنایتی گردد، سیلی به صورت دیگری زند، کاردی در سینه بی گناهی فرو کند، مسلماً مسئول جنایت خویش است، چرا که هم قدرت داشته، هم اختیار، و شخص «قادر مختار» در برابر اعمال خویش مسئول است.

ولی با این حال آن کس که نیروی برق به دست او می دهد و توان و قدرت در او می آفریند، بر او حاکمیت دارد، و در عین آزادی و اختیار در قبضه قدرت اوست.

اکنون به اصل مطلب باز می گردیم:

خداوند به ما نیرو و توان داده، عقل و هوش و قدرت جسمانی بخشیده، و این امکانات لحظه به لحظه از ناحیه خداوند به ما می رسد، و اگر یک لحظه کوتاه لطف او از ما قطع گردد و رابطه ما با او بریده شود معدوم خواهیم شد.

ما اگر می توانیم کاری انجام بدهیم با قدرتی است که او به ما داده و لحظه به لحظه ادامه می دهد، حتی آزادی و اختیار ما نیز از ناحیه اوست، یعنی او خواسته است که ما آزاد باشیم، و با استفاده از این موهبت بزرگ الهی راه تکامل را بپوییم.

بنابراین ما در عین اختیار و آزادی اراده در قبضه قدرت او هستیم و سر بر آستان او داریم و از قلمرو حاکمیت او بیرون نخواهیم بود، ما در عین توانایی و قدرت وابسته به او هستیم و بدون او هیچ خواهیم بود، و این است معنی «الامر بین الامرین» زیرا نه موجودی را همسان خدا دانسته ایم تا شرک لازم آید، و نه بندگان را مجبور در اعمالشان می دانیم تا ظلم لازم آید. (دقت کنید)

این درس را از مکتب ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آموخته ایم، هنگامی که می پرسیدند آیا میان جبر و تفویض راه دیگری وجود دارد می فرمودند آری، وسیع تر از فاصله میان زمین و آسمان. (۱)

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۱. (باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین)

۳- قرآن و مسئله جبر و اختیار

قرآن مجید در این مسئله صراحت دارد و به وضوح آزادی اراده انسان را اثبات می کند و صدها آیه در قرآن در زمینه آزادی اراده انسان آمده است!

الف - تمام آیاتی که در آن امر و نهی و تکلیف و برنامه آمده است، همه دلیل بر اختیار و آزادی اراده انسان است چرا که اگر انسان مجبور بود، امر و نهی، لغو و بیهوده بود.

ب - تمام آیاتی که سخن از ملامت بدکاران و مدح و توصیف نیکوکاران می گوید دلیل بر اختیار است، چرا که در صورت جبر هم آن ملامت و هم آن مدح و ستایش معنی ندارد.

ج - تمام آیاتی که سخن از سؤال در روز قیامت، و محاکمه در آن دادگاه، و سپس پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می گوید دلیل بر اختیار است، چون در فرض جبر تمام اینها نامفهوم و سؤال و محاکمه و مجازات بدکاران ظلم محض است.

د - تمام آیاتی که سخن از این می گوید که انسان در گرو اعمال خویش است مانند (کل نفس بما کسبت رهینه)؛ (۱)؛ هر انسانی در گرو اعمال خود می باشد» و (کل امریء بما کسب رهین)؛ (۲) «هر فردی در گرو اعمالی است که انجام داده» و مانند اینها به روشنی اختیار انسان را ثابت می کند.

۱. سوره مدثر، آیه ۳۷.

۲. سوره طور، آیه ۲۱.

هـ - آیاتی مانند: (انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً)؛ (۱) «ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شکرگزاری کند یا کفران» (سوره دهر، آیه ۳) نیز دلیل روشنی بر این مدعاست.

منتها تعبیراتی در قرآن وارد شده که دلیل بر مسئله «امر بین الامرین» است، و گاهی بعضی از ناآگاهان به اشتباه آن را دلیل بر جبر پنداشتند مانند: (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله)؛ (۲) «شما اراده ای نمی کنید مگر این که خدا اراده کند».

روشن است که این آیه و امثال آن نمی خواهد اختیار را از انسان سلب کند؛ بلکه می خواهد این حقیقت را ثابت کند که شما در عین اختیار در قبضه فرمان خدا هستید که توضیح آن در بالا داده شد.

۱. سوره دهر، آیه ۳.

۲. سوره دهر، آیه ۳۰.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- منظور از «تفویض» چیست؟ و چه عیبی در آن نهفته است؟

۲- مکتب «الامر بین الامرین» را که ما از ائمه اهل بیت آموخته ایم در عباراتی روشن شرح دهید و با ذکر مثال آن را به طور وضوح بیان کنید.

۳- آیات قرآن در ارتباط با مسئله جبر و اختیار چه می گوید؟

۴- اگر ما عقیده جبر را بپذیریم، رستاخیز و بهشت و دوزخ و بازپرسی و سؤال روز قیامت چه خواهد شد؟

۵- آیا آیاتی مانند «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله» دلیل بر جبر است؟

درس نهم: هدایت و ضلالت به دست خدا است!

۱- اقسام هدایت و ضلالت

مسافری آدرسی را در دست دارد، به شما می رسد و سؤال می کند، شما برای نشان دادن مقصد او دو راه در پیش دارید:

نخست این که همراه او بروید و نیکوکاری را به مرحله کمال و تمام برسانید و تا مقصد او را همراهی کنید سپس خداحافظی کرده برگردید.

دوم این که با اشاره دست، و دادن نشانه های مختلف او را به سوی مقصدش رهنمون شوید.

مسئلاً در هر دو صورت شما او را «هدایت» به مقصد کرده اید، ولی میان این دو فرق است، دومی تنها «ارائه طریق» است، و

اولی «ایصال به مطلوب» یعنی رساندن به مقصد. در قرآن مجید و در اخبار اسلامی هدایت به هر دو معنی آمده است.

از سوی دیگر گاه هدایت تنها جنبه «تشریحی» دارد یعنی از طریق قوانین و دستورات صورت می گیرد و گاه جنبه «تکوینی» دارد

یعنی از طریق دستگاه های آفرینش همانند هدایت نطفه به سوی یک انسان کامل، و این هر دو معنی نیز در قرآن و اخبار آمده، با

روشن شدن اقسام هدایت (و طبعاً نقطه مقابل آنها، ضلالت) به اصل مطلب باز می گردیم.

در آیات بسیاری می خوانیم که هدایت و ضلالت کار خداست؛ بدون شک «ارائه طریق» از سوی خدا صورت می گیرد، چرا که او

پیامبران را فرستاده و کتب آسمانی نازل کرده تا راه را به انسان ها نشان دهند.

اما «رسانیدن به مقصد» به صورت اجباری مسلماً با اصل آزادی اراده و اختیار سازگار نیست، ولی چون تمام نیروها را که برای

رسیدن به مقصد لازم است خدا در اختیار ما می گذارد و اوست که توفیقش را شامل حال ما در این راه می گرداند این معنی از

هدایت نیز به صورتی که گفته شد از سوی خدا است یعنی به صورت تهیه اسباب و مقدمات و گذاردن آنها در اختیار بشر.

۲- یک سؤال مهم

اکنون سؤال مهم این جاست که در بسیاری از آیات قرآن می خوانیم: «خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند و هر کس را

بخواهد گمراه می سازد» مانند:

(فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم)؛ (۱) «خداوند هر کس را بخواهد هدایت و هر کس را بخواهد گمراه می

سازد، و او شکست ناپذیر و حکیم است».

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴.

بعضی بدون در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن، و تفسیری که آیات نسبت به یکدیگر دارند، فوراً با مشاهده چنین آیه ای زبان به

اعتراض می گشایند و می گویند چگونه خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند و هر کسی را بخواهد گمراه می سازد؟ پس ما

در این وسط چه گناهی داریم؟!

نکته مهم این است که همیشه آیات قرآن را باید در ارتباط با یکدیگر در نظر گرفت تا به مفهوم حقیقی آن آشنا شویم، و ما در این

جا چند نمونه از آیات دیگر هدایت و ضلالت را برای شما بازگو می کنیم تا در کنار آیه بالا بچینید و خودتان نتیجه گیری لازم را

به عمل آورید:

در آیه ۲۷، سوره ابراهیم می خوانیم: (و یضل الله الظالمین)؛ «خداوند ستمگران را گمراه می سازد».

در آیه ۳۴، سوره غافر می خوانیم: (کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب)؛ «اینچنین خداوند هر اسراف کار وسوسه گر را گمراه می سازد».

و در آیه ۶۹، سوره عنکبوت می خوانیم: (و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا)؛ «کسانی که در راه ما جهاد کنند آنها را به راه های روشن خویش رهبری و هدایت می کنیم».

چنان که ملاحظه می کنیم مشیّت و اراده خدا بی حساب نیست، نه بی حساب توفیق هدایت به کسی می دهد و نه بی حساب توفیقش را از کسی سلب می کند.

آنها که در راه او جهاد کنند، به جنگ مشکلات بروند، با هوای نفس به مبارزه برخیزند، و در برابر دشمنان بیرونی مقاومت و سرسختی نشان دهند، خداوند وعده هدایت آنها را داده است و این عین عدالت است.

و اما آنها که «ظلم و ستم» بنیاد کنند، و در طریق اسراف و شک و تردید و ایجاد وسوسه در دل ها، گام بگذارند، خدا توفیق هدایت را از آنها سلب می کند، قلبشان بر اثر این اعمال، تاریک و ظلمانی می گردد، و توفیق رسیدن به سرمنزل سعادت نصیبشان نخواهد شد. و این است معنی گمراه ساختن پروردگار که نتیجه اعمال ما را در اختیار ما می گذارد و این نیز عین عدالت است. (دقت کنید)

۳- علم ازلی علت عصیان کردن!

آخرین مطلبی که در بحث جبر و اختیار طرح آن را لازم می بینیم بهانه ای است که بعضی از جبری ها به عنوان علم ازلی خداوند مطرح کرده اند.

آنها می گویند: آیا خدا می دانسته است که فلان شخص در فلان ساعت مرتکب قتل نفس یا نوشیدن شراب می شود؟ اگر بگویید نمی دانسته، علم خدا را انکار کرده اید، و اگر بگویید می دانسته باید حتماً آن را انجام دهد، وگرنه علم خداوند خلاف از آب درمی آید.

پس برای حفظ علم خداوند هم که باشد گنهکاران مجبورند گناهانشان را انجام دهند، و مطیعان نیز باید اطاعتشان را!

اما آنها که این بهانه را برای پرده پوشی بر خطاها و گناهان خود جور

کرده اند در حقیقت از یک نکته غافلند که ما می گوییم خدا از ازل می دانسته ما به میل و اراده و اختیار خود اطاعت یا گناه می

کنیم، یعنی اختیار و اراده ما نیز در علم خدا بوده است. پس ما اگر مجبور شویم علم خدا جهل می شود. (دقت کنید)

اجازه دهید این مطلب را با یکی دو سؤال کاملاً مجسم کنیم: فرض کنید استادی یا معلمی می داند فلان شاگرد تنبل در آخر سال رفوزه می شود، و این آگاهی او صد در صد قطعی است و بر اساس تجربیات سالیان دراز عمر اوست.

آیا فردا که آن شاگرد رفوزه شده می تواند یقه استاد را بگیرد که پیش بینی و اطلاع تو مرا مجبور کرد رفوزه شوم؟! دست بالاتر را می گیریم، فرض کنید شخص معصوم و بی خطایی باشد و از وقوع حادثه جنایت باری در فلان روز باخبر گردد و روی جهاتی مصلحت ببیند در این امر دخالت کند، آیا علم این معصوم سلب مسئولیت از مجرم می کند، و او را در کار خود مجبور می گرداند؟!

باز فرض کنید دستگاه های نوظهوری اختراع شود که بتواند حوادث آینده را چند ساعت قبل از وقوع آن دقیقاً پیش بینی کند و بگوید فلان شخص با میل و اختیار خود فلان کار را در فلان ساعت انجام خواهد داد آیا اینها سبب اجبار کسی می شود؟! خلاصه این که علم خداوند هرگز کسی را بر کاری مجبور نمی کند.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- هدایت چند گونه است؟ شرح دهید.

۲- نمونه ای از آیات قرآن که هدایت و ضلالت را به خدا نسبت می دهد بازگو کنید.

۳- تفسیر هدایت و ضلالت الهی چیست؟

۴- منظور از علم ازلی خداوند چیست؟

۵- آیا این علم ازلی سلب اختیار و مسئولیت از ما می کند؟ مثالی برای این مسئله ذکر کنید.

درس دهم: عدل خداوند و مسئله «خلود»

می دانیم قرآن صریحاً درباره گروهی از کفار و گنهکاران سخن از مجازات جایدان و به تعبیر دیگر «خلود» به میان آورده است. همان گونه که در ذیل همین آیه به مردان و زنان با ایمان وعده باغ های بهشت را به طور جاودانه داده است: (وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها)؛ «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ هایی از بهشت را وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند».

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این که چگونه می توان قبول کرد که انسانی در تمام عمر خود که حداکثر هشتاد یا صد سال بیشتر نیست کار بدی کرده ولی میلیون ها سال و بیشتر کیفر آن را ببیند.

البته این مطلب در مورد پاداش مهم نیست، زیرا دریای رحمت

الهی، وسیع است و پاداش هر چه بیشتر باشد نشانه رحمت و فضل بیشتر است، اما در مورد اعمال بد، چگونه عذاب جاودانه در

برابر گناهان محدود قرار می گیرد؟ و چگونه می توان آن را با توجه به اصل عدالت خداوند توجیه کرد؟

آیا نباید یک نوع تعادل در میان گناه و مجازات برقرار باشد.

پاسخ:

برای رسیدن به راه حل نهایی این بحث باید به چند نکته دقیقاً توجه داشت:

الف - مجازات ها و کیفرهای رستاخیز چندان شباهت به مجازات ها و کیفرهای این جهان ندارد که مثلاً شخصی مرتکب تجاوز و سرقت شده و او را مدتی به زندان می افکنند، بلکه مجازات های قیامت بیشتر به صورت آثار اعمال و خاصیت کارهای انسان است. به تعبیر روشن تر دردها و رنج هایی که گنهکاران در جهان دیگر می کشند اثر و نتیجه اعمال خود آنهاست که دامانشان را فرا می گیرد.

قرآن مجید در این جا تعبیر روشنی دارد، می گوید: (فاليوم لا تظلم نفس شيئاً ولا تجزون الا ما كنتم تعملون)؛ (۱) «امروز (روز رستاخیز) به هیچ کس ستم نمی شود و جز اعمال خود شما جزائی برای شما نیست».

۱. سوره یس، آیه ۵۴.

با یک مثال ساده می توانیم این حقیقت را مجسم کنیم:

شخصی به سراغ مواد مخدر یا مشروبات الکلی می رود و هر چه به او می گویند این مواد زهرآگین معده تو را خراب و قلب تو را بیمار و اعصاب تو را درهم می کوبد، او گوش نمی دهد، چند هفته یا چند ماهی غرق لذت خیالی این مواد کشنده می شود و تدریجاً گرفتار زخم معده، ناراحتی قلب و بیماری اعصاب می شود، و سپس ده ها سال تا پایان عمرش از این بیماری ها رنج می برد و شب و روز ناله می کند. آیا در این جا می توان ایراد کرد که چرا این فرد که چند هفته یا چند ماه بیشتر گناه نکرده، ده ها سال شکنجه ببیند؟!

فوراً در پاسخ گفته می شود این نتیجه و اثر عمل خود اوست!

حتی اگر او دارای عمر نوح و بیشتر باشد و ده ها هزار سال عمر کند و دائماً او را در درد و رنج ببینیم، می گوییم: این چیزی است که خودش آگاهانه به جان خود خریده است.

مجازات های روز قیامت «بیشتر» از این قبیل است، و بنابراین ایرادی در مسئله عدالت باقی نمی ماند.

ب - این اشتباه است که بعضی گمان می کنند مقدار زمانی مجازات باید به اندازه زمان گناه باشد، زیرا رابطه میان گناه و مجازات رابطه زمانی نیست، بلکه بستگی به نتیجه و کیفیت گناه دارد.

مثلاً ممکن است کسی در یک لحظه آدم بی گناهی را به قتل برساند و مطابق بعضی از قوانین دنیای امروز او را محکوم به زندان ابد کنند، در این جا می بینیم زمان گناه تنها یک لحظه زودگذر بوده، در حالی که مدت مجازات ده ها سال است، و هیچ کس این امر را ظالمانه نمی شمرد، چرا که در این جا مسئله دقیقه و ساعت و ماه و سال، مطرح نیست، کیفیت گناه و نتیجه آن مطرح است.

ج - «خلود» در دوزخ و مجازات ابدی و جاودان تنها از آن کسانی است که تمام روزنه های نجات را به روی خود بسته اند، و از روی علم و عمد غرق در فساد و تباهی و کفر و نفاق گشته اند، آنچنان که تاریکی گناه تمام وجود آنها را در برگرفته در حقیقت به رنگ گناه و کفر درآمده اند.

قرآن در اینجا تعبیر جالبی دارد. در سوره بقره، آیه ۸۱ چنین می گوید: (بلی من کسب سیئه و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون)؛ «کسی که مرتکب گناهی گردد و آثار آن تمام وجود او را احاطه کند چنان کسی اهل دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند».

این گونه افراد رابطه خود را با خدا به کلی قطع کرده اند، و تمام روزنه های نجات و سعادت را به روی خود بسته اند.

این گونه افراد به پرنده ای می مانند که آگاهانه بال و پر خود را در هم شکسته و سوزانده، و برای همیشه مجبور است روی زمین بماند و از پرواز بر اوج آسمان ها محروم است.

توجه به نکات سه گانه بالا این حقیقت را روشن می سازد که مسئله عذاب جاویدان که برای گروه خاصی از منافقان و کفار در نظر گرفته شده است چیزی بر خلاف اصل عدالت نیست، این نتیجه شوم اعمال خود آنهاست و قبلاً هم به وسیله پیامبران الهی به آنها ابلاغ شده است که این کار چنین نتیجه تلخ و شومی دارد.

مسئلاً اگر این افراد جاهل باشند و دعوت انبیا به آنها نرسیده باشد و از روی نادانی مرتکب چنان اعمالی شده باشند مشمول چنان مجازات سختی نخواهند بود.

ذکر این نکته نیز لازم است که از آیات و اخبار اسلامی استفاده می شود که دریای رحمت الهی آن قدر وسیع و گسترده است که گروه عظیمی از خطاکاران را دربر می گیرد:

گروهی از طریق شفاعت

گروهی از طریق عفو

گروهی از طریق اعمال نیک کوچکی که انجام داده اند و خداوند به بزرگی خودش آن اعمال کوچک را پاداش عظیم می دهد؛

و گروه دیگری بعد از آن که مدتی در دوزخ مجازات شدند و در این بوتله الهی تصفیه گشتند، به رحمت و مواهب الهی باز می گردند.

تنها گروهی باقی می مانند که بر اثر لجاجت و دشمنی با حق، و ظلم و فساد و نفاق بیش از حد، وجودشان را سر تا پا ظلمت کفر و بی ایمانی فرا گرفته است.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چگونه بعضی خلود را ناهماهنگ با عدل الهی پنداشته اند؟

۲- آیا کفرهای جهان دیگر همانند مجازات های این جهان است؟ اگر نیست چگونه است؟

۳- آیا عدالت ایجاب می کند که تعادل میان زمان گناه و مجازات برقرار باشد؟

۴- مجازات خلود از آن چه اشخاصی است؟

۵- چه کسانی مشمول عفو الهی می شوند؟

ده درس پیامبرشناسی

ده درس پیامبرشناسی

درس اول: نیاز ما به وجود رهبران الهی

محدودیت دانش ما

ممکن است بعضی چنین بیندیشند که آیا اصولاً مبعوث شدن پیامبران از سوی خدا برای راهنمایی انسان ها ضرورت دارد؟ مگر عقل و خرد ما برای درک واقعیت ها کافی نیست؟ مگر پیشرفت علم و دانش بشر کمک به کشف رازها و روشن شدن همه حقایق نمی کند؟

وآنچه را پیامبران ممکن است برای ما بیاورند از دو حال خارج نیست: یا عقل ما بخوبی آن را درک می کند، و یا نه. در صورت اول، نیازی به زحمت پیامبران نداریم، و در صورت دوم ما نمی توانیم زیر بار مطالبی که بر خلاف عقل و خردمان است برویم!

از سوی دیگر: آیا این هیچ صحیح است که انسان خود را در بست در اختیار دیگری بگذارد، و سخنان او را بدون چون و چرا بپذیرد؟ مگر پیامبران انسان هایی همچون خود ما نیستند؟ چگونه ما خود را در اختیار انسان هایی همچون خود ما بگذاریم؟ پاسخ ها:

اما با توجه به چند نکته، پاسخ همه این سؤالات روشن می شود و موقعیت پیامبران در نظام زندگی انسان ها معلوم می گردد.

۱- ما باید بدانیم که علم و دانش ما محدود است، و با تمام پیشرفت هایی که در تمام علوم و دانش ها نصیب بشر شده هنوز آنچه را که ما می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم همچون قطره ای در برابر دریا، و گاهی در برابر کوه است، و یا به گفته بعضی از دانشمندان بزرگ تمام علمی را که ما امروز در اختیار داریم الفبائی برای کتاب بزرگ عالم هستی محسوب می شود.

به تعبیر دیگر: قلمرو قضاوت و درک عقل ما منطقه کوچکی است که شعاع علم و دانش آن را روشن ساخته و ما از بیرون آن به کلی بی خبریم.

پیامبران می آیند و این منطقه وسیع را تا آنجا که ما نیاز داریم روشن می سازند. در حقیقت عقل ما همچون نورافکن قوی و نیرومندی است، اما پیامبران و وحی آسمانی همچون یک خورشید عالمتاب، آیا کسی می تواند بگوید من با داشتن یک نورافکن قوی چه احتیاجی به خورشید دارم؟!

باز به تعبیر روشن تر: مسائل زندگی را می توان به سه گروه تقسیم کرد: «معقول»، «نامعقول» و «مجہول».

پیامبران هرگز سخن نامعقول یعنی چیزی بر ضد عقل و خرد نمی گویند، و اگر بگویند پیامبر نیستند، بلکه آنها در فهم و درک مجہولات به ما کمک می کنند و این بسیار برای ما مهم است.

بنابراین آنها که در گذشته می گفتند با وجود عقل و خرد آدمی، نیازی به پیامبران نیست (مانند برهمنائی ها، همان گروهی که در هندوستان و بعضی نقاط دیگر زندگی می کنند) و یا آنها که امروز می گویند با این همه پیروزی های علمی بشر احتیاجی به پیامبران و تعلیمات آنها نداریم، نه قلمرو علم و دانش بشر را شناخته اند و نه رسالت پیامبران را.

این درست به آن می ماند که کودکی که درس الفبا را در کلاس اول خوانده بگوید من دیگر همه چیز را می دانم و نیاز به معلم و استاد ندارم، آیا این سخن بی پایه نیست.

تازه پیامبران فقط معلم نیستند، مسئله رهبری آنها داستان جداگانه ای دارد که بعداً مشروحاً از آن سخن خواهیم گفت.

۲- هیچ کس نمی گوید انسان خود را درست در اختیار فردی همچون خودش بگذارد، سخن اینجاست که پیامبران - چنان که بعداً ثابت خواهیم کرد با وحی آسمانی، یعنی با علم بی پایان خدا، ارتباط دارند، و ما باید از طریق دلائل قطعی ارتباطشان را با خدا بشناسیم، تنها در این صورت است که سخنان این رهبران آسمانی را پذیرا می شویم و تعلیمات حساب شده آنها را با جان و دل می پذیریم.

آیا اگر من به نسخه طبیب ماهر و دلسوزی عمل کنم کار خلافی انجام داده ام؟!

پیامبران طبیبان بزرگ روحانی هستند.

آیا اگر من درس معلّم و استاد را که با عقل و فکر هماهنگ است

پذیرم کار نادرستی کرده ایم؟! پیامبران معلّم بزرگ بشرند.

بهتر این است که ما دلائل لزوم بعثت پیامبران را از سوی خدا باز هم دقیق تر بررسی کنیم.

ما به سه دلیل زنده، نیاز به راهنمایی پیامبران داریم:

۱- نیاز از نظر تعلیم

اگر ما بر یک مرکب خیالی و افسانه ای که از امواج نور ساخته شده باشد سوار شویم، و در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر (۵۰ هزار فرسخ) در این فضای بیکران سیر کنیم، بی شک هزاران عمر نوح می خواهد تا بتوانیم تنها گوشه ای از این جهان پهناور و گسترده را تماشا کنیم.

این عالم با این وسعت سرسام آورش مسلماً بیهوده آفریده نشده و به طوری که در درس های خداشناسی آموختیم آفرینش این جهان سود و فایده ای به حال خدا ندارد، چرا که او وجودی است از هر نظر کامل و بی نیاز و بی نهایت، او کمبودی ندارد که بخواهد از طریق آفرینش جهان و بشر آن را برطرف سازد.

بنابراین نتیجه می گیریم که هدفش این بوده که بر دیگران جود و بخشش کند و سایر موجودات را به تکامل برساند، همچون آفتاب که بر ما زمینیان می تابد بی آن که احتیاج به ما داشته باشد، این تابش آفتاب تنها به سود ماست و گرنه ما چه کاری برای خورشید می توانیم انجام دهیم.

از سوی دیگر آیا معلومات ما به تنهایی برای پیمودن راه تکامل و رسیدن به مرحله یک انسان کامل از هر نظر کافی است.

ما چه مقدار از اسرار جهان را می دانیم؟ اصلاً حقیقت حیات چیست؟

این جهان از کی به وجود آمده؟ هیچ کس پاسخ دقیق اینها را نمی داند.

تا کی باقی خواهد ماند؟ باز کسی نمی تواند به آن پاسخ بگوید.

از نظر زندگی اجتماعی و اقتصادی هر یک از دانشمندان بشر نظریه ای دارند.

مثلاً گروهی «سرمایه داری» را توصیه می کنند، و گروه دیگری «سوسیالیسم و کمونیسم» را و گروه سومی نه این را می پسندند و نه آن را و هر دو را زیانبار می شمرند.

در مسائل دیگر زندگی نیز این گونه اختلاف نظرها میان دانشمندان فراوان است.

انسان حیران می شود که در این میان کدام را بپذیرد؟!

در این جا، از روی انصاف باید اعتراف کرد که برای رسیدن به هدف اصلی آفرینش یعنی «نمو و تکامل و پرورش انسان در تمام زمینه ها» احتیاج به یک سلسله تعلیمات صحیح و خالی از اشتباه و متکی به واقعیات زندگی است، تعلیماتی که بتواند در این راه طولانی برای رسیدن به مقصد اصلی به او کمک کند.

و این تنها از طریق علم خدا یعنی وحی آسمانی به وسیله پیامبران حاصل می شود و به همین دلیل خداوندی که ما را برای پیمودن این راه آفریده باید چنین علم و دانشی در اختیار ما بگذارد.

۲- نیاز به رهبری در زمینه های اجتماعی و اخلاقی

می دانیم در وجود ما علاوه بر «عقل و خرد» انگیزه های نیرومند دیگری به نام «غرائز و امیال» وجود دارد: غریزه خوددوستی، غریزه خشم و غضب، غریزه شهوت و غرایز و امیال فراوان دیگر.

بدون شک اگر ما غرائز خود را مهار نکنیم و بر ما چیره شوند حتی عقل و خرد ما نیز زندانی می شود، و انسان همچون جباران و ستمگران تاریخ مبدل به گرگ درنده ای می شود که از گرگان بیابان به مراتب خطرناک تر است.

ما برای تربیت اخلاقی نیاز به مربی داریم، نیاز به «الگو» و «اسوه» داریم که طبق اصل «محاکات» از گفتار و رفتار او سرمشق بگیریم.

انسانی کامل و تربیت یافته از هر نظر لازم است که در این راه پرفراز و نشیب دست ما را بگیرد و از طغیان غرایز ما جلوگیری کند، اصول فضائل اخلاق را با عمل و سخنش در دل و جان ما بنشانند، شجاعت و شهامت و انسان دوستی، مروّت و گذشت و وفاداری، درستی و امانت و پاکدامنی را در روح ما پرورش دهد.

چه کسی جز پیامبر معصوم می تواند به عنوان مربی و راهنما برگزیده شود؟!

به همین دلیل ممکن نیست خداوند قادر مهربان ما را از وجود چنین رهبران و مربیانی محروم سازد.

(بقیه این بحث را در درس آینده خواهید خواند)

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا هر قدر بر علم و دانش شما افزوده می شود احساس می کنید که مجهولات ما از معلوماتمان بسیار بیشتر است؟ (مثال بزنید)

۲- آیا می توانید فرق میان تقلید کورکورانه و پیروی از پیامبران را روشن سازید؟

۳- اگر ما بدون راهنما از جاده ناشناخته ای برویم، چه خطرهایی ممکن است ما را تهدید کند.

۴- ابعاد نیاز ما به رهبری پیامبران را توضیح دهید.

۵- آیا حدس می زنید چه بحث دیگری در این زمینه برای درس آینده ناگفته مانده؟

درس دوم: نیاز به وجود پیامبران از نظر طرح قوانین

در درس گذشته نیاز به وجود پیامبران را از دو بُعد «تعلیم» و «تربیت» دانستیم، اکنون نوبت به قوانین اجتماعی و نقش مهمی که پیامبران در این زمینه دارند رسیده است.

می دانیم بزرگ ترین امتیاز زندگی انسان ها که عامل همه پیشرفت هایی است که نصیب او در تمام زمینه های مختلف زندگی شده، همان زندگی اجتماعی پویاست.

به طور قطع اگر انسان ها جدا از یکدیگر زندگی می کردند الان همگی از نظر سطح فکر و تمدن همچون انسان های «عهد حجر» بودند!

آری تلاش و کوشش دسته جمعی است که چراغ فرهنگ و تمدن را فروزان ساخته، تلاش و کوشش دسته جمعی است که سرچشمه این همه اکتشافات علمی و اختراعات شده است.

فی المثل اگر مسئله مسافرت به کره ماه را در نظر بگیریم، می بینیم این کار نتیجه تلاش یک یا چند دانشمند بزرگ نبوده است، بلکه میلیون ها عالم و دانشمند در طی هزاران سال مطالعات و کشفیات و

تجربیهایی داشته اند که از طریق زندگی دسته جمعی متراکم گردیده و سرانجام به این عظمت رسیده است.

و یا اگر طبیب فوق العاده ماهری در عصر ما موفق می شود قلب انسانی را که خودش مرده اما قلبش هنوز قابل استفاده است در سینه انسان دیگری پیوند زند و او را از مرگ حتمی رهایی بخشد، این نتیجه تجربیات هزاران هزار پزشک و جراح در طول تاریخ است که به وسیله استادان به شاگردان منتقل شده است.

ولی البته این زندگی اجتماعی در مقابل این همه برکات مشکلاتی هم دارد، و آن برخورد و تصادم حقوق و منافع انسان ها با یکدیگر، و گاه تجاوز و حتی جنگ است.

در اینجا احتیاج به قانون و برنامه و مقررات روشن می شود، قوانین می تواند سه مشکل بزرگ را برای ما حل کند:

۱- قانون حدود وظائف هر فرد را در برابر جامعه، و وظائف جامعه را در برابر هر فرد روشن می سازد، استعدادها را شکوفا و تلاش ها را هماهنگ می کند.

۲- قانون راه را برای نظارت لازم بر انجام وظیفه از سوی افراد هموار می نماید.

۳- قانون جلو تجاوز افراد را به حقوق یکدیگر گرفته، و مانع هرج و مرج و برخورد افراد و گروه ها می گردد، و در صورت لزوم برای متجاوزان مجازات مناسب را تعیین می کند.

بهترین قانون گذار کیست؟

اکنون باید ببینیم چه کسی بهتر از همه می تواند قوانین مورد نیاز انسان را تنظیم کند، به گونه ای که هر سه اصل فوق در آن

رعایت شود، هم حدود وظایف و حقوق فرد و جامعه روشن گردد و هم نظارت صحیح و سالمی بر کارها شود، و هم جلو تجاوزکاران را بگیرد.

اجازه بدهید در اینجا مثال ساده ای بزنیم:

جامعه انسانی را می توان به یک قطار بزرگ تشبیه کرد و هیأت حاکمه را به دستگاه لکوموتیو که این قطار عظیم را در مسیری به حرکت درمی آورد.

قانون به منزله ریل های راه آهن است که خط سیر این قطار را برای رسیدن به مقصد مشخص می کند، خط سیری که از پیچ و خم های کوه ها و درّه ها می گذرد، بدیهی است یک راه آهن خوب باید مشخصات زیر را داشته باشد:

زمین هایی که قطار از آن می گذرد باید مقاومت کافی برای حداکثر فشار داشته باشد.

فاصله میان دو خط دقیقاً هماهنگ با فاصله چرخ های لکوموتیو باشد، همچنین دیوارهای تونل ها و ارتفاع آن با حداکثر ارتفاع قطار متناسب باشد.

سراسیمی ها و سربالایی ها آن قدر تند نباشد که ترمزهای قطار و کشش آن از عهده آنها برنیاید.

همچنین احتمال ریزش کوه های اطراف، فرو ریختن حاشیه درّه هایی که قطار از کنار آن می گذرد و احتمال سیلاب ها و بهمن ها نیز دقیقاً محاسبه شود، تا قطار در هر شرایطی بتواند به سلامت از آن جاّه بگذرد و مسائل مهم دیگری از این قبیل. با توجه به این «مثال» به «جامعه انسانی» برمی گردیم:

قانون گذاری که می خواهد بهترین قانون را برای انسان ها بگذارد باید صفات زیر را داشته باشد:

۱- نوع انسان را به طور کامل بشناسد و از تمام غرائز و عواطف و نیازها و مشکلات او کاملاً آگاه باشد.

۲- تمام شایستگی ها و استعدادهایی را که در انسان ها وجود دارد، در نظر گیرد و برای شکوفا شدن آنها از قوانین استفاده کند.

۳- حوادثی را که ممکن است برای جامعه پیش آید از هر نوع، و همچنین عکس العمل های لازم را بتواند به خوبی پیش بینی کند.

۴- هیچ گونه منافع خاصی در جامعه نداشته باشد، تا به هنگام وضع قوانین فکرش متوجه منافع شخص خود یا وابستگان و گروه اجتماعی ننگردد.

۵- این قانونگذار باید از تمام پیشرفت هایی که ممکن است نصیب انسان گردد و همچنین انحطاط ها و سقوط ها آگاه باشد.

۶- این قانونگذار باید حداکثر مصونیت از خطا و اشتباه و فراموشی را داشته باشد.

۷- بالاخره این قانون گذار باید آنچنان قدرتی داشته باشد که مرعوب هیچ مقام و قدرتی در اجتماع نگردد و از هیچ کس نترسد، در عین حال فوق العاده مهربان و دلسوز باشد.

این شرایط در چه کسی جمع است؟

آیا انسان می تواند بهترین قانون گذار باشد؟

آیا تا کنون کسی انسان را به طور کامل شناخته؟ در حالی که یکی از دانشمندان بزرگ عصر ما کتاب مشروحی درباره انسان نوشته و نام کتابش را «انسان موجود ناشناخته» گذارده است.

آیا روحيات و اميال و غرائز و عواطف انسان ها همگی به خوبی شناخته شده؟

آیا نیازهای جسمی و روحی انسان بر کسی جز خدا آشکار است؟

آیا می‌توانید در میان انسان‌های عادی کسی را پیدا کنید که منافع خاصی در جامعه نداشته باشد؟

آیا انسانی مصون از خطا و اشتباه، و دارای آگاهی به تمام مسائل مورد ابتلای افراد بشر و جوامع، در میان انسان‌های معمولی سراغ دارید؟

بنابراین غیر از خدا و کسی که وحی الهی را دریافت می‌دارد نمی‌تواند قانون‌گذار خوب و جامعی باشد.

و به این ترتیب به این نتیجه می‌رسیم: خدایی که بشر را برای پیمودن راه تکامل آفریده، باید کسانی را مأمور هدایت او کند تا قوانین آسمانی و جامع‌الاطراف الهی را در اختیار انسان‌ها بگذارند.

و مسلماً هنگامی که مردم بدانند قانون، قانون خداست با اعتماد و اطمینان بیشتر به آن عمل می‌کنند و به تعبیر دیگر این آگاهی ضامن اجرای ارزنده‌ای برای قوانین خواهد بود.

رابطه توحید و نبوت

توجه به این نکته را نیز در این جا ضروری می‌دانیم که نظام آفرینش خود شاهد و گواه زنده‌ای بر وجود پیامبران الهی و رسالت آنهاست.

توضیح این که: یک بررسی کوتاه در این نظام شگفت‌انگیز هستی به ما نشان می‌دهد که خداوند هیچ یک از نیازهای موجودات را از نظر لطفش دور نداشته، مثلاً اگر به ما چشم برای دیدن می‌دهد به این چشم پلک و مژگان داده تا از آن محافظت کند و ورود نور را در آن تنظیم نماید.

در گوشه‌های چشم عده‌های اشک می‌آفریند تا سطح چشم را همواره مرطوب نگاهدارد، چرا که خشکیدن چشم سبب از بین رفتن است.

باز در گوشه چشم روزنه کوچکی ایجاد می‌کند تا آب‌های اضافی از آن مجرا به داخل بینی بریزند، که اگر این روزنه باریک نبود همواره قطره‌های اشک روی صورت ما سرازیر می‌شد!

به مردمک چشم آنچنان حساسیت می‌دهد که به طور خودکار در برابر نورهای قوی و ضعیف تنگ و گشاد شود، تا نور تنظیم گردد و چشم صدمه‌ای نبیند.

در اطراف کره چشم عضلات مختلفی قرار می‌دهد که آن را به هر سو بچرخاند و دیدن صحنه‌های مختلف را بدون گردش سر و بدن آسان سازد.

آیا خداوندی که این چنین نیازمندی‌های انسان را تأمین می‌کند

ممکن است او را از یک راهنما و رهبر مطمئن و معصوم که با وحی او سر و کار داشته باشد محروم سازد؟!

فیلسوف معروف «بوعلی سینا» در کتاب مشهورش «شفا» چنین می گوید: «احتیاج انسان به مبعوث شدن پیامبران در بقای نوع خود و تحصیل کمالات مسلماً از روئیدن موهای مژگان و ابرو و فرورفتگی کف پاها و امثال آن بیشتر و ضروری تر است، بنابراین ممکن نیست عنایت ازلی آن را ایجاب کند و این را ایجاب نکند!»

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- بزرگ ترین امتیاز زندگی بشر چیست؟

۲- چرا انسان بدون قانون نمی تواند زندگی کند؟

۳- یک مثال زنده برای روشن ساختن نقش قانون در زندگی انسان ها بزنید.

۴- بهترین قانون گذار باید چه صفاتی داشته باشد؟

۵- چرا پیامبران باید از جنس انسان باشند؟

درس سوّم: چرا پیامبران معصومند؟

مصونیت از گناه و خطا

بدون شک هر پیامبری قبل از هر چیز باید اعتماد عموم را جلب کند به طوری که در گفته او احتمال خلاف و دروغ و اشتباه ندهند. در غیر این صورت مقام رهبری او متزلزل خواهد شد.

اگر پیامبران معصوم نباشند بهانه جویان به عذر این که آنها اشتباه می کنند، و حقیقت طلبان به خاطر تزلزل نسبت به محتوای دعوت آنها، از پذیرفتن دعوت شان خودداری خواهند کرد و یا لاقلاً نمی توانند با دلگرمی آن را پذیرا شوند.

این دلیل که می توان آن را «دلیل اعتماد» نام نهاد یکی از مهم ترین دلائل عصمت انبیاء است.

به تعبیر دیگر: چگونه ممکن است خداوند فرمان دهد که از انسانی بی قید و شرط اطاعت شود در حالی که این انسان ممکن است خطا کند، و یا مرتکب گناهی گردد. در چنین حالی آیا مردم از او اطاعت بکنند؟ اگر بکنند که تبعیت از خطا و گناه است، و اگر نکنند مقام رهبری او متزلزل گردیده، به خصوص این که مقام رهبری پیامبران با دیگران کاملاً متفاوت است، زیرا مردم تمام اعتقاد و برنامه خود را از آنها می گیرند.

به همین دلیل می بینیم مفسران بزرگ هنگامی که به آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)؛ (۱) «اطاعت کنید خدا و

اطاعت کنید پیامبر و اولوالامر را» می رسند می گویند دستور اطاعت مطلق دلیل بر این است که هم پیامبر معصوم است و هم

«اولی الامر» و منظور از اولوالامر، امامان معصومی هستند همچون پیامبر(صلی الله علیه وآله) و گرنه خداوند هرگز دستور اطاعت

بی قید و شرط از آنها را نمی داد.

راه دیگری که می توان از طریق آن معصوم بودن پیامبران را در برابر هر گونه گناه اثبات کرد این است که «عوامل گناه در وجود پیامبران محکوم به شکست است».

توضیح این که: هنگامی که ما به خودمان مراجعه می کنیم می بینیم در برابر بعضی از گناهان یا کارهای زشت و ناپسند تقریباً معصوم هستیم.

به مثال های زیر توجه کنید:

آیا هیچ آدم عاقلی را پیدا می کنید که به فکر خوردن آتش بیفتد؟ و یا خاکروبه و کثافات را ببلعد؟

آیا هیچ انسان با شعوری را پیدا می کنید که لخت مادرزاد شود و در کوچه و بازار راه برود؟

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

مسلماً نه، و اگر چنین کاری از کسی دیدیم حتماً یقین پیدا می کنیم که از حال عادی بیرون رفته، و گرفتار حالت روانی شده است، و اگر نه عادتاً محال است شخص عاقل اقدام به چنین کاری کند.

وقتی این گونه حالات و مانند آن را «تحلیل» می کنیم می بینیم زشتی این گونه اعمال آن قدر نزد ما روشن است که انسان عاقل به سراغ آن نمی رود.

این جاست که می توانیم در یک جمله کوتاه این حقیقت را مجسم سازیم و بگوییم هر فرد عاقل و سالمی در برابر یک رشته اعمال ناشایست «مصونیت» و یا به تعبیر دیگر یک نوع «عصمت» دارد.

از این مرحله پا را فراتر می گذاریم، بعضی از انسان ها را می بینیم که در مقابل اعمال ناشایست دیگری مصونیت دارند در حالی که افراد عادی چنین نیستند.

مثلاً یک طبیب آگاه و ماهر که انواع میکروب ها را به خوبی می شناسد هرگز حاضر نیست آب آلوده ای را که از شستن لباس های بیمارانی که به خطرناک ترین بیماری های واگیر مبتلا هستند بنوشد، در حالی که یک فرد بیسواد و ناآگاه ممکن است در برابر چنین کاری بی تفاوت باشد.

باز با یک تحلیل ساده به اینجا می رسیم که هر قدر سطح آگاهی انسان نسبت به یک موضوع بالاتر می رود مصونیت بیشتری در برابر اعمال زشت به او می دهد.

اکنون با این محاسبه اگر کسی به قدری سطح «ایمان» و «آگاهی» او

بالا برود و آنچنان به خدا و دادگاه عدل او اعتقاد داشته باشد که گویی همه آنها را در برابر چشمان خود حاضر و ناظر می بیند،

چنین کسی در برابر همه گناهان مصونیت خواهد داشت، و هر عمل زشتی در برابر او همانند برهنه شدن و لخت مادر زاد در کوچه و بازار راه رفتن در نظر ماست.

برای او مال حرام درست همانند شعله آتش است همان گونه که ما آتش را به دهان نمی بریم او نیز مال حرام به دهان نمی برد! از مجموع این سخن چنین نتیجه می گیریم که پیامبران به خاطر علم و آگاهی و ایمان فوق العاده ای که دارند انگیزه های معصیت را مهار می کنند و هیجان انگیزترین عوامل گناه نمی تواند بر عقل و ایمان آنها چیره شود، و این است که می گوییم پیامبران معصومند و در برابر گناهان بیمه اند.

مقام عصمت چگونه می تواند افتخار باشد؟

بعضی، از کسانی که از مفهوم عصمت و عوامل مصونیت از گناه اطلاعی ندارند ایراد می کنند که اگر خدا کسی را از گناه باز دارد و عوامل گناه را در او نابود کند افتخاری برای او نخواهد بود!

این یک مصونیت اجباری است، و مصونیت اجباری فضیلت محسوب نمی شود.

اما با توضیحاتی که در بالا دادیم پاسخ این ایراد کاملاً روشن است:

مصونیت پیامبران از گناه به هیچ وجه جنبه اجباری ندارد، بلکه مولود ایمان نیرومند و یقین کامل، و آگاهی و علم فوق العاده آنهاست، و این بزرگ ترین افتخار برای آنهاست.

آیا اگر یک طیب آگاه، به شدت از عوامل بیماری زا پرهیز می کند دلیل بر مجبور بودن اوست؟!

آیا اگر چنین کسی بهداشت را رعایت می کند فضیلتی برای او محسوب نمی شود؟

آیا اگر یک حقوقدان با توجه به عواقب شوم یک جنایت هولناک در دادگاه از آن به شدت پرهیز دارد فاقد فضیلت است؟

و به این ترتیب به این نتیجه می رسیم که معصوم بودن پیامبران هم جنبه اختیاری دارد و هم افتخار بزرگی برای آنهاست.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- معصوم بودن چند شاخه دارد؟

۲- اگر پیامبران معصوم نبودند چه می شد؟

۳- حقیقت مقام «عصمت» چیست؟

۴- آیا می توانید غیر از مثال هایی که در این درس آمده موارد دیگری را بشمارید که همه یا گروهی از مردم در مقابل آن معصوم باشند؟

۵- عصمت انبیاء اجباری است یا اختیاری؟ به چه دلیل؟

درس چهارم: بهترین راه شناخت پیامبر

بی شک ادعای هر مدعی را پذیرفتن بر خلاف عقل و منطق است.

مدعی نبوت و رسالت از سوی خداوند ممکن است راستگو باشد، اما این احتمال را نیز دارد که شخص فرصت طلب و متقلبی خود را به جای پیامبران راستین جا زند، و به این دلیل لازم است یک معیار قطعی برای ارزیابی دعوت پیامبران و ارتباط آنان با خدا در دست داشته باشیم.

برای رسیدن به این مقصود راه های مختلفی وجود دارد که از همه مهم تر دو راه زیر است:

۱- بررسی محتوای دعوت پیامبر و گردآوری قرائن و نشانه ها.

۲- اعجاز و کارهای مافوق بشری.

اجازه دهید نخست سخنی از اعجاز بگوییم:

هستند کسانی که از لفظ «معجزه» تعجب می کنند، و یا معجزات را هم ردیف افسانه ها و اساطیر می پندارند در حالی که اگر به معنی دقیق و علمی معجزه بیندیشیم این گونه تصویرها اشتباه محض است.

معجزه یک عمل غیر ممکن و معلول بی علت نیست، بلکه معجزه در

یک تفسیر ساده، عمل خارق عادت را می گویند که انجام آن از قدرت افراد عادی بیرون است و تنها به اتکای یک نیروی مافوق طبیعی امکان پذیر می باشد.

به این ترتیب معجزه دارای شرایط زیر است:

۱- کاری است ممکن و قابل قبول.

۲- انسان های عادی و حتی نوابغ به اتکای قدرت بشری توانایی بر انجام آن ندارند.

۳- آورنده معجزه باید به اندازه ای به کار خود اطمینان داشته باشد که دیگران را به مقابله دعوت کند.

۴- هیچ کس نتواند همانند آن را ارائه دهد، و چنان که از نام معجزه پیداست همه در برابر آن عاجز گردند.

۵- معجزه حتماً باید توأم با ادعای نبوت و یا امامت باشد (بنابراین کارهای خارق عادت که از غیر پیامبر و امام سرزند معجزه نامیده نمی شود بلکه کرامت نام دارد).

چند نمونه روشن

همه ما شنیده ایم که یکی از معجزات حضرت مسیح زنده کردن مردگان و درمان بیماران غیر قابل علاج بوده است.

آیا هیچ دلیل علمی و عقلی داریم که انسان بعد از آن که دستگاه های بدنش از کار افتاد و خاموش شد نتواند مجدداً به زندگی باز گردد؟!

و آیا هیچ دلیل علمی و عقلی داریم که بیماری سرطان که ما از

درمانش عاجزیم درمان نداشته باشد؟!

البته بدون شک انسان با نیرویی که دارد در شرایط فعلی قادر به زنده کردن مردگان، و یا درمان پاره ای از بیماری ها نیست، هر چند تمام پزشکان جهان دست به دست هم دهند، و تجربه و معلومات خود را به یاری طلبند.

ولی چه مانعی دارد که انسانی با یک نیروی الهی، و با آگاهی خاصی که از دریای بیکران علم خدا دریافته، بتواند با اشاره مرموزی روح به کالبد مرده ای باز گرداند و بیمار لاعلاجی را شفا بخشد؟!

علم می گوید: من نمی دانم و توانایی ندارم، اما هرگز نمی گوید ممکن نیست و نامعقول است.

اگر کسی به راستی توانست چنین امور خارق العاده یا مانند آن را انجام دهد و همراه آن ادّعی نبوّت کند، و انسان ها را به مقابله طلبد و «تحدی» نماید و همگان در برابر او عاجز شوند یقین پیدا می کنیم که او از طرف خداست.

زیرا ممکن نیست خداوند چنین قدرتی را در اختیار انسان دروغگویی قرار دهد که مایه گمراهی بندگان گردد. (دقّت کنید) معجزات را نباید با خرافات آمیخت

همیشه «افراط ها» و «تفریط ها» منشأ فساد و تباهی و تیرگی چهره حقیقت بوده است.

در مورد معجزه نیز همین امر صادق است. در حالی که بعضی از «روشنفکرانها» صریحاً یا تلویحاً به نفی هر گونه معجزه می پردازند، گروهی دیگر از در و دیوار معجزه می تراشند و اخبار ضعیف و افسانه های خرافی را که احياناً دست های مرموز دشمنان در ساختن آن فعالیت داشته با معجزات مخلوط می کنند، و چهره علمی معجزات واقعی پیامبران را با افسانه های ساختگی و اوهام بی اساس می پوشانند.

تا معجزات واقعی از این گونه افسانه های جعلی پیراسته نشود، چهره اصیل آنها آشکار نمی گردد.

به همین دلیل دانشمندان بزرگ ما همیشه مراقب بودند که احادیث اسلامی در زمینه معجزات و غیر آنها از این گونه مجعولات به دور باشد.

روی همین جهت «علم رجال» را به وجود آوردند، تا راویان حدیث به خوبی شناخته شوند، و احادیث «صحیح» از «ضعیف» جدا گردد، و مطالب موهوم و بی اساس با حقایق آمیخته نشود.

سیاست های استعماری و الحادی امروز نیز بیکار ننشسته و سعی می کنند پندارهای بی پایه را با اعتقادات پاک دینی مخلوط سازند، و از این رهگذر «چهره غیر علمی» به همه آنها بدهند، باید به دقّت مراقب این توطئه های تخریبی دشمن باشیم.

فرق معجزه با خارق عادات دیگر

غالباً شنیده ایم جمعی از مرتاضان دست به کارهای خارق العاده ای می زنند، کسانی که این کارهای عجیب و غریب را دیده اند کم نیستند، این یک واقعیت است نه افسانه.

این جاست که این سؤال پیش می آید که چه فرقی میان این کارهای خارق العاده و معجزات انبیاء است؟ و ما با چه معیاری آنها را از هم تشخیص دهیم؟!

این سؤال پاسخ هایی دارد که از همه روشن تر دو امر است:

۱- مرتاضان همیشه کارهای محدودی را انجام می دهند، و به تعبیر دیگر هیچ مرتاضی حاضر نیست کاری را که شما پیشنهاد می کنید انجام دهد بلکه خارق عادت می دهد که خودش می خواهد یعنی آن را تمرین کرده و خوب یاد گرفته و بر آن مسلط است. دلیل این مطلب روشن است زیرا نیروی هر انسانی محدود است، و در یک یا چندین کار می تواند مهارت داشته باشد. اما خارق عادات پیامبران هیچ گونه حدّ و مرزی ندارد، هیچ گونه قید و شرطی برای آن نیست، آنها می توانند در موارد لزوم هر معجزه ای که پیشنهاد می شود انجام دهند، چرا که از قدرت بی پایان پروردگار مدد می گیرند و می دانیم قدرت خدا حد و مرزی نمی شناسد، در حالی که قدرت انسان بسیار محدود است.

۲- کارهایی که یک مرتاض می کند، مرتاض دیگری نیز همانند آن را انجام می دهد یعنی از قدرت بشر بیرون نیست. به همین دلیل مرتاض خارق العاده گر، هرگز دیگران دعوت به مقابله به مثل نمی کند و به اصطلاح «تحدی» نمی نماید، چون که می داند در گوشه و کنار شهر خود یا شهرهای دیگر افرادی مثل او وجود دارند.

اما پیامبران با اطمینان کامل تحدی می کنند، و می گویند «اگر تمام انسان های روی زمین جمع شوند همانند کاری را که ما می کنیم انجام نخواهند داد».

این تفاوت در مورد «سحر» نیز صادق است، و این دو فرق را که بیان کردیم حد و مرز معجزه را از سحر کاملاً جدا می کند. (دقت کنید)

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- «معجزه» را چرا معجزه می گویند؟

۲- آیا معجزه استثناء در قانون علیت است؟

۳- از چند راه می توان معجزه را از اعمال مرتاضان و سحر بازشناخت؟

۴- شرایط اصلی معجزه چیست؟

۵- آیا در عمر خود تا کنون چیزی که شبیه به معجزه باشد دیده اید؟

درس پنجم: بزرگ ترین معجزه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

معجزه جاویدان

همه دانشمندان اسلام معتقدند که قرآن مجید برترین معجزه پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) است. این که می‌گوییم برترین به خاطر این است که:

اولاً قرآن معجزه‌ای است عقلی که با روح و فکر مردم سر و کار دارد.

ثانیاً معجزه‌ای است جاودانی و همیشگی.

ثالثاً معجزه‌ای است که چهارده قرن فریاد می‌زند: «اگر می‌گویید این کتاب آسمانی از سوی خدا نیست همانند آن را بیاورید!»

این دعوت به مبارزه و به اصطلاح «تحدی» در چند مورد صریحاً در قرآن آمده است:

یک جا می‌گوید (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً)؛ (۱)

«بگو اگر تمام جهانیان اجتماع کنند که مانند قرآن را بیاورند نمی‌توانند اگر چه با یکدیگر نهایت همکاری و همفکری را داشته

باشند».

۱. سوره اسراء، آیه ۸۸.

در جایی دیگر شرط این مبارزه را آسان تر کرده می‌گوید: (ام یقولون افترایه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم

من دون الله ان کنتم صادقین)؛ (۱) «می‌گویید شما این آیات را به خدا بسته و ساختگی است، بگو اگر راست می‌گویید شما هم ده

سوره مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر کس را می‌توانید به کمک دعوت کنید».

«و بعد از آن مخصوصاً اضافه می‌کند اگر این دعوت را اجابت نکردند، بدانید این آیات از طرف خدا است» (۲)».

دیگر بار شرایط مبارزه را به حداقل کاهش داده، می‌گوید: (و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسوره من مثله و ادعوا

شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین)؛ (۳) «اگر در کتابی که بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید، لااقل یک سوره همانند آن

بیاورید و گواهان و همفکران خود را غیر از خدا دعوت کنید اگر راست می‌گویید».

و در آیه بعد با صراحت می‌گوید: اگر این کار را انجام ندادند - و هرگز نمی‌توانند انجام دهند - بگو از آتشی بپرهیزید که آتشگیره

اش مردم و سنگ هاست و برای کافران مهیا شده است.

این دعوت‌های پی در پی برای مقابله منکران، نشان می‌دهد که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیشترین تکیه خود را در مسئله

اعجاز بر «قرآن» داشته، هر چند معجزات متعدد دیگری نیز از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که در کتب تاریخ

آمده است.

۱. سوره هود، آیه ۱۳.

۲. سوره هود، آیه ۱۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۱.

اما چون قرآن معجزه زنده ای است که در دسترس همه ماست، ما در این بحث بیش از همه روی آن تکیه می کنیم.

چگونه در برابر این «تحدی» عاجز ماندند؟

جالب این که قرآن حداکثر فشار را برای دعوت مخالفان به میدان مبارزه آورده و با تعبیرات تحریک آمیزی آنها را به این میدان طلبیده است، تا عذری برای هیچ کس باقی نماند.

و تعبیراتی از قبیل «اگر راست می گویند...» «هرگز نمی توانید»، «از تمام جهانیان کمک بگیرید»... «لا اقل همانند یک سوره آن بیاورید»... «اگر کافر شوید آتش سوزانی در انتظار شماست»... بیانگر این واقعیت است.

اینها همه از یک سو، از سوی دیگر مبارزه پیامبر با مخالفان مبارزه ساده ای نبود زیرا اسلام نه تنها سرنوشت مذهب آنها را که سخت به آن پای بند بودند به خطر افکنده بود، بلکه منافع اقتصادی و سیاسی حتی موجودیت آنها، در مخاطره قرار گرفته بود. به تعبیر دیگر پیشرفت و نفوذ اسلام تمام زندگی آنها را درهم می ریخت. لذا ناچار بودند که با تمام قدرت و نیرو به میدان آیند. آنها برای خلع سلاح کردن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) باید به هر قیمتی ممکن بود آیاتی همانند قرآن بیاورند تا دیگر نتواند قرآن را به رخ آنها بکشد، همگی را در مقابل آن عاجز و ناتوان بشمارد و سندی برای حقانیت خود محسوب دارد. آنها از تمام مردان فصیح و بلیغ عرب کمک خواستند ولی هر بار که به مبارزه قرآن آمدند شکست خوردند و به سرعت عقب نشینی کردند که شرح آن در تواریخ آمده.

داستان ولید بن مغیره

از جمله کسانی که به این مبارزه دعوت شدند «ولید بن مغیره» از طایفه «بنی مخزوم» بود که در میان عرب در آن زمان به حسن تدبیر و فکر صائب شهرت داشت.

از او خواستند در این باره فکری بیندیشند و نظر خود را در مورد آیات عجیب قرآن و نفوذ خارق العاده اش بیان دارد.

«ولید» از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) خواست آیاتی از قرآن را بر او بخواند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) قسمتی از آیات «سوره حم سجده» را تلاوت فرمود.

این آیات چنان شور و هیجانی در ولید ایجاد کرد که بی اختیار از جا برخاست و به محفلی که از طرف طایفه «بنی مخزوم» تشکیل شده بود درآمد و گفت به خدا سوگند از محمد سخنی شنیدم که نه شبیه گفتار انسان ها است و نه پریان... تا آنجا که چنین گفت:

«و ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لثمر و ان اسفله لمغدق و انه یعلو ولا یعلی علیه»

گفتار او حلاوت خاصی دارد و زیبایی مخصوصی، بالای آن همچون شاخه های درخت برومند پرمیوه است، و ریشه های آن پرمایه گفتاری است که بر هر چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد.

این سخن سبب شد که در میان قریش این زمزمه پیچید که «ولید» دلباخته محمد شده است!

«ابوجهل» دستپاچه به خانه او آمد و ماجرای قریش را به او گفت و او را به مجلس آنها دعوت کرد.

«ولید» به مجلس آنها درآمد و گفت:

آیا فکر می کنید محمد دیوانه است؟ هرگز آثار جنون در او دیده اید؟!

حاضران گفتند: نه.

- تصور می کنید او دروغ گوشت؟ آیا تا کنون به راستگویی و امانت در میان شما مشهور نبوده و او را صادق امین نمی خواندید؟!

بعضی از سران قریش گفتند: پس چه چیز به او نسبت دهیم؟

«ولید» کمی فکر کرد و گفت بگویید: «او ساحر است!»

گرچه آنها با این تعبیر می خواستند توده مردمی را که شیفته قرآن شده بودند از آن دور کنند ولی این تعبیر «سحر» خود دلیل زنده

ای بر جاذبه فوق العاده قرآن بود، و آنها اسم این جاذبه را سحر گذاشتند، در حالی که ربطی به سحر نداشت.

این جا بود که قریش این شعار را همه جا پخش کردند که محمد ساحر چیره دستی است و این آیات سحر اوست، از او دوری کنید،

فاصله بگیرید، و سعی کنید سخنانش را نشنوید!

ولی نقشه آنان با همه این تلاش ها اثر نکرد، و تشنگان حقیقت که در گوشه و کنار فراوان بودند و دل های پاکی داشتند گروه

گروه به سوی قرآن آمدند، و از زلال این پیام آسمانی سیراب گشتند، دشمنان شکست خورده عقب نشینی کردند.

امروز نیز قرآن مجید همه جهانیان را تحدی می کند و به مبارزه دعوت می کند و فریاد می زند، اگر در صحت این آیات تردید

دارید، و آن را زائیده فکر بشر می دانید همانند آن را بیاورید، ای دانشمندان! ای فلاسفه! ای ادبا و ای نویسندگان از هر قوم و ملت!

این را نیز می دانیم که دشمنان اسلام مخصوصاً کشیش های مسیحی که اسلام را به عنوان یک آیین انقلابی و پرمحتوا رقیب

سرسخت و خطرناک خود می دانند، همه ساله میلیون ها میلیون دلار صرف تبلیغات ضد اسلامی می کنند و زیر پوشش های

مختلف فرهنگی و علمی و درمانی و بهداشتی در کشورهای مختلف اسلامی فعالیت دارند، چه می شد که آنها راه را نزدیک می

کردند، و از گروهی از مسیحیان عرب زبان و دانشمندان و شعرا و نویسندگان و فلاسفه آنها دعوت می نمودند که سوره هایی

همچون قرآن بنویسند و نشر دهند و مسلمانان را خاموش کنند.

مسلماً اگر چنین امری امکان پذیر بود به هر قیمتی ممکن بود انجام می دادند.

ناتوانی آنها در برابر این موضوع خود دلیل دندان شکنی در برابر مخالفان و سند گویایی بر اعجاز قرآن است.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چرا قرآن مجید برترین و بالاترین معجزه پیامبر گرامی اسلام است؟

۲- قرآن چگونه تحدی می کند؟

۳- چرا دشمنان قرآن نام سحر بر آن گذارده اند؟

۴- چرا اسلام رقیب سرسخت مسیحیت کنونی است؟

۵- داستان ولید بن مغیره مخزومی چه بود؟

درس ششم: دریچه ای به سوی اعجاز قرآن

چرا حروف مقطعه؟

می دانیم در آغاز بسیاری از سوره های قرآن «حروف مقطعه» مانند: «الم» و «المر» و «یس» آمده است.

یکی از اسرار و فلسفه های این «حروف مقطعه» طبق بعضی از روایات اسلامی آن است که خداوند نشان دهد یک چنین معجزه بزرگ و جاویدانی، یعنی قرآن چگونه از این حروف ساده «الفبا» که ساده ترین مصالح ساختمانی! محسوب می شوند به وجود آمده، و چگونه یک چنین کلام بزرگی از حروف و الفاظی ساخته شده است که هر کودک چند ساله قادر بر تکلم به آن است، و راستی پیدایش این امر مهم از چنان موادی، برترین اعجاز است.

اکنون این سؤال پیش می آید که قرآن از چه نظر معجزه است، آیا تنها از نظر فصاحت و بلاغت، و به تعبیر دیگر: شیرینی عبارات

و رسا بودن تعبیرات، و نفوذ فوق العاده آن، و یا از جنبه های دیگر؟

حقیقت این است که هر گاه به قرآن از زوایای مختلف بنگریم از هر

زاویه، و از هر دریچه یکی از چهره های اعجاز آن آشکار می گردد؛ از جمله:

۱- فصاحت و بلاغت، شیرینی و کشش فوق العاده و جاذبه عجیب الفاظ و مفاهیم.

۲- ارائه محتوای عالی از هر نظر، مخصوصاً عقائد خالی از هر گونه خرافات.

۳- معجزات علمی: یعنی پرده برداشتن از روی مسائلی که انسان تا آن زمان به آن دست نیافته بود!

۴- پیشگویی صریح و دقیق از پاره ای از مسائل آینده. (اخبار غیبی قرآن)

۵- عدم تضاد و اختلاف و پراکنده گویی... و جهاتی دیگر.

بحث درباره همه این مسائل پنجگانه بسیار دامنه دار است، اما ما در ضمن چند درس گوشه های جالبی از آن را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- فصاحت و بلاغت

می دانیم هر سخن دارای دو جنبه است: «الفاظ» و «محتوی».

هر گاه الفاظ و کلمات زیبا، شایسته و دارای انسجام و پیوند لازم و خالی از پیچیدگی بوده باشد، و نیز جمله بندی ها معنی و مراد را به طور کامل و به صورتی دلنشین و پرجاذبه پیاده کند آن کلام را فصیح و بلیغ می گویند.

قرآن درست دارای این دو ویژگی در حدّ اعلی است، به طوری که تا

کنون کسی نتوانسته است آیات و سوره هایی با این کشش و جاذبه و شیرینی، و آهنگ زیبا بیاورد.

در درس های گذشته خواندیم که «ولید بن مغیره» برگزیده مشرکان عرب از شنیدن آیاتی از قرآن هیجان زده شد و در فکر فرو

رفت و بعد از مدتی فکر و مطالعه برای مبارزه با قرآن به سران قریش دستور داد بگویند قرآن «سحر» است و محمد «ساحر»!

این نسبت را کراً به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) دادند، اگرچه می خواستند از این راه مذمت کنند اما در حقیقت ستایش رسائی کردند.

زیرا این نسبت یک اعتراف ضمنی درباره نفوذ خارق العاده قرآن است، به طوری که از طریق معمول نمی توان آن را توجیه کرد، و باید آن را یک جاذبه مرموز و ناشناخته دانست.

اما آنها به جای این که حقیقت را پذیرا گردند و آن را معجزه بشمرند و ایمان بیاورند، «ره افسانه زدند» و به بیراهه گام نهادند و گفتند سحر است!

در تاریخ اسلام بسیار دیده شده که افرادی خشن و پرخاشگر همین که خدمت پیامبر می رسیدند و آیات قرآن را می شنیدند یک باره تغییر مسیر داده و نور اسلام در قلبهایشان درخشیدن می گرفت، این به خوبی نشان می دهد که جاذبه قرآن و فصاحت و بلاغت آن معجزه است.

راه دور نرویم، هم اکنون تمام کسانی که با ادبیات عرب آشنا هستند هر قدر قرآن را می خوانند و تکرار می کنند بیشتر لذت می برند که سیر و خسته نمی شوند.

تعبیرات قرآن بسیار دقیق و حساب شده، توأم با عفت بیان و متانت، و در عین حال صریح و گویا، و در مورد لزوم قاطع و کوبنده است.

ذکر این نکته لازم است که عرب در آن عصر از نظر ادبیات، زبانی بسیار پیشرفته داشت، و نمونه های اشعار عصر جاهلیت، هم اکنون از بهترین نمونه های اشعار عرب محسوب می شود.

معروف است همه ساله گروهی از بزرگ ترین ادبای حجاز جمع می شدند، و عالی ترین نمونه های شعر خود را در بازار عکاظ که یک مرکز «تجارتی، ادبی» بود ارائه می دادند و بهترین آنها به عنوان «شعر سال» برگزیده می شد، و آن را می نوشتند و در خانه کعبه آویزان می کردند که در عصر ظهور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هفت نمونه از آن به نام «معلقات سبع» وجود داشت.

اما بعد از نزول قرآن آنها را چنان بی رنگ در برابر فصاحت و بلاغت آن یافتند که یکی را پس از دیگری از آنجا بیرون آورده و به طاق فراموشی زدند!

مفسران قرآن در آیات مختلف به ریزه کاری های عجیب آیات تا آن جا که در توان داشتند اشاره کرده اند، و شما می توانید با مراجعه به آنها به حقیقت آنچه در بالا گفتیم آشنا تر شوید. (۱)

آشنایی با قرآن نشان می دهد که این گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) کم ترین اغراقی ندارد که فرمود:
۱. به تفسیر نمونه در این زمینه مراجعه نمایید.

«ظاهره انیق و باطنه عمیق لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبہ»;

قرآن ظاهرش آراسته و زیبا و باطنش ژرف و عمیق است. شگفتی های قرآن به شماره در نمی آید و عجائب قرآن هرگز کهنه نمی شود (۱)».

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) شاگرد بزرگ مکتب قرآن نیز در نهج البلاغه در همین زمینه می گوید: «فیه ربیع القلب و ینابیع العلم و ما للقلب جلاء غیره؛ بهار دل ها در قرآن است، و چشمه های دانش از آن می جوشد، و برای قلب و جان آدمی صیقلی برتر از آن نیست (۲)»!

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۹۹ - وسائل، ج ۴، ص ۸۲۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- فلسفه حروف مقطعه قرآن چیست؟

۲- آیا قرآن فقط از یک نظر معجزه است؟ یا از چند نظر؟

۳- چرا مخالفان، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را «ساحر» می خواندند؟

۴- فرق میان «فصاحت» و «بلاغت» چیست؟

۵- «معلقات سبع» مربوط به کدام دوران و مفهومش چیست؟

درس هفتم: ۲- جهان بینی قرآن

قبل از هر چیز باید محیطی را که قرآن از آن برخاست از نظر فکری و فرهنگی مورد توجه قرار داد.

سرزمین حجاز به اعتراف همه مورخان از عقب افتاده ترین مناطق جهان در آن روز بود، به گونه ای که گاهی مردم عصر جاهلیت را اقوام وحشی یا نیمه وحشی می خوانند.

از نظر عقیدتی سخت به بت پرستی عشق می ورزیدند، و بت های سنگی و چوبی به اشکال مختلف بر تمام فرهنگ آنها سایه شوم

و گسترده ای افکنده بود، حتی می گویند بت هایی را از خرما می ساختند و در برابر آن زانو می زدند و سجده می کردند ولی در

قحط سالی آن را می خوردند!

با آن که از دختران، سخت نفرت داشتند تا آنجا که آنها را زنده به گور می کردند، فرشتگان را دختران خدا می خواندند! و خدا را تا سر حد یک انسان تنزل می دادند.

از توحید و یگانه پرستی سخت تعجب می کردند و هنگامی که پیامبر

اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) آنها را دعوت به یکتا پرستی کرد با نهایت تعجب گفتند: اجعل الالهة الها واحداً ان هذالشیء

عجاب(۱); «آیا این همه خدایان را می خواهد تبدیل به خدای واحدی کند، این راستی چیزی عجیب و باورنکردنی است».

هر کس بر خلاف خرافات و افسانه های دروغین و پندارهای آنها سخن می گفت دیوانه اش می گفتند.

نظام قبیلگی بر جامعه آنها سخت حکومت می کرد و اختلاف در میان قبایل به قدری بود که آتش جنگ در میانشان هرگز خاموش

نمی شد و بارها و بارها صفحه زمین را از خون یکدیگر رنگین می ساختند و حمام خون ایجاد می کردند. به غارتگری افتخار

داشتند و کار عادی روزانه آنها بود.

کسانی که تنها سواد خواندن و نوشتن را داشتند در تمام شهر مکه، که مهم ترین مرکز آنها بود انگشت شمار بودند و دانشمند و

عالمی، جز به ندرت، در میان آنها پیدا نمی شد.

آری از میان چنین محیطی، فردی درس نخوانده و مکتب و استاد ندیده، برخاست و کتابی آورد آنچنان پرمحتوا که بعد از چهارده

قرن هنوز دانشمندان به تفسیر آن مشغولند و هر زمان حقایق تازه ای از آن کشف می کنند.

ترسیمی که قرآن از جهان هستی و نظامات آن می کند ترسیمی است

۱. سوره ص، آیه ۵.

بسیار دقیق و حساب شده، توحید را به کامل ترین نوعش ارائه می دهد، و اسرار آفرینش زمین و آسمان و خلقت شب و روز و

خورشید و ماه و نباتات و گیاهان و وجود انسان را، هر یک به عنوان آیت و نشانه ای از آن خدای واحد و یکتا در آیات مختلف و با

بیانات کاملاً متنوع برمی شمرد.

گاه به اعماق جان انسان فرو می رود و سخن از توحید فطری می گوید: (فاذا رکبوا فی الفلک دعوا لله مخلصین له الدین فلما

نجاهم الی البر اذاهم یشرکون);(۱) «هنگامی که سوار بر کشتی می شوند و در میان امواج خروشان و طوفان های کوبنده گرفتار

می آیند خدا را با توحید و اخلاص تمام می خوانند، اما هنگامی که آنها را نجات بخشیدیم و به خشکی رسیدند بار دیگر شرک و

بت پرستی آغاز می کنند».

و گاه از طریق عقل و خرد به توحید استدلالی می پردازد و بر سیر آفاقی و انفسی تکیه می کند: اسرار آفرینش زمین و آسمان،

حیوانات و کوه ها و دریاها، ریزش باران، وزش نسیم، و ریزه کاری های جسم و روح انسان را بازگو می کند.

و هنگام بیان صفات خدا عمیق ترین و جالب ترین راه را برمی گزینند. یک جا می گوید: (لیس کمثله شیء)؛ (۲) «هیچ چیز همانند او نیست».

در جای دیگر می گوید: «او خداوندی است که به جز او معبودی وجود ندارد. بر اسرار درون و برون، پنهان و آشکار آگاه است.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. سوره شوری، آیه ۱۱.

بخشنده و بخشایشگر است.

سلطان و حکمروا است.

از هر عیب و نقصی منزّه است.

ایمنی بخش و نگاهبان و مراقب و پیروز و قاهر و بلند مرتبه و با عظمت است.

از این شریک ها که برای او ساخته اند منزّه می باشد.

او خداوندی است ایجاد کننده، آفریننده، طراح صورت ها و صاحب نام و صفات نیک، تمامی موجودات زمین و آسمان تسبیح او می گویند، او شکست ناپذیر و حکیم است (۱)».

در بیان و توصیف علم خداوند و ترسیم نامحدود بودنش زیباترین تعبیر را به کار برده می گوید:

«اگر تمامی درختان روی زمین قلم شوند و دریا با هفت دریای دیگر، مرکب گردد، با این حال کلمات خدا پایان نمی گیرد (۲)».

قرآن پیرامون احاطه خدا به همه چیز و حضورش در همه جا تعبیرات بلندی دارد که مخصوص خود قرآن است (و لله المشرق و

المغرب فأینما تولوا فثم وجه الله)؛ (۳) «مشرق و مغرب از آن خداست به هر سو رو کنید رو به سوی خداست!»!

۱. سوره حشر، آیه ۲۱ تا ۲۴.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

(و هو معکم این ما کنتم و الله بما تعملون بصیر)؛ (۱) «او همه جا همراه شما و با شماست و آنچه را انجام دهید می بیند».

هنگامی که سخن از معاد و رستاخیز به میان می آورد در برابر تعجب و انکار مشرکان می گوید: «آنها گفتند خدا چگونه استخوان

های پوسیده را زنده می کند؟!»!

«بگو همان کسی که روز اول آنها را آفرید به حیات نوین باز می گرداند، و او بر همه چیز آگاه است».

«همان خدایی که از چوب درخت سبز آتش بیرون می فرستد و شما با آن آتش می افروزید» (همان خدایی که شعله آتش را در کنار آب قرار داده قادر است حیات را بعد از مرگ تجدید کند)!

«آیا کسی که آسمان ها و زمین را (با آن همه عظمت) آفریده است قادر نیست همانند آن را بیافریند، آری قادر است، او آفریننده داناست»!

«قدرتش تا آن پایه است که هر چیزی را اراده کند، فرمان می دهد موجود باش! آن نیز فوراً موجود می شود» (در برابر چنین قدرتی بازگشت انسان ها به زندگی سهل و ساده است (۲)).

آن روز که سخن از عکسبرداری و ضبط اصوات و کلمات در میان نبود قرآن درباره اعمال آدمی چنین می گفت: (یومئذ تحدث أخبارها بأن ربک أوحی لها)؛ (۳) «در روز رستاخیز زمین خبرهایش را باز می گوید، چرا

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره یس، آیات ۷۸ تا ۸۲.

۳. سوره زلزال، آیه ۴۵.

که خدا وحی و الهام به آن کرده».

و گاه از شهادت دست و پا و پوست بدن سخن می گوید: (الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا أیدیهم و تشهد أرجلهم)؛ (۱) «امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و دست و پاهایشان با ما سخن می گویند».

(و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا أنطقنا الله الذی انطق کل شیء)؛ «به پوست هایشان می گویند چرا به زیان ما گواهی دادید؟ پاسخ می دهند خدایی که همه موجودات را به سخن درآورده ما را نیز به سخت درآورد (تا حقایق را بازگو کنیم (۲))».

ارزش معارف قرآن و عظمت محتوای آن و همچنین پاک بودن این معارف از خرافات هنگامی روشن می شود که آن را در کنار «تورات و انجیل تحریف یافته کنونی» بگذاریم، و دو بحث از این دو را با هم مقایسه کنیم، مثلاً بینیم تورات درباره آفرینش آدم

چه می گوید؟ و قرآن چه می گوید؟

تورات درباره داستان انبیا چه می گوید و قرآن چه می گوید؟

تورات و انجیل خدا را چگونه توصیف می کنند و قرآن چگونه توصیف می کند؟

در این صورت به روشنی فرق میان این دو آشکار خواهد شد. (۳)

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۳. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتاب «رهبران بزرگ» مراجعه کنید.

۱- ویژگی های محیطی که قرآن از آن برخاست چه بود؟

۲- بت پرستی چه تأثیری در افکار آنان داشت؟

۳- فرق توحید فطری و استدلالی چیست؟

۴- منطق قرآن در معرفی پروردگار و صفاتش چگونه است؟ نمونه هایی را باز گوید.

۵- چگونه بهتر می توان به محتوای قرآن پی برد؟

درس هشتم: قرآن و اکتشافات علمی روز!

شک نیست که قرآن یک کتاب علوم طبیعی یا طب و روانشناسی و علوم ریاضی نیست.

قرآن یک کتاب هدایت و انسان سازی است، و آنچه را در این راه ضروری باشد فروگذار نمی کند.

ما نباید انتظار داشته باشیم که قرآن دائرة المعارفی باشد از علوم مختلف، ما باید از قرآن نور ایمان و هدایت، تقوی و پرهیزگاری، انسانیت و اخلاق، نظم و قانون بطلبیم و قرآن همه اینها را در بر دارد.

ولی قرآن گاه برای رسیدن به این هدف اشاراتی به پاره ای از مسائل علوم طبیعی و اسرار آفرینش و شگفتی های جهان هستی دارد، مخصوصاً در بحث های توحیدی، به تناسب برهان نظم، پرده از روی اسراری از جهان آفرینش برداشته، و مسائلی را فاش کرده که در آن عصر و در آن محیط، حتی برای دانشمندان ناشناخته بود.

این گونه بیانات قرآن، مجموعه ای را تشکیل می دهد که ما آن را «معجزات علمی قرآن» می خوانیم.

در این جا به چند قسمت از این معجزات علمی اشاره می کنیم:

قرآن و قانون جاذبه

پیش از «نیوتن» هیچ کس قانون جاذبه عمومی را به صورت کامل کشف نکرده بود.

معروف است «نیوتن» هنگامی که زیر درخت سیبی نشسته بود و سیبی از درخت جدا شد و به روی زمین افتاد، این حادثه کوچک و ساده چنان فکر او را به خود مشغول داشت که سال ها در اندیشه بود این چه نیرویی است که سیب را به سوی خود کشید؟ چرا به آسمان نرفت؟ و پس از سال ها توانست، قانون جاذبه را کشف کند که «هر دو جسم یکدیگر را به نسبت مستقیم جرم ها و به نسبت معکوس مجذور فاصله ها جذب می کنند».

در پرتو اکتشاف این قانون ثابت شد که نظام مجموعه شمسی از کجاست؟

چرا این کرات عظیم به گرد آفتاب در مدار خود می چرخند؟ چرا فرار نمی کنند و هر کدام به سوئی نمی افتند؟ چرا آنها روی هم قرار نمی گیرند؟ این چه قدرتی است که در این فضای بیکران آنها را در مدار دقیقی به گردش واداشته، و سر سوزنی از آن فراتر نمی روند؟!

آری «نیوتن» کشف کرد که: حرکت دورانی یک جسم باعث فرار او از مرکز، و قانون جاذبه باعث جذب او به مرکز، می شود و هرگاه این دو نیرو کاملاً تعادل داشته باشند، یعنی «جرم ها» و «فاصله ها» به آن اندازه «جاذبه» تولید کنند که سرعت حرکت دورانی نیروی «دافعه» و گریز از مرکز ایجاب می کند، این تعادل «جاذبه» و «دافعه» به آنها اجازه می دهد که دائماً در مدار خود بمانند.

ولی قرآن مجید بیش از هزار سال قبل از این جریان، این واقعیت را در دومین آیه سوره رعد بیان کرده بود:

(الله الذی رفع السماوات بغير عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لا جل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم یوقنون)؛ «خدا آن کس است که آسمان ها (کرات آسمانی) را با ستون های نامرئی برافراشت، سپس بر عرش (مجموعه عالم هستی) حکومت کرد، و آفتاب و ماه را مسخر شما ساخت، او تدبیر امور جهان می کند و آیات خود را برای شما تشریح می نماید، تا به لقای پروردگار یقین پیدا کنید».

در حدیثی که ذیل همین آیه از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل شده چنین می خوانیم:

«الیس الله یقول بغير عمد ترونها؟ قلت: بلی، قال: ثم عمد لکن لا ترونها!»

آیا خدا نمی گوید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می گوید: در جواب امام عرض کردم، آری، فرمود: بنابراین ستونی وجود دارد اما شما آن را نمی بینید(۱)».

آیا تعبیری روشن تر و ساده تر در افق ادبیات عربی برای بیان نیروی جاذبه در سطح توده مردم از «ستون نامرئی» پیدا می شود؟! ۱. میزان الحکمة، ج ۱، ص ۷۷۴.

در حدیثی نیز از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض مربوطة كل مدينة الى عمود من نور»

این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای زمین است، هر شهری با شهری دیگر (هر ستاره ای با ستاره ای دیگر) ارتباط دارد(۱)»!

کشف حرکت زمین به دور خود و خورشید

معروف این است اولین کسی که حرکت زمین را به دور خود کشف کرد «گالیله» ایتالیایی بود که تقریباً چهار قرن قبل در جهان می زیست، و پیش از آن دانشمندان و علمای جهان نسبت به هیئت بطلمیوس دانشمند مصری و فرضیه او وفادار بودند که می گفت: زمین مرکز جهان است و تمام کرات دیگر به دور آن می چرخند.

البته «گالیله» به جرم این اکتشاف علمیش از طرف حامیان کلیسا تکفیر شده و با توبه و اظهار ندامت از اظهار این اکتشاف از مرگ نجات یافت! ولی بالاخره دانشمندان دیگر دنبال نظرات او را گرفتند، و امروز این مسئله به صورت یک مطلب مسلّم علمی در آمد، و حتی با آزمایش های حسّی نیز ثابت شده است که زمین به دور خود می گردد و بعد از پروازهای فضایی مطلب جنبه عینی پیدا کرده است.

۱. بحار، ج ۵۵، ص ۹۱.

خلاصه این که: مرکزیت زمین نفی شد و معلوم شد، این تنها یک خطای حس ماست که ما حرکت زمین را با حرکت مجموعه ثوابت و سیارات اشتباه می کنیم، ما خود در حرکتیم و آنها را در حرکت فرض می کنیم! به هر حال عقیده بطلمیوس حدود یک هزار و پانصد سال بر فکر دانشمندان سایه انداخته بود، و به هنگام ظهور قرآن کسی جرأت نداشت بر خلاف این فرضیه اظهار نظر کند.

ولی به هنگامی که به آیات قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم قرآن در سوره نمل، آیه ۹۰، حرکت زمین به روشنی آمده است: (و تری الجبال تحسبها جامدۀ و هی تمرمرّ السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء انه خبیر بما تفعلون):

«کوه ها را می بینی و چنین می پنداری که آنها ساکن و جامدند در حالی که همچون ابر در حرکت می باشند، این آفرینش خداوندی است که هر چیزی را از روی اسلوب صحیح ساخته، او به اعمالی که شما انجام می دهید آگاه است.»

آیه فوق با صراحت از حرکت کوه ها سخن می گوید در حالی که ما همه آنها را ساکن می پنداریم، و تشبیه حرکت آن به حرکت ابرها، هم اشاره به سرعت است و هم نرمش، و آرامش و بی سر و صدا بودن!

و اگر می بینیم به جای «حرکت زمین» تعبیر به «حرکت کوه ها» می کند برای این که عظمت مطلب آشکار شود، زیرا مسلم است کوه ها بدون زمین های اطراف خود حرکتی ندارند و حرکت آنها عین حرکت زمین است (یا به دور خود و یا به دور آفتاب و یا هر دو).

اکنون فکر کنید در عصر و زمانی که تمام محافل علمی جهان و مردم عادی نظریه سکون زمین و حرکت خورشید و تمامی کواکب آسمان را به دور آن به رسمیت شناخته بودند، خبر دادن از حرکت زمین با این صراحت یک معجزه علمی محسوب نمی شود؟!

آن هم از ناحیه کسی که مطلقاً درسی نخوانده، و اصولاً از محیطی برخاسته که در آنجا درسی وجود نداشته و از عقب افتاده ترین محیط ها از نظر علم و فرهنگ محسوب می شده، آیا این سند حقانیت این کتاب آسمانی نیست؟!

۱- منظور از معجزات علمی قرآن چیست؟

۲- نخستین کسی که قانون جاذبه را کشف کرد که بود و در چه عصری می زیست؟

۳- قرآن در کدام آیه و با چه تعبیری از جاذبه عمومی خبر می دهد؟

۴- فرضیه سکون زمین و کشف حرکت آن به وسیله چه اشخاصی صورت گرفت و چند سال بر افکار جهانیان حاکم بود؟

۵- قرآن در کدام آیه و با چه تعبیری از حرکت زمین سخن می گوید؟

درس نهم: سند دیگر بر حَقَّانیت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)

ما برای پی بردن به حَقَّانیت دعوت یک مدعی نبوت، یا کذب و دروغ او، راه دیگری غیر از مطالبه «اعجاز» نیز داریم که این خود

دلیل زنده دیگری برای رسیدن به هدف می تواند باشد، و آن بررسی قرائن زیر و جمع آوری مجموعه ای از آن است:

۱- خصوصیات اخلاقی و سوابق اجتماعی

۲- شرایطی که بر محیط دعوت حاکم است

۳- شرایط زمانی

۴- محتوای دعوت

۵- برنامه های اجرائی و وسائل وصول به هدف

۶- میزان اثرگذاری دعوت در محیط

۷- میزان ایمان و فداکاری دعوت کننده نسبت به هدفش

۸- عدم سازش با پیشنهادها و انحرافی

۹- سرعت تأثیر در افکار عمومی

۱۰- بررسی ایمان آوردندگان و این که از چه قشری هستند؟!

به راستی اگر ما این مسائل دهگانه را درباره هر مدعی مورد بررسی دقیق قرار دهیم و از آن پرونده دقیقی بسازیم صدق و کذب او را به راحتی می توانیم دریابیم.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد به بررسی بسیار فشرده ای درباره مسائل فوق در مورد شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله

وسلم) می پردازیم، هر چند شرح آنها نیاز به تألیف کتاب های متعددی دارد.

۱- آنچه از خصوصیات اخلاقی پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) در خلال فعالیت های اجتماعی طبق تواریخی که دوست

و دشمن نوشته اند بر ما مسلم است، این است که او آن قدر پاک و درست کار بود که حتی در عصر جاهلیت او را امین لقب داده

بودند، تاریخ می گوید: هنگامی که می خواست به مدینه هجرت کند، علی(علیه السلام) را مأمور کرد که بعد از او امانت های مردم را به آنها بسپارد.

شجاعت و استقامت و حسن خلق، و سعه صدر، و جوانمردی و گذشت او را از خلال جنگ و صلح او می توان به دست آورد، مخصوصاً فرمان عفو عمومی که درباره مردم مکه پس از فتح این شهر و تسلیم دشمنان خونخوار در برابر اسلام صادر کرد سند زنده ای بر این امر است.

۲- همه می دانیم انسان های معمولی - حتی نوابغ - خواه ناخواه رنگ محیط را به خود می گیرند، البته بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

حال فکر کنید کسی که چهل سال در محیط جهل و بت پرستی پرورش یافته، در محیطی که تار و پود فرهنگ مردمش با شرک و خرافات بافته شده، چگونه ممکن است دم از توحید خالص زند، و با تمام مظاهر شرک به مبارزه برخیزد؟! چگونه ممکن است از محیط جهل عالی ترین تجلیات علمی بدرخشد؟!

آیا می توان باور کرد بدون یک تأیید الهی از ماوراء طبیعت چنین پدیده عجیبی ظاهر شود؟

۳- باید دید ظهور این پیامبر در چه عصر و زمانی بود؟ در عصری که جهان دوران قرون وسطی را طی می کرد، عصر استبداد، تبعیض، امتیازات ظالمانه نژادی و طبقاتی و چه بهتر این که این سخن را از زبان علی(علیه السلام) که شاهد دوران قبل و بعد ظهور اسلام بود بشنویم:

او می گوید: «خداوند او را در زمانی مبعوث کرد که مردم جهان در وادی حیرت گمراه و سرگردان بودند، عقل های آنها در گرو هوس های کشنده قرار داشت. و کبر و نخوت آنها را به سقوط کشانده بود، ظلمت جاهلیت آنها را به بیراهه برده، و در میان جهل و اضطراب سرگردان بودند(۱)».

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

اکنون فکر کنید آیینی که شعار آن مساوات انسان ها، حذف تبعیضات نژادی و طبقاتی و (انما المؤمنون اخوة) است، چه تناسبی با وضع آن زمان دارد؟

۴- محتوای دعوتش توحید در تمام زمینه ها، حذف امتیازات ظالمانه، وحدت جهان انسانیت، مبارزه با ظلم و ستم، طرح حکومت جهانی، دفاع از مستضعفان و پذیرش تقوی و پاکی و امانت به عنوان مهم ترین معیار برای ارزش انسان.

۵- در زمینه برنامه های اجرایی هرگز اجازه نداد که از منطق «هدف وسیله را توجیه می کند» استفاده کنند، برای رسیدن به هدف های مقدس به دنبال وسائل مقدس بود، صریحاً می گفت (ولا یجرمنکم شأن قوم علی الا تعدلوا)؛(۱) «دشمنی با هیچ گروه نباید مانع شما از اجرای عدالت گردد». دستوراتش در زمینه رعایت اصول اخلاقی در میدان جنگ عدم تعرض نسبت به غیر نظامیان، از

بین نبرد نخلستان ها و درختان، آلوده نساختن آب آشامیدنی دشمن و رعایت نهایت محبت با اسیران جنگی و ده ها مانند آن روشنگر این واقعیت است.

۱. سوره مائده، آیه ۸.

۶- میزان تأثیر دعوت او در آن محیط تا به آن پایه بود که دشمنان از نزدیک شدن افراد به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) وحشت داشتند، چرا که جاذبه و نفوذ او را خارق العاده می دیدند، گاهی به هنگامی که سخن می گفت غوغا به راه می انداختند تا مردم گفتار او را نشنوند مبدا سخنان جذاب او در قلوب تشنه اثر بگذارد و به همین جهت برای پرده افکندن به روی نفوذ معجزه آسای پیامبر او را ساحر خواندند و کلماتش را «سحر» نامیدند که این خود اعتراف ضمنی به تأثیر عجیب دعوت حضرت بود.

۷- میزان فداکاری او در راه دعوتش نشان می دهد که او بیش از هر کس به این آیینی که آورده بود مؤمن و پای بند بود. در بعضی میدان های جنگ که تازه مسلمانان فرار کردند او سخت ایستاد، و در آن جا که دشمن گاه از راه تطمیع، و گاه از راه تهدید و خلاصه از هر دری وارد می شد او بی اعتنا به همه این مسائل بر اعتقاد خود سخت پافشاری می کرد و هرگز ضعف و تردید نشان نداد.

۸- بارها کوشیدند که او را به سازش با منحرفان بکشانند، اما هرگز تسلیم نشد، می گفت: اگر خورشید را در یک دست من و ماه را در دست دیگرم بگذارید (و تمام منظومه شمسی را زیر سیطره من قرار دهید که به خاطر آن دست از هدفم بردارم) هرگز دست بردار نیستم».

۹- نه تنها تأثیر دعوت او در افکار عمومی مردم عجیب بود که سرعت آن نیز خارق العاده بود، آنها که کتاب های خاورشناسان غربی را در زمینه اسلام مطالعه کرده اند دیده اند که همه آنها از پیدایش و گسترش سریع اسلام در شگفتند، فی المثل سه تن از اساتید معروف غرب که «تاریخ تمدن عرب و مبانی آن را در شرق» نوشته اند صریحاً به این حقیقت اعتراف کرده و چنین می گویند:

«با تمام کوشش هایی که برای شناخت پیشرفت سریع اسلام در جهان شده، تا آنجا که در مدتی کمتر از یک قرن توانست بر قسمت عمده جهان متمدن آن روز سایه بیفکند، هنوز این مسئله به صورت معمایی باقیمانده است».

آری به راستی معمّاست که چگونه با وسائل آن روز اسلام با این سرعت عجیب در اعماق قلوب میلیون ها انسان نفوذ کرد، تمدن ها را در خود هضم کرد و تمدنی نوین به وجود آورد؟!

۱۰- بالاخره به این جا می رسیم که دشمنان او گروهی از سردمداران کفر و مستکبران ظالم و ثروتمندان خودخواه بودند، در حالی که ایمان آورندگان به او غالباً جوانان پاکدل، گروه عظیمی از حق طلبان محروم و تهیدست و حتی بردگان بودند، افرادی که سرمایه ای جز صفا و پاکدلی نداشتند و تشنه حق بودند.

از مجموعه این بررسی ها که شرح آن بسیار مفصل است می توان به

خوبی نتیجه گرفت که این یک دعوت الهی بود، دعوتی که از ماورای طبیعت می جوشید، از سوی پروردگار بزرگ برای نجات انسان ها از فساد و تباهی و جهل و شرک و ظلم و بی عدالتی فرستاده شده بود.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا برای شناختن حقایق پیامبر راهی جز معجزه داریم؟ کدام راه است؟

۲- منظور از جمع آوری قرائن چگونه قرائنی است؟ و بیش از همه روی چه اموری باید اندیشید؟

۳- آیا از مقایسه وضع عرب قبل و بعد از ظهور اسلام چیزی می توان در این زمینه فهمید؟

۴- قسمتی از آنچه را درباره عرب خصوصاً و جهان عموماً در عصر جاهلیت می دانید بیان کنید.

۵- چرا دشمنان اسلام، پیامبر(صلی الله علیه وآله) را متهم به سحر کردند؟

درس دهم: خاتمیّت پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم)

مفهوم دقیق خاتمیّت

پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) آخرین پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) خداست و سلسله نبوت با او پایان می پذیرد و این از «ضروریات آیین اسلام» است.

معنی «ضروری» این است که هر کس وارد صفوف مسلمین شود، به زودی می فهمد که همه مسلمانان به این مطلب عقیده دارند و از واضحات و مسلمات نزد آنان است؛ یعنی همان گونه که هر کس با مسلمانان سر و کار داشته باشد می داند آنها از نظر مذهبی تأکید روی اصل «توحید» دارند، همچنین می داند روی «خاتمیّت پیامبر» نیز همگی توافق دارند، و هیچ گروهی از مسلمانان در انتظار آمدن پیامبر جدیدی نیستند.

در حقیقت قافله بشریّت در مسیر تکاملی خود با بعثت پیامبران مراحل مختلف را یکی پس از دیگری طی کرده است و به مرحله ای از رشد و تکامل رسیده که دیگر می تواند روی پای خود بایستد، یعنی با «استفاده از تعلیمات جامع اسلام مشکلات خود را حل کند».

به تعبیر دیگر: اسلام قانون نهایی و جامع دوران بلوغ بشریّت است، از نظر اعتقادات کامل ترین محتوای بینش دینی و از نظر عمل نیز چنان تنظیم یافته که بر نیازمندی های انسان ها در هر عصر و زمانی منطبق است.

دلیل بر خاتمیّت پیامبر

برای اثبات این مدعا دلایل متعددی داریم که از همه روشن تر سه دلیل زیر است:

۱- ضروری بودن این مسئله - گفتیم هر کس با مسلمانان جهان در هر نقطه تماس گیرد درمی یابد که آنها معتقد به خاتمیت پیامبر اسلامند، بنابراین اگر کسی اسلام را از طریق دلیل و منطق کافی پذیرفت، راهی جز پذیرش اصل خاتمیت ندارد، و چون در درس های گذشته حقایق این آیین را با دلیل کافی ثابت کردیم باید خاتمیت را نیز که از ضروریات این دین است بپذیریم.

۲- آیات قرآن نیز دلیل روشنی بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) است از جمله:

(ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین); (۱)

۱. سوره احزاب، آیه ۴۰.

«پیامبر اسلام پدر هیچ یک از مردان شما نبود او تنها رسول خدا و خاتم انبیا است».

این تعبیر هنگامی گفته شد که مسئله پسرخواندگی در میان اعراب رواج داشت، آنها فردی را که از پدر و مادر دیگری بود به عنوان فرزند خود برمی گزیدند و همچون یک فرزند حقیقی داخل خانواده آنها می شد، محرم بود، ارث می برد و مانند آن.

اما اسلام آمد و این رسم جاهلیت را از بین برد و گفت: پسر خوانده ها هرگز مشمول قوانین حقوقی و شرعی فرزند حقیقی نیستند

از جمله «زید» که پسر خوانده پیامبر اسلام بود و نیز فرزند پیامبر محسوب نمی شد، لذا می گوید شما به جای این که پیامبر

اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را پدر یکی از این افراد معرفی کنید او را به دو وصف حقیقی توصیف کنید، یکی وصف «رسالت» و دیگری «خاتمیت».

این تعبیر نشان می دهد که خاتمیت پیامبر اسلام همچون رسالتش برای همگان روشن و ثابت و مسلم بود.

تنها سؤالی که در این جا باقی می ماند این است که مفهوم حقیقی «خاتم» چیست؟

«خاتم» از ماده «ختم» به معنی پایان دهنده و چیزی را که به وسیله آن کاری را پایان می دهند مثلا مهری که در پایان نامه می

زنند «خاتم» می گویند، و اگر می بینیم به انگشتر نیز «خاتم» گفته شده به خاطر این است که نگین انگشتر در آن عصر و زمان

به جای مهر اسم به کار می رفته، و هر کس پای نامه خود را با نگین انگشترش که روی آن اسم یا نقشی کنده بود مهر می کرد،

و اصولا نقش نگین انگشتر هر کس مخصوص به خود او بوده است.

در روایات اسلامی می خوانیم: هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خواست نامه ای برای پادشاهان و زمامداران آن زمان

بنویسد و آنها را به اسلام دعوت کند، خدمتش عرض کردند معمول سلاطین عجم این است که بدون مهر، نامه ای را نمی پذیرند،

پیامبر (صلی الله علیه وآله) که تا آن زمان نامه هایش کاملا ساده و بدون مهر بود، دستور فرمود انگشتری برای او تهیه کردند و بر

نگین آن جمله «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را نقش کردند، پیامبر بعد از آن دستور می داد نامه ها را به وسیله آن مهر کنند.

بنابراین معنی اصلی خاتم همان پایان دهنده و ختم کننده است.

۳- روایات فراوانی نیز داریم که به روشنی خاتمیت پیامبر را ثابت می کند از جمله روایات زیر است:

الف - در حدیث معتبری از جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر چنین نقل شده است که فرمود:

«مثل من در میان پیامبران همانند کسی است که خانه ای را بنا کرده و کامل و زیبا شده تنها محل یک خشت آن خالی است، هر کس در آن وارد شود و نگاه به آن بیفکند می گوید چه زیباست ولی این جای خالی را دارد، من همان خشت آخرم و پیامبران همگی به من ختم شده اند(۱)» امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامه(۲)؛ حلال محمد حلال است تا روز رستاخیز و حرام او حرام است تا روز رستاخیز».

در حدیث معروفی که شیعه و اهل تسنن از پیامبر نقل کرده اند می خوانیم که او به علی(علیه السلام) فرمود:

«أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؛ تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود(۳) و ده ها حدیث دیگر.

در زمینه خاتمیّت پیامبر اسلام سؤالاتی است که توجه به آنها لازم است:

۱- بعضی می گویند اگر فرستادن پیامبران یک فیض بزرگ الهی است چرا مردم زمان ما از این فیض بزرگ محروم باشند؟ چرا راهنمای جدیدی برای هدایت و رهبری مردم این عصر نیاید؟!

اما آنها که چنین می گویند در حقیقت از یک نکته غافلند و آن این که محرومیّت عصر ما نه به خاطر عدم لیاقت آنهاست؛ بلکه به

۱. (تفسیر مجمع البیان).

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

خاطر آن است که قافله بشریّت در مسیر فکری و آگاهی به پایه ای رسیده است که می تواند با در دست داشتن تعلیمات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) به راه خود ادامه دهد.

بد نیست در این جا مثالی بزنیم:

پیامبر اولوالعزم یعنی آنها که دارای دین و آیین جدید و

کتاب آسمانی بودند. ۵ نفر بودند «نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)» اینها هر کدام در یک مقطع

خاصّ تاریخی برای هدایت و تکامل بشر تلاش کردند، و این قافله را از یک مرحله گذرانده در مرحله دوم به پیامبر الوالعزم دیگری

تحویل دادند، تا به مرحله ای رسید که این قافله راه نهایی را یافت و همچنین توانایی بر ادامه راه را، درست همانند یک محصل

که پنج مرحله تحصیلی را طی می کند تا دوران فراغت از تحصیل برسد. (البته فراغت از تحصیل معنی ندارد و منظور ادامه راه با

پای خویش است):

دوره دبستان، دوره راهنمایی، دوره دبیرستان، دوره لیسانس، دوره دکترا.

اگر یک دکتر به مدرسه و دانشگاه نمی رود مفهومی این نیست که لیاقت ندارد؛ بلکه به خاطر این است که این مقدار معلومات در اختیار دارد که به کمک آن می تواند مشکلات علمی خود را به کمک آن حل کند و به مطالعاتش ادامه دهد و پیشرفت کند.

۲- با این که جامعه بشری دائماً در حال دگرگونی است، چگونه می توان با قوانین ثابت و یکنواخت اسلام، پاسخگوی نیازهای آن بود؟!

در جواب می گوئیم: اسلام دارای دو گونه قوانین است؛ یک سلسله از قوانین که مانند صفات ویژه انسان ثابت و برقرار است، همچون لزوم اعتقاد به توحید، اجرای اصول عدالت، مبارزه با هر گونه ظلم و تعدی و اجحاف و... اما قسمتی دیگر یک سلسله اصول کلی و جامع است که با دگرگون شدن موضوعات آن صورت تازه ای به خود می گیرد و پاسخگوی نیازهای متغیر هر زمان می باشد.

مثلاً یک اصل کلی در اسلام داریم تحت عنوان «وفوا بالعقود». (به قراردادهای خود احترام بگذارید و وفادار باشید) مسلماً با گذشت زمان انواع تازه ای از قراردادهای مفید اجتماعی و تجاری و سیاسی مطرح می شود که انسان می تواند با در نظر گرفتن اصل کلی بالا به آن پاسخ دهد.

و نیز یک اصل کلی دیگری داریم به عنوان «قاعده لا ضرر» که مطابق آن هر حکم و قانونی سبب زیان فرد یا جامعه شود باید محدود گردد.

ملاحظه می کنید که تا چه حد این قاعده کلی اسلامی کارساز و حل کننده مشکلات است، و از این گونه قواعد در اسلام فراوان داریم، و با استفاده از همین اصول کلی است که می توانیم مشکلات پیچیده دوران بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی را حل کنیم.

۳- شک نیست که ما در مسائل اسلامی نیاز به رهبر داریم، و با عدم وجود پیامبر و غیبت جانشین او، مسئله رهبری متوقف می شود و با توجه به اصل خاتمیّت، انتظار ظهور پیامبر دیگری را نیز نمی توان داشت، آیا این امر ضایعه ای برای جامعه اسلامی نیست؟

در پاسخ می گوئیم برای این دوران نیز پیش بینی لازم در اسلام شده است و از طریق «ولایت فقیه» است که رهبری را برای فقیه‌ای که جامع شرایط و دارای علم و تقوی و بینش سیاسی در سطح عالی باشد تثبیت کرده است و طریق شناخت چنین رهبری نیز به روشنی در قوانین اسلام ذکر شده، بنابراین از این ناحیه نگرانی وجود نخواهد داشت.

بنابراین ولایت فقیه همان تداوم خط انبیا و اوصیای آنها است، رهبری فقیه جامع شرایط دلیل بر این است که جوامع اسلامی بدون سرپرست رها نشده اند. (۱)

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «طرح حکومت اسلامی» از همین مؤلف مراجعه نمایید.

۱- مفهوم خاتمیت دقیقاً چیست؟

۲- چگونه می توان از آیات قرآن، خاتمیت را استفاده کرد؟

۳- چرا مردم زمان ما محروم از اعزام پیامبران الهی باشند؟

۴- قوانین اسلام چند گونه است و چگونه پاسخگوی نیازهای زمان ماست؟

۵- آیا یک جامعه اسلامی بدن رهبر می تواند باشد؟ مسئله رهبری در زمان ما چگونه حل می شود؟

ده درس امام شناسی

درس اول: بحث امامت از کی آغاز شد؟

می دانیم بعد از پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان به دو گروه تقسیم شدند:

عده ای معتقد بودند پیامبر(صلی الله علیه وآله) جانشینی برای خود تعیین نکرده، و این امر را بر عهده امت گذارده که آنها بنشینند و از میان خود رهبری برگزینند - این گروه را «اهل سنت» می نامند.

گروه دیگری معتقد بودند که جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) همچون خود او باید معصوم از خطا و گناه باشد و دارای علم وافر و توان رهبری معنوی و مادی مردم را بر عهده بگیرد و اساس اسلام را حفظ کند و تداوم بخشد.

آنها معتقد بودند تعیین چنین کسی تنها از سوی خدا و به وسیله پیامبر(صلی الله علیه وآله) امکان پذیر است، و پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) این کار را کرده، و علی(علیه السلام) را به عنوان جانشین خود برگزیده است.

این گروه را «امامیه» یا «شیعه» می نامند.

هدف ما در این بحث های فشرده این است که این مسئله را طبق دلائل عقلی و تاریخی و آیات قرآن، و سنت پیامبر پی گیری کنیم؛ ولی قبل از ورود در این بحث اشاره به چند نکته را ضروری می دانیم:

۱- آیا این بحث اختلاف انگیز است؟

بعضی تا سخن از مسئله امامت به میان می آید فوراً می گویند امروز روز این حرف ها نیست!

امروز روز وحدت مسلمین است، و گفتوگو از جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) مایه تفرقه و پراکندگی است!

ما امروز دشمنان مشترکی داریم که باید به فکر آنها باشیم: صهیونیسم و استعمار غرب و شرق، و بنابراین، این مسائل اختلافی را

باید کنار بگذاریم؛ ولی این طرز تفکر مسلماً اشتباه است زیرا:

اولاً: آنچه مایه اختلاف و پراکندگی است جرّ و بحث های تعصب آمیز و غیر منطقی، و پرخاشگری های کینه توزانه است. ولی بحث های منطقی و مستدل و دور از تعصب و لجاجت و پرخاشگری، در محیطی صمیمانه و دوستانه، نه تنها تفرقه انگیز نیست، بلکه فاصله ها را کم می کند، و نقاط مشترک را تقویت می نماید.

من در سفرهای خود به حجاز برای زیارت خانه خدا کراراً بحث هایی با علما و دانشمندان اهل سنت داشته ام، هم ما و هم آنها احساس می کردیم این بحث ها نه تنها سوء اثری در مناسبات ما ندارد؛ بلکه باعث تفاهم و خوش بینی بیشتر می شود، فاصله ها را کمتر می کند و کینه های احتمالی را از سینه ها می شوید.

مهم این است که در این بحث ها روشن می شود ما با یکدیگر نقطه های مشترک فراوانی داریم که می توانیم در برابر دشمنان مشترک، روی آن تکیه و تأکید کنیم.

اهل سنت خود به چهار مذهب تقسیم می شوند (حنفی ها، حنبلی ها، شافعی ها و مالکی ها) وجود این چهار گروه سبب تفرقه آنها نشده، و هنگامی که آنها حداقل فقه شیعه را به عنوان مذهب فقهی پنجم پذیرا گردند، بسیاری از مشکلات و پراکندگی ها برطرف می شود، همان گونه که در این اواخر مفتی بزرگ اهل سنت، رئیس دانشگاه الازهر مصر «شیخ شلتوت» گام مؤثری برداشت و رسمیت فقه شیعه را در میان اهل سنت اعلام داشت، از این طریق کمک مؤثری به تفاهم اسلامی کرد و روابط دوستانه ای میان او و مرحوم «آیة الله بروجردی» مرجع بزرگ عالم تشیع برقرار شد.

ثانیاً: ما معتقدیم تبلور اسلام بیش از هر مذهبی در مذهب شیعه است، و در عین این که به تمام مذاهب اسلامی احترام می گذاریم معتقدیم مذهب شیعه بهتر می تواند اسلام راستین را در تمام ابعادش معرفی کند، و مسائل مربوط به حکومت اسلامی را حل نماید. چرا این مکتب را با دلیل و منطق به فرزندان خود نیاموزیم؟! و اگر این کار را نکنیم مسلماً به آنها خیانت کرده ایم.

ما یقین داریم قطعاً پیامبر جانشینی برای خود تعیین کرده، چه اشکالی دارد این بحث را از طریق منطق و استدلال تعقیب کنیم؟ ولی باید در این بحث ها به دقت مراقب باشیم که عواطف مذهبی دیگران را جریحه دار نکنیم.

ثالثاً: دشمنان اسلام برای برهم زدن اساس وحدت مسلمین آن قدر دروغ و تهمت به شیعیان در نزد سنیان، و آن قدر دروغ و تهمت به سنیان در نزد شیعیان بسته اند، که در پاره ای از کشورها به کلی آنها را از هم دور ساخته اند.

هنگامی که ما مسئله امامت را به روشی که در بالا گفتیم مطرح کنیم و نقاطی را که شیعه بر آن تأکید دارد با دلایلی از کتاب و سنت روشن سازیم، معلوم می گردد که این تبلیغات دروغ بوده، و دشمنان مشترک ما دست به سمپاشی زده اند.

به عنوان مثال فراموش نمی کنم که در یکی از سفرهای حجاز با یکی از رجال دینی درجه اول عربستان سعودی ملاقات و بحث داشتیم، او اظهار می داشت که من شنیده ام شیعه ها قرآنی غیر از قرآن ما دارند.

من خیلی تعجب کردم و به او گفتم: برادر تحقیق این امر خیلی ساده است!

من از شما دعوت می‌کنم که شخصاً یا نماینده شما با ما بیایید تا بعد از «مراسم عمره» بدون هیچ اطلاع قبلی به ایران باز گردیم، در تمام خیابان‌ها و کوچه‌ها مسجد وجود دارد، و در هر مسجدی تعداد زیادی قرآن است، به علاوه در خانه همه مسلمانان قرآن وجود دارد، به هر مسجدی که شما خواستید می‌رویم، و یا در هر خانه‌ای را که مایل بودید می‌زنیم، و قرآن را از آنها مطالبه می‌کنیم تا معلوم شود قرآن ما و شما حتی در یک کلمه و حتی یک نقطه اختلاف ندارد (بسیاری از قرآن‌هایی که ما از آن استفاده می‌کنیم عیناً چاپ حجاز و مصر و سایر کشورهای اسلامی است).

بدون شک این گفتوگوی دوستانه و کاملاً مستدل، سمپاشی عجیبی را که در ذهن یکی از رجال معروف آنها کرده بودند، برچید.

منظور این است که بحث‌های مربوط به امامت - به گونه‌ای که در بالا گفتیم - وحدت جامعه اسلامی را تحکیم می‌بخشد و به روشن شدن حقایق و کم شدن فاصله‌ها کمک می‌کند.

۲- امامت چیست؟

«امام» چنان که از عنوانش پیداست، به معنی پیشوا و رهبر مسلمانان است، و در اصول عقاید شیعه «امام معصوم» به کسی گفته می‌شود که در همه چیز جانشین پیامبر است، با این تفاوت که پیامبر مؤسس مکتب می‌باشد، و امام حافظ و پاسدار مکتب است، بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وحی نازل می‌گردد ولی بر امام نه، او تعلیماتش را از پیامبر(صلی الله علیه وآله) می‌گیرد، و دارای علم فوق العاده‌ای است.

از نظر شیعه، امام معصوم تنها به معنی رهبر حکومت اسلامی نیست، بلکه رهبری معنوی و مادی، ظاهری و باطنی، و خلاصه رهبری همه جانبه جامعه اسلامی را بر عهده دارد، او پاسداری عقاید و احکام اسلامی را - بدون هیچ گونه اشتباه و انحراف - بر عهده دارد و او بنده برگزیده خدا است.

ولی اهل سنت امامت را چنین تفسیر نمی‌کنند، آنها تنها به معنی رئیس حکومت جامعه اسلامی می‌دانند، و به تعبیر دیگر، زمانداران را در هر عصر و زمان، خلفای پیامبر و ائمه مسلمین می‌شمرند!

البته در بحث‌های آینده ثابت خواهیم کرد که در هر عصر و زمان باید یک نماینده الهی، پیامبر یا امام معصومی در روی زمین باشد. تا آیین حق را پاسداری کند، و حق طلبان را رهبری نماید، و اگر روزی به عللی از نظر مردم پنهان گردد، نمایندگانی از سوی او عهده دار تبلیغ احکام و تشکیل حکومت می‌گردند.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- منطق کسانی که می‌گویند امروز روز بحث از امامت نیست، چیست؟

۲- در برابر این منطق چند پاسخ مستدل برای لزوم این بحث داریم؟

۳- چگونه دشمنان اسلام در میان مسلمین تفرقه افکندند، و راه پر کردن این شکاف ها چیست؟

۴- آیا نمونه هایی از تفرقه افکنی دشمنان به خاطر دارید؟

۵- معنی «امامت» در مکتب شیعه و تفاوت آن با امامت در مکتب اهل سنت، چیست؟

درس دوم: فلسفه وجود امام(علیه السلام)

بحث هایی که درباره لزوم بعثت پیامبران داشتیم تا حدّ زیادی ما را به لزوم وجود امام(علیه السلام) بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آشنا می سازد، چرا که در قسمت مهمّی از برنامه ها اشتراک دارند، ولی در این جا لازم است مباحث دیگری را نیز مطرح کنیم:

۱- تکامل معنوی در کنار وجود رهبران الهی

قبل از هر چیز به سراغ هدف آفرینش انسان می رویم که گل سرسبد جهان آفرینش است.

او راهی پر فراز و نشیب و طولانی را به سوی خدا، به سوی کمال مطلق و به سوی تکامل معنوی در تمام ابعاد می پیماید.

بدون شک این راه را بدون رهبری یک پیشوای معصوم نمی تواند به انجام برساند و طیّ این مرحله بی رهبری یک معلّم آسمانی ممکن نیست، چرا که «ظلمات است بترس از خطر گمراهی».

این همان چیزی است که در کتب اعتقادی از آن به «قاعده لطف» تعبیر می کنند و منظورشان از قاعده لطف این است که خداوند حکیم، تمام اموری را که برای وصال انسان به هدف آفرینش لازم است، در اختیار او قرار می دهد، از جمله بعثت پیامبران و نصب وجود امام معصوم و گرنه نقض غرض کرده است. (دقّت کنید)

۲- پاسداری شرایع آسمانی

می دانیم ادیان الهی به هنگام نزول بر قلب پیامبران مانند قطره های آب باران شفاف و زلال و حیاتبخش و جان پرورند؛ اما هنگامی که وارد محیط های آلوده و مغزهای ناتوان یا ناپاک می شوند تدریجاً آلوده می گردند، و خرافات و موهومات بر آن می فرایند، تا آن شفافیت و ظرافت روز اوّل را از دست دهد، در این حال نه جاذبه ای دارد، و نه تأثیر تربیتی چندانی، نه تشنه کامان را سیراب می کند، و نه شکوفه و گل فضیلتی را می رویاند.

این جاست که همیشه باید پیشوایی معصوم به عنوان پاسداری از اصالت مکتب، و خالص بودن برنامه های دینی در کنار آن باشد تا از کجی ها و انحرافات و افکار التقاطی، و نظرات نادرست و بیگانه، و موهومات و خرافات، جلوگیری کند؛ که اگر مذهب و آیین بدون وجود چنین رهبری باشد در مدت بسیار کوتاهی اصالت و خلوص خود را از دست خواهد داد.

به همین دلیل علی(علیه السلام) در یکی از سخنان خود در نهج البلاغه می فرماید:

«اللهم بلی، لا تخلو الارض من قائم لله بحجّه، اما ظاهراً مشهوراً، او خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته»

آری، هرگز روی زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی گردد، خواه ظاهر و آشکار باشد، و یا ترسان و پنهان، تا دلائل الهی و نشانه های روشن او باطل نگردد» (۱).

در حقیقت قلب امام (علیه السلام) از این نظر همانند صندوق های مطمئنی است که اسناد گران بها را همیشه در آن می گذارند، تا از دستبرد دزدان، و حوادث دیگر مصون و محفوظ بماند، و این یکی دیگر از فلسفه های وجود امام (علیه السلام) است.

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۱۴۷.

۳- رهبری سیاسی و اجتماعی امت

بدون شک هیچ جمع و گروهی بدون نظام اجتماعی که در رأس آن رهبری توانا باشد نمی توانند به حیات خود ادامه دهند، و به همین دلیل از قدیمی ترین ایام تا کنون همه اقوام و ملت ها برای خود رهبری برگزیده اند که گاه صالح بوده و در بسیاری از مواقع ناصالح، و بسیار می شده که با استفاده از نیاز امت ها به وجود رهبر، سلاطین سلطه جو با زور و تزویر خود را بر مردم تحمیل می کردند، و زمام امور را به دست می گرفتند... این از یکسو.

از سوی دیگر برای این که انسان بتواند به هدف کمال معنوی خویش نائل گردد باید این راه را نه به تنهایی، بلکه با جماعت و جامعه ببیماید، که نیروی فرد از نظر فکری و جسمی و مادی و معنوی بسیار ناچیز است و نیروی جمع بسیار پر قدرت. ولی جامعه ای لازم است که نظام صحیحی بر آن حاکم باشد، استعداد های انسانی را شکوفا سازد، با کجی ها و انحرافات مبارزه کند، حقوق همه افراد را حفظ نماید، و برای رسیدن به هدف های بزرگ برنامه ریزی و سازماندهی داشته باشد و انگیزه های حرکت را در یک محیط آزاد در کل جامعه بسیج کند.

و از جا که انسان خطا کار قدرت چنین رسالت عظیمی را ندارد، همان گونه که با چشم خود همیشه ناظر انحرافات زمامداران سیاسی دنیا از مسیر صحیح بوده ایم، لازم است پیشوایی معصوم از سوی خداوند بر این امر مهم نظارت کند، و در عین بهره گیری از نیروهای مردمی و اندیشه های دانشمندان جلو انحرافات را بگیرد.

این یکی دیگر از فلسفه های وجود امام است (علیه السلام) و یکی دیگر از شعبه های «قاعده لطف». باز تکرار می کنیم تکلیف مردم در زمان های استثنایی که امام معصوم به عللی غایب گردد نیز روشن شده که به خواست خدا در بحث های حکومت اسلامی مشروحاً از آن سخن خواهیم گفت.

۴- لزوم اتمام حجت

نه تنها دل های آماده باید در پرتو وجود امام (علیه السلام) راهنمایی شده و مسیر خود را به سوی کمال مطلق ادامه دهد، بلکه باید برای آنها که دانسته و عمداً راه خلاف را می پویند اتمام حجت شود، تا اگر وعده کیفری به آنها داده شده است بی دلیل نباشد، و

کسی نتواند ایراد کند که اگر رهبری الهی و آسمانی دست ما را گرفته بود و به سوی حق رهنمون گشته بود هرگز تخلف نمی کردیم.

خلاصه راه عذر بسته شود، دلائل حق به اندازه کافی بیان گردد، به ناآگاهان آگاهی داده شود، و به آگاهان اطمینان خاطر و تقویت اراده.

۵- امام(علیه السلام) واسطه بزرگ فیض الهی است

بسیاری از دانشمندان - به پیروی احادیث اسلامی - وجود پیامبر و

امام(علیه السلام) را در جامعه انسانیت و یا در کل عالم هستی به وجود «قلب» در مجموعه بدن انسان تشبیه می کنند.

می دانیم هنگامی که قلب می تپد خون را به تمام عروق می فرستد، و تمام سلول های بدن را تغذیه می کند.

از آن جا که امام معصوم به صورت یک انسان کامل و پیشرو قافله انسانیت سبب نزول فیض الهی می گردد و هر فرد به مقدار

ارتباطش با پیامبر و امام(علیه السلام) از این فیض بهره می گیرد؛ باید گفت همان گونه که وجود قلب برای انسان ضروری است

وجود این واسطه فیض الهی نیز در کالبد جهان انسانیت ضرورت دارد. (دقت کنید)

اشتباه نشود پیامبر و امام(علیه السلام) از خود چیزی ندارند که به دیگران بدهند هر چه هست از ناحیه خداست، اما همان گونه که

قلب واسطه فیض الهی برای بدن است، پیامبر و امام(علیه السلام) نیز واسطه های فیض خدا برای انسان ها از تمام قشرها و گروه

ها هستند.

۱- نقش امام(علیه السلام) در تکامل معنوی انسان ها چیست؟

۲- نقش امام(علیه السلام) در پاسداری شریعت چگونه است؟

۳- نقش امام(علیه السلام) در مسئله رهبری حکومت و نظام جامعه چگونه می باشد؟

۴- اتمام حجت چه معنی دارد؟ و امام(علیه السلام) چه نقشی در این زمینه دارد؟

۵- واسطه فیض چیست؟ و بهترین تشبیهی که برای پیامبر و امام(علیه السلام) از این نظر می توان کرد کدام است؟

درس سوّم: شرایط و صفات ویژه امام(علیه السلام)

قبل از هر چیز در این بحث توجه به یک نکته ضروری است و آن این که:

از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که «مقام امامت» برترین مقامی است که یک انسان ممکن است به آن برسد، حتی برتر از

مقام «نبوت» و «رسالت» است، زیرا در داستان ابراهیم پیامبر بت شکن(علیه السلام) چنین می خوانیم:

(و اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتهمن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین)؛(۱)

«خداوند ابراهیم را با امور مهمی آزمایش کرد، و او از عهده همه آزمون های الهی برآمد، خداوند به او فرمود تو را به مقام امامت و پیشوایی مردم منصوب کردم، ابراهیم گفت از فرزندانم نیز (علاقه دارم حائز این مقام شوم) فرمود (چنین خواهد شد ولی بدان) عهد امامت هرگز به ستمکاران نمی رسد. (و آنها که آلوده شرک یا گناهی باشند ممکن نیست به این مقام والا برسند».

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

به این ترتیب ابراهیم بعد از پیمودن مرحله نبوت و رسالت و پیروزی در آزمون های مختلف به این مقام ارجمند، مقام پیشوایی ظاهری و باطنی مادی و معنوی مردم ارتقاء یافت.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز علاوه بر مقام نبوت و رسالت دارای مقام امامت و رهبری خلق بود، گروهی از پیامبران دیگر نیز دارای چنین مقامی بودند، این از یک سو.

از سوی دیگر می دانیم شرایط و صفات لازم برای بر عهده گرفتن هر مقام تناسب با وظایف و مسئولیت هایی دارد که شخص باید در آن مقام انجام دهد، یعنی هر قدر مقام والاتر و مسئولیت ها سنگین تر باشد، به همان نسبت شرایط و صفات لازم سنگین تر خواهد بود.

مثلا در اسلام کسی که عهده دار مقام قضاوت و حتی شهادت دادن و امام جماعت بودن می شود باید عادل باشد، جایی که برای ادای یک شهادت یا بر عهده گرفتن حمد و سوره در نماز جماعت، عدالت لازم باشد، پیداست که برای رسیدن به مقام امامت، با آن اهمیت فوق العاده ای که دارد، چه شرایطی معتبر است.

روی هم رفته شرایط زیر در امام (علیه السلام) حتمی است:

۱- معصوم بودن از خطا و گناه

امام (علیه السلام) باید همانند پیامبر دارای مقام عصمت یعنی مصونیت از «گناه» و «اشتباه» باشد، وگرنه نمی تواند رهبر و الگو و نمونه و اسوه مردم باشد و مورد اعتماد جامعه قرار گیرد.

امام (علیه السلام) باید تمام قلب و جان مردم را تسخیر کند، و فرمانش بی چون و چرا قابل قبول باشد، کسی که آلوده گناه است، هرگز ممکن نیست چنین مقبولیتی پیدا کند و از هر نظر مورد اعتماد و اطمینان باشد.

کسی که در کارهای روزانه خود گرفتار اشتباه و خطا می شود چگونه میتوان در کارهای جامعه بر نظرات او تکیه کرد، و بی چون و چرا اجرا نمود؟

بدون شک پیامبر باید معصوم باشد، این شرط در امام (علیه السلام) به دلیلی که در بالا آوردیم نیز لازم است.

این سخن را از طریق دیگری نیز می توان اثبات نمود، و آن این که همان «قاعده لطف» که اصل وجود پیامبر و امام(علیه السلام) بر آن متکی است این صفت را نیز ایجاب می کند، چرا که هدف های وجود پیامبر و امام(علیه السلام) بدون مقام عصمت تأمین نمی شود، و فلسفه هایی را که در درس پیش گفتیم بدون آن ناقص و ناتمام می ماند.

۲- علم سرشار

امام(علیه السلام) همانند پیامبر پناهگاه علمی مردم است. او باید از تمام اصول و فروع دین، از ظاهر و باطن قرآن، از سنت پیامبر و هر چه مربوط به اسلام است به طور کامل آگاه باشد، چرا که او هم حافظ و پاسدار شریعت، و هم رهبر و راهنمای مردم است. کسانی که به هنگام پیش آمدن مسائل پیچیده مشووش می شوند، و یا دست به دامن دیگران دراز می کنند، و علم و دانش آنها جوابگوی نیازهای جامعه اسلامی نیست هرگز نمی توانند مقام امامت و رهبری خلق را بر عهده بگیرند.

خلاصه، امام(علیه السلام) باید آگاه ترین و داناترین مردم نسبت به آیین خدا باشد، و خلأ حاصل از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را از این نظر به سرعت پر کند، و اسلام راستین و خالی از هر گونه انحراف را تداوم بخشد.

۳- شجاعت

امام(علیه السلام) باید شجاع ترین افراد جامعه اسلامی باشد، چرا که بدون شجاعت رهبری امکان پذیر نیست، شجاعت در برابر حوادث سخت و ناگوار، شجاعت در برابر زورمندان و گردنکشان و ظالمان، و شجاعت در برابر دشمنان داخلی و خارجی کشور اسلام.

۴- زهد و وارستگی

می دانیم آنها که اسیر زرق و برق دنیا هستند زود فریب می خورند، و امکان انحرافشان از مسیر حق و عدالت بسیار زیاد است، گاه به وسیله تطمیع و گاه از طریق تهدید این اسیران دنیا را از مسیر اصلی منحرف می سازند.

امام(علیه السلام) باید نسبت به امکانات و مواهب این جهان «امیر» باشد و نه «اسیر».

او باید آزاده و وارسته از هر قید و بند جهان ماده، از قید هوای نفس، از قید مقام و از قید مال و ثروت و جاه باشد، تا نتوان او را فریب داد، و در او نفوذ کرد و او را به تسلیم و سازش کشانید.

۵- جاذبه اخلاقی

قرآن درباره پیامبر(صلی الله علیه وآله) می گوید:

(فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك)؛(۱) «به خاطر رحمت الهی نرم خو و ملایم برای آنها شدی، اگر خشن و سنگدل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می شدند». نه تنها پیامبر(صلی الله علیه وآله) که امام(علیه السلام) و هر رهبر اجتماعی نیازمند به خُلق و خوی جذابی است که مردم را همچون مغناطیس به سوی خود جذب کند.

بدون شک هر گونه خشونت و بدخلقی که مایه پراکندگی و انزجار مردم است برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و امام(علیه السلام) عیب بزرگی است، و آنها از چنین عیبی منزهند، و گرنه بسیاری از فلسفه های وجودی عقیم خواهد ماند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

اینها مهم ترین شرایطی است که علمای بزرگ برای امام(علیه السلام) ذکر کرده اند.

البته غیر از صفات پنجگانه بالا صفات دیگری نیز در امام شرط است؛ اما عمده ترین آنها همان بود که در این جا آوردیم.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- به چه دلیل مقام امامت والاترین مقام یک انسان است؟

۲- آیا پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) و سایر پیامبران اولوالعزم نیز دارای مقام امامت بودند؟

۳- اگر امام(علیه السلام) معصوم نباشد چه مشکلی پیش خواهد آمد؟

۴- چرا در امام(علیه السلام) علم سرشار لازم است؟

۵- به چه دلیل امام(علیه السلام) باید شجاع ترین، زاهدترین و وارسته ترین، و از نظر اخلاقی جذاب ترین مردم بوده باشد؟

درس چهارم: نصب امام(علیه السلام) بر عهده کیست؟

گروهی از مسلمانان (اهل سنت) معتقدند پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) دیده از جهان فرو بست در حالی که جانشینی برای خود نصب نکرده بود و معتقدند این وظیفه بر عهده خود مسلمانان است که پیشوا و رهبری برای خود برگزینند، و از طریق «اجماع مسلمین» که یکی از دلائل شرعی است این کار صورت گیرد.

آنها اضافه می کنند این برنامه انجام شد، نخست خلیفه اول به اجماع امت به خلافت برگزیده شد.

و او نیز شخصاً خلیفه دوم را به عنوان خلیفه معرفی کرد.

و خلیفه دوم نیز شورائی مرکب از شش نفر تعیین نمود تا جانشین او را برگزیند.

این شورا مرکب بود از: علی(علیه السلام)، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص.

این شورا با اکثریت سه نفر یعنی سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن و طلحه به عثمان رأی داد (خلیفه دوم تصریح کرده بود که اگر

سه نفر در یک طرف و سه نفر دیگر در طرف مقابل قرار گیرند آن طرف که عبدالرحمن بن عوف (داماد عثمان) در آن است

برگزیده شود!

در اواخر دوران خلافت عثمان مردم به دلائل مختلفی بر او شوریدند و او بی آن که بتواند جانشینی شخصاً یا از طریق شورا برگزیند کشته شد.

در این هنگام عموم مسلمانان به علی(علیه السلام) روی آوردند و با او به عنوان جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآله) بیعت کردند جز معاویه که فرماندار شام بود، و یقین داشت علی(علیه السلام) او را در پست خود ابقا نخواهد کرد.

و پرچم مخالفت برافراشت، و سرچشمه حوادث شوم و مرگباری در تاریخ اسلام و منجر به ریخته شدن خون گروه عظیمی از بی گناهان شد.

در این جا از نظر روشن شدن بحث های علمی و تاریخی سؤالات زیادی در این زمینه داریم که چند قسمت مهم آن را مطرح می کنیم:

آیا امت می تواند اقدام به نصب جانشین پیامبر کند؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، اگر امامت را به معنی زمامداری ظاهری جامعه مسلمین بدانیم انتخاب زمامدار از طریق مراجعه به آراء مردم کار متداولی است.

ولی اگر امامت را به همان معنی که قبلاً شرح دادیم و از قرآن مجید استفاده کردیم بدانیم بدون شک هیچ کس جز خدا و یا پیامبر (آن هم به الهام الهی) نمی تواند امام و خلیفه را تعیین کند.

زیرا شرط امامت طبق این تفسیر داشتن علم وافر به تمام اصول و

فروع اسلام است. علمی که از منبع آسمانی مایه بگیرد و متکی به علم پیامبر باشد تا بتواند از شریعت اسلام حفاظت کند.

شرط دیگر آن است که امام(علیه السلام) معصوم باشد یعنی از هر گونه خطا و گناه مصونیت الهی داشته باشد، تا بتواند مقام امامت و رهبری معنوی و مادی، ظاهری و باطنی امت را بر عهده گیرد، و همچنین زهد و پارسایی و تقوی و شهامتی که لازمه تصدی این پست مهم است.

تشخیص این شرایط مسلماً جز به وسیله خدا و پیامبر امکان پذیر نیست، اوست که می داند روح عصمت در درون جان چه کسی پرتوافکن است، و اوست که می داند حدّ نصاب علم لازم برای احراز مقام امامت، و زهد و وارستگی و شجاعت و شهامت در چه کسی موجود است.

آنها که نصب امام و خلیفه پیامبر را به دست مردم سپرده اند در حقیقت مفهوم قرآنی امامت را تغییر داده، و محدود به زمامداری معمولی و سامان دادن به امور دنیای مردم دانسته اند، وگرنه شرایط امامت به معنی جامع و کامل تنها به وسیله پروردگار قابل تشخیص است، و اوست که از این صفات با خبر است.

درست همان گونه که شخص پیامبر را نمی توان از طریق آراء مردم برگزید، بلکه باید حتماً از سوی خداوند انتخاب و از طریق معجزات معرفی گردد، زیرا صفات لازم در پیامبر را جز خدا کسی تشخیص نمی دهد.

۲- آیا پیامبر جانشینی برای خود نصب نکرد؟

بدون شک آیین اسلام یک آیین «جهانی» و «جاودانی» است، و طبق صریح آیات قرآن مخصوص به زمان و مکان معینی نمی باشد.

این نیز جای تردید نیست که در زمان وفات پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) این آیین آسمانی از جزیره عربستان فراتر نرفته. از سوی دیگر سیزده سال از عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) در مکه تنها به مبارزه با شرک و بت پرستی گذشت، و ده سال دیگر عمر پیامبر(صلی الله علیه وآله) که از زمان هجرت آغاز شد و دوران شکوفایی اسلام بود نیز بیشتر به «غزوات» و جنگ های تحمیلی دشمنان سپری شد.

گرچه پیامبر(صلی الله علیه وآله) شب و روز به تبلیغ و تعلیم مسائل اسلامی می پرداخت و اسلام نوپا را در تمام ابعاد معرفی می کرد، ولی باز مسلماً تحلیل بسیاری از مسائل اسلامی نیاز به زمان بیشتری داشت، و می بایست شخصی همانند پیامبر(صلی الله علیه وآله) این مسئولیت سنگین را بعد از او بر عهده گیرد.

از همه اینها گذشته پیش بینی وضع آینده، و فراهم آوردن مقدمات تداوم مکتب از مهم ترین اموری است که هر رهبری به آن می اندیشد، و هرگز به خود اجازه نمی دهد که این مسئله اساسی را به دست فراموشی بسپارد.

از اینها که بگذریم پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) برای ساده ترین مسائل زندگی گاه دستوراتی بیان کرده، آیا برای مسئله خلافت و زعامت و امامت مسلمین نباید برنامه ای تعیین کند؟!

مجموع این جهات سه گانه، دلیل روشنی است بر این که پیامبر(صلی الله علیه وآله)حتماً روی مسئله تعیین جانشین اقدام کرده است، و بعداً به خواست خدا نمونه هایی از روایات مسلم اسلامی را در این زمینه خواهیم آورد که این واقعیت منطقی را روشن تر می کند که پیامبر هرگز در طول عمر خود از این مسئله حیاتی غافل نماند هر چند امواج سیاست های خاصی بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) کوشیدند که این مطلب در اذهان مردم وارد کنند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) جانشین تعیین نکرده است.

آیا باورکردنی است که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در غزواتی که چند روزی از مدینه بیرون می رفت (همانند غزوه تبوک) مدینه را خالی نگذارد، و اقدام به تعیین جانشین کند، ولی برای بعد از مرگ خود هیچ اقدامی ننماید، و امت را در میان انبوهی از اختلافات و سرگردانی ها به حال خود رها سازد، و تداوم اسلام را از طریق رهنمود برای آینده به طور کامل تضمین ننماید؟! مسلماً عدم تعیین جانشین خطرات بزرگی برای اسلام نوپا داشت، و عقل و منطق می گوید چنین امری محال است که از پیامبر اسلام سر زند.

آنها که می گویند این کار را ر عهده امت گذارده لااقل باید مدرکی نشان دهند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) به این موضوع تصریح کرده است، در حالی که هیچ گونه مدرکی برای این واگذاری ندارند.

فرض کنیم پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) این امر حیاتی را نادیده گرفته باشد، و مسلمانان خود موظف به این انتخاب بوده باشد، ولی می دانیم «اجماع» به معنی اتفاق مسلمین است، و هرگز چنین اتفاقی در مورد خلافت خلیفه اول حاصل نشد، تنها جمعی از صحابه که در مدینه بودند، بر این کار تصمیم گرفتند، مردم سایر بلاد اسلام هرگز در این تصمیم گیری مشارکت نداشتند، و در خود مدینه نیز علی(علیه السلام) و گروه عظیمی از بنی هاشم در این تصمیم هیچ گونه دخالتی نداشتند، بنابراین چنین اجماعی قابل قبول نیست.

وانگهی اگر این روش صحیح باشد چرا «خلیفه اول» در مورد انتخاب جانشین خود چنین نکرد؟

چرا شخصاً جانشین خود را برگزید؟ اگر تعیین یک نفر کافی است پیامبر(صلی الله علیه وآله) از همه اولی بود که این کار را بکند، و اگر بیعت بعدی مردم این مشکل را حل کند در مورد پیامبر بهتر حل می کند.

از این گذشته مشکل سوم در مورد خلیفه سوم پیش می آید که چرا خلیفه دوم هم روشی را که خلیفه اول با آن انتخاب شده بود کنار گذاشت و هم سنتی را که خودش با آن روی کار آمده بود شکست یعنی نه به سراغ اجماع رفت و نه تعیین فردی بلکه شورای کذائی را مأمور این کار نمود.

اصولاً اگر «شورا» صحیح است چرا محدود به شش نفر باشد؟ و رأی سه نفر از شش نفر کافی باشد؟

اینها سؤالاتی است که برای هر محققى در تاریخ اسلام پیدا می شود و بی جواب بودن این سؤالات دلیل بر این است که راه نصب امام اینها نبوده است.

۴- علی(علیه السلام) از همه لایق تر بود

فرض می کنیم پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) کسی را به جانشینی خود معرفی نکرده، باز فرض می کنیم این امر بر عهده مردم بوده، ولی آیا می توان به هنگام انتخاب کردن کسی را که از نظر علم و تقوی و امتیازات دیگر بر همه برتری دارد کنار گذاشت و به سراغ کسانی رفت که در مراحل بعد از او هستند؟!

گروه عظیمی از دانشمندان اسلام حتی از اهل تسنن صریحاً نوشته اند که علی(علیه السلام)نسبت به مسائل اسلامی از همه آگاه تر بود، و روایات و آثاری که از آن حضرت باقی مانده شاهد گویای این واقعیت است، تاریخ اسلام می گوید او پناهگاه امت در همه مشکلات علمی بود، و حتی اگر از خلفای دیگر مسائل مشکل و پیچیده را سؤال می کردند، به علی(علیه السلام) ارجاع می دادند.

شجاعت و شهامت، تقوی و زهد و صفات برجسته دیگر او از همه برتر بود، بنابراین به فرض که باید مردم کسی را برای این

منصب برگزینند علی(علیه السلام) از همه لایق تر و شایسته تر بود (البته این بحث ها مدارک بسیار وسیع و گسترده ای دارد که

این مختصر جای آن نیست).

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چرا مردم نمی توانند امام و خلیفه پیامبر را برگزینند؟

۲- آیا عقل و منطق می گوید پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای خود جانشین تعیین کرد یا نه؟

۳- طرز گزینش خلفای سه گانه نخستین چگونه بود؟

۴- آیا طرق انتخاب آنان منطبق بر موازین علمی و اسلامی بود؟

۵- به چه دلیلی علی(علیه السلام) از همه لایق تر بود؟

درس پنجم: قرآن و امامت

قرآن این بزرگ کتاب آسمانی ما بهترین راهگشا در همه چیز، و در مسئله امامت است، و آن را از ابعاد مختلفی مورد بررسی قرار داده است.

۱- قرآن امامت را از سوی خدا می شمرد:

همان گونه که در داستان ابراهیم(علیه السلام) قهرمان بت شکن در بحث های گذشته خواندیم قرآن مرحله امامت و پیشوایی ابراهیم(علیه السلام) را بعد از نیل به مقام نبوت و رسالت و انجام امتحانات بزرگ می شمرد، و در سوره بقره، آیه ۱۲۴ می گوید: (و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما)؛ «خداوند ابراهیم را آزمایش های بزرگی کرد، هنگامی که از عهده آزمایش ها به خوبی برآمد، فرمود من تو را امام و پیشوای خلق قرار دادم»

قرائن قرآنی و تاریخی مختلف نشان می دهد که رسیدن به این مقام بعد از مبارزه با بت پرستان بابل، و هجرت ابراهیم به شام، و ساختن خانه کعبه و بردن فرزندش اسماعیل به قربانگاه بوده است.

جایی که نبوت و رسالت باید از طرف خدا تعیین گردد، مقام امامت و رهبری همه جانبه خلق که اوج تکامل رهبری است به طریق اولی باید از سوی خدا تعیین گردد، و این چیزی نیست که ممکن باشد به انتخاب مردم صورت گیرد.

وانگهی خود قرآن در همین جا چنین تعبیر می کند: (انّی جاعلک للناس اماما)؛ «من تو را امام و پیشوا قرار دادم.

همان گونه که در سوره انبیاء آیه ۷۳ نیز درباره جمعی از پیامبران بزرگ خدا ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب می گوید: (و جعلنا هم ائمة یمهدون بأمرا)؛ «ما آنها را امامان قرار دادیم که به فرمان ما مقام هدایت را بر عهده داشتند».

شبهه این تعبیر در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود که نشان می دهد این منصب الهی به وسیله خداوند باید تعیین گردد. از این گذشته هنگامی که در دنباله همان آیه مربوط به امامت ابراهیم(علیه السلام) می خوانیم که او تقاضای این منصب را برای

جمعی از فرزندان و نسل آینده خود کرد، این پاسخ را شنید که (لا ینال عهدی الظالمین) اشاره به این که دعای تو مستجاب شد اما آنهایی که مرتکب ظلمی شده اند از میان فرزندان تو هرگز به این مقام والا نمی رسند.

با توجه به این که «ظالم» از نظر لغت، و همچنین منطق قرآن، معنی گسترده ای دارد که همه گناهان اعم از شرک آشکار و مخفی و هر گونه ظلم بر خویشان و دیگران را شامل می شود، و با توجه به این که آگاهی از این امر به طور کامل جز برای خدا ممکن نیست چرا که تنها خدا از نیات مردم و باطن آنها آگاه است، روشن می گردد که تعیین این مقام تنها به دست خداست.

۲- آیه تبلیغ

در سوره مائده ، آیه ۶۷ چنین می خوانیم:

(یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلّغ رسالتک و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین)؛ «ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان، و اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده ای، و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند».

لحن این آیه نشان می دهد که سخن از مأموریت سنگینی می گوید که بر دوش پیامبر(صلی الله علیه وآله) قرار داشته، و نگرانی های خاصی از هر سو آن را گرفته بوده است، رسالتی که ممکن بوده با مخالفت هایی از سوی گروهی از مردم روبه رو شود، لذا آیه مؤکداً به پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمان ابلاغ آن می دهد، و در برابر خطرات احتمالی و نگرانی ها به او اطمینان خاطر می بخشد.

این مسئله مهم مسلماً مربوط به توحید و شرک یا مبارزه با دشمنانی از یهود و منافقان و غیر آنها نبوده، چرا که تا آن زمان (هنگام نزول سوره مائده) این مسئله کاملاً حل شده بود.

ابلاغ احکام ساده اسلامی نیز دارای چنین نگرانی و اهمیتی نبوده،

چرا که طبق ظاهر آیه فوق حکمی بوده هم سنگ و هموزن رسالت که اگر ابلاغ نمی شد حق رسالت ادا نشده بود. آیا چیزی جز مسئله جانشینی و خلافت پیامبر می تواند باشد؟ به خصوص این که آیه در اواخر عمر پیامبر نازل شده است، و تناسب با مسئله خلافت دارد، که تداوم مسئله نبوت و رسالت پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است.

علاوه بر این روایات زیادی از جمیع کثیری از صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) از جمله زید بن ارقم، ابوسعید خدری، ابن عباس، جابر بن عبدالله انصاری، ابوهریره، حذیفه و ابن مسعود نقل شده که بعضی از این روایات به یازده طریق به ما رسیده و گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت اعم از مفسران و محدثان و مورخان، آنها را نقل کرده اند که آیه فوق درباره علی(علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل شده است.(۱)

ماجرای «غدیر» را به خواست خدا بعداً در بحث «روایات و سنت» ذکر خواهیم کرد، ولی در این جا همین اندازه یادآور می شویم که این آیه نشانه روشنی است بر این که پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) موظف بوده که به هنگام بازگشت از آخرین حج و در اواخر عمرش علی(علیه السلام) را رسماً به جانشینی خود نصب کرده و به عموم مسلمانان معرفی کند.

۱. برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب «احقاق الحق» و «الغدیر» و «المراجعات» و «دلائل الصدق» مراجعه نمایید.

۳- آیه اطاعت اولوالامر

در آیه سوره نساء، آیه ۵۹ می خوانیم: (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر را».

در اینجا اطاعت «اولوالامر» بدون هیچ گونه قید و شرط در کنار اطاعت خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) قرار گرفته است.

آیا منظور از «اولوالامر» زمامداران و حکام در هر زمان و هر محیط هستند؟ و فی المثل مسلمانان هر کشوری در عصر ما موظفند مطیع بی قید و شرط زمامدارانشان باشند؟ (آن گونه که جمعی از مفسران اهل سنت گفته اند).

آیا منظور از آن پیروی از زمامداران است مشروط به این که حکمشان بر خلاف احکام اسلام نباشد؟ این نیز با مطلق بودن آیه سازگار نیست.

و آیا منظور خصوص صحابه پیامبر(صلی الله علیه و آله) است؟ این احتمال نیز با مفهوم گسترده ای که آیه برای هر عصر و زمان دارد سازگار نمی باشد.

بنابراین به وضوح می فهمیم که منظور از آن پیشوای معصومی است که در هر عصر و زمان وجود دارد که اطاعتش بی قید و شرط واجب، و فرمائش همچون فرمان خدا و پیامبر لازم الاجرا است.

احادیث متعددی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و «اولوالامر» را تطبیق بر علی(علیه السلام) یا ائمه معصومین کرده است گواه دیگر این مدعا است. (۱)

۴- آیه ولایت

در سوره مائده آیه ۵۵ می خوانیم: (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون)؛ «ولی و رهبر شما تنها خدا است و پیامبرش و آنها که ایمان آورده و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند».

قرآن با توجه به کلمه «انما» که در لغت عرب برای انحصار است ولی و سرپرست مسلمانان را در سه کس خلاصه می کند: «خدا، پیامبر و کسانی که ایمان آوردند و در حال رکوع زکات می دهند».

شک نیست که منظور از «ولایت» دوستی مسلمانان با یکدیگر نیست، چرا که دوستی همگانی احتیاج به این قید و شرط ندارد همه مسلمانان با هم دوست و برادرند هر چند در حال رکوع زکاتی نپردازند، بنابراین «ولایت» در اینجا به همان معنی سرپرستی و

رهبری مادی و معنوی است، به خصوص این که در ردیف «ولایت خدا» و «ولایت پیامبر» قرار گرفته است.

این نکته نیز روشن است که آیه فوق با اوصافی که در آن آمده اشاره

۱. برای آگاهی بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۳۵ مراجعه شود.

به شخص معینی می کند که در حال رکوع زکات پرداخته است، وگرنه لزومی ندارد که انسان به هنگام رکوع نماز زکات خود را بپردازد، این در حقیقت یک نشانه است نه یک توصیف.

مجموع این قرائن نشان می دهد که آیه فوق اشاره پرمعنایی به داستان معروف علی(علیه السلام) است که حضرت مشغول رکوع نماز بود، مستمندی در مسجد پیامبر(صلی الله علیه وآله) تقاضای کمک کرد، کسی جواب مساعد به او نداد، در همان حال علی(علیه السلام) با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد، شخص نیازمند نزدیک آمد و انگشتی پرارزشی که در دست آن حضرت بود بیرون آورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) با گوشه چشم جریان را مشاهده می کرد، بعد از نماز سر به آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوند! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی، و کارها را بر او آسان کنی، و گره از زبانش بگشائی، و هارون برادرش را وزیر و یورش قرار دهی... خداوند! من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه مرا گشاده دار، و کارها را بر من آسان کن، از خاندانم علی را وزیر من فرما تا به وسیله او پشتم قوی و محکم گردد...».

هنوز دعای پیامبر(صلی الله علیه وآله) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و آیه فوق را با خود آورد.

جالب این که بسیاری از مفسران بزرگ اهل سنت و مورخان و محدثان آنان نزول این آیه را درباره علی(علیه السلام) نقل کرده اند و گروهی از صحابه پیامبر(صلی الله علیه وآله) که متجاوز از ده نفر می شوند شخصاً از پیامبر(صلی الله علیه وآله) این حدیث را آورده اند. (۱)

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس المراجعات مراجعه شود.

آیات در زمینه ولایت فراوان است، ما فقط به چهار آیه فوق در این مختصر قناعت می کنیم.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- نصب و تعیین امام از نظر قرآن به دست کیست؟

۲- آیه تبلیغ در چه شرایطی نازل شد و محتوای آن چیست؟

۳- اطاعت بی قید و شرط درباره چه کسانی معقول است؟

۴- به چه دلیل آیه «انما ولیکم الله...» اشاره به رهبری و امامت دارد؟

۵- از مجموع آیات قرآن در زمینه مسئله ولایت چه مسائلی را می توان استفاده کرد؟

درس ششم: امامت در سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

به هنگام مطالعه کتب احادیث اسلامی مخصوصاً منابع برادران اهل سنت انسان به انبوهی از احادیث پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) برخورد می کند که به روشنی مقام امامت و خلافت علی(علیه السلام) را اثبات می کند.

انسان غرق تعجب می شود که با این همه احادیث در این مسئله دیگر جای تردید باقی نمی ماند، تا چه رسد به این که گروهی بخواهند راهی غیر از راه اهل بیت را برگزینند.

این احادیث که بعضی صدها سند دارد (مانند حدیث غدیر) و بعضی ده ها سند، و در ده ها کتاب معروف اسلامی نقل شده، آنچنان روشن است که اگر گفتوگوهای این و آن را نادیده بگیریم و تقلید را کنار بگذاریم مسئله چنان برای ما روشن خواهد بود که نیازی به دلیل دیگر نمی بینیم.

به عنوان نمونه چند حدیث معروف از انبوه این احادیث را در این جا یادآور می شویم، و برای آنها که مایلند مطالعات بیشتری در این زمینه داشته باشند منابعی را معرفی می کنیم تا به آن مراجعه نمایند. (۱)

۱- حدیث غدیر

بسیاری از مورخان اسلامی نوشته اند که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در آخرین سال عمرش مراسم حج را بجا آورد، و پس از انجام آن با انبوه عظیمی از یاران قدیم و جدید و مسلمانان شیفته ای که از تمام نقاط حجاز برای انجام این مراسم به او پیوسته بودند به هنگام بازگشت از مکه به سرزمین «جحفه» در میان مکه و مدینه، و سپس به بیابان خشک و سوزان «غدیر خم» که در حقیقت چهارراهی بود که مردم حجاز را از هم جدا می کرد، رسیدند.

پیش از آن که مسلمانانی که به نقاط مختلف حجاز می رفتند از هم جدا شوند پیامبر دستور توقف به همراهان داد، آنها که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت شدند، و عقب افتادگان نیز به قافله رسیدند، هوا بسیار داغ و سوزان بود، و سایبانی در صحرا به چشم نمی خورد، مسلمانان نماز ظهر را با پیامبر (صلی الله علیه وآله) ادا کردند، هنگامی که تصمیم داشتند به خیمه های خود پناه برند، پیامبر به آنها اطلاع داد، همه باید برای شنیدن یک پیام تازه و مهم الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد آماده شوند.

۱. برای توضیح بیشتر به ترجمه کتاب های: المراجعات و ترجمه الغدیر، و «نوید امن و امان» مراجعه فرمایید.

منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر فراز آن قرار گرفت، و بعد از حمد و ثنای الهی مردم را مخاطب ساخته چنین فرمود:

من به زودی دعوت خدا را اجابت کرده از میان شما می روم، من مسئولم، شما هم مسئولید شما درباره من چگونه شهادت می دهید؟

مردم صدا بلند کردند و گفتند: «نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیراً؛ «ما گواهی می دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی، و شرط خیرخواهی را انجام دادی، و نهایت تلاش را در راه هدایت ما نمودی، خدا تو را جزای خیر دهد».

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز می دهید؟ همه گفتند: آری گواهی می دهیم، فرمود: خداوندا گواه باش...».

بار دیگر فرمود: «ای مردم! آیا صدای مرا می شنوید؟ گفتند: آری، و به دنبال آن سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت، و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: اکنون بگویید با این دو چیز گرانیامیه و گرانبدر که در میان شما به یادگار می گذارم چه خواهید کرد؟

کسی از میان جمعیت صدا زد کدام دو چیز گرانیامیه یا رسول الله؟

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «اول «ثقل اکبر»، «کتاب خدا قرآن» است، دست از دامن آن بردارید تا گمراه نشوید، دومین یادگار گران قدر من خاندان منند، و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از من جدا نشوند تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد!».

ناگهان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به اطراف خود نگاه کرد، کسی را جستجو می نمود، و همین که چشمش به علی(علیه السلام) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند. در این جا صدای پیامبر رساتر و بلندتر شد و فرمود: «ایها الناس! من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟؛ چه کسی از همه مردم نسبت به مؤمنین از خود آنها سزاوارتر است؟»

گفتند: خدا و پیامبر داناترند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خدا مولا و رهبر من است، و من مولا و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم»، سپس افزود: «فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم علی مولا و رهبر اوست».

این سخن را سه بار تکرار کرد، و به گفته بعضی از راویان حدیث چهار بار، سپس سر به آسمان بلند کرد و گفت: «اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله، و ادر الحق معه حیث دار!»؛

خداوندا دوستان او را دوست دار، و دشمنانش را دشمن دار، محبوب دار آن کس که او را محبوب دارد، و مبعوض دار آن کس که کینه او به دل گیرد، یارانش را یاری کن، و ترک کنندگان یاریش را محروم ساز، حق را همراه او بدار، و او را همراه حق».

سپس فرمود: «همه حاضران به غائبان این خبر را برسانند».

هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که جبرئیل، امین وحی خدا را نازل گشت و این آیه را بر پیامبر فروخواند (الیوم اکملت

لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...);

«امروز آیین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم!»

در این هنگام پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «الله اکبر، الله اکبر، علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالته و الولاية لعلی من بعدی؛ خدا را تکبیر می گویم، خدا را تکبیر می گویم، بر این که آیین خود را کامل و نعمت خویش را بر ما تمام کرد، و رضایت خود را به رسالت من، و ولایت علی پس از من، اعلام داشت».

در این هنگام شور و غوغایی در میان مردم افتاد، و همگان علی(علیه السلام) را به این مقام تبریک گفتند از جمله ابوبکر و عمر این جمله را در حضور جمعیت به علی(علیه السلام) گفتند: «بخ بخ لک یابن ابیطالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنه؛ آفرین بر تو، آفرین بر تو، ای فرزند ابوطالب تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی...!»

حدیث فوق را با عبارات مختلف گاهی مفصل و گاهی بسیار فشرده و کوتاه، گروه عظیمی از علماء و دانشمندان اسلام در کتب خود آورده اند، و این حدیث از احادیث متواتری است که احدی نمی تواند در صدور آن از پیامبر(صلی الله علیه وآله) تردید داشته باشد، تا آن جا که نویسنده محقق «علامه امینی» در کتاب معروف الغدیر این حدیث را از صد و ده نفر از صحابه و یاران پیامبر(صلی الله علیه وآله) و از سیصد و شصت دانشمند و کتاب معروف اسلامی، نقل کرده است، و در غالب کتب تفسیر و تاریخ و حدیث برادران اهل سنت آمده است، حتی گروه عظیمی از علمای اسلام کتاب مستقل درباره خصوص این حدیث نگاشته اند، از جمله مرحوم علامه امینی که خود کتاب مستقل بسیار پرمایه و کم نظیری در این باره نوشته، نام بیست و شش تن از علمای اسلام را که درباره حدیث غدیر «کتاب جداگانه» نوشته اند نام برده است.

جمعی از کسانی که سند حدیث را غیر قابل انکار دیده اند سعی داشته اند در دلالت آن در مسئله امامت و خلافت تردید کنند، و مولا را در اینجا تنها به معنی «دوست» تفسیر کنند، در حالی که دقت در مضمون حدیث، و شرایط زمانی و مکانی آن و قرائن دیگر به خوبی گواهی می دهد که هدف از آن چیزی جز مسئله امامت و ولایت به معنی رهبری همه جانبه خلق نبوده است:

الف - آیه تبلیغ که در بحث گذشته آوردیم و قبل از این ماجرا نازل شده، با آن لحن تند و داغ و قرائنی که در آن بود به خوبی گواهی می دهد که سخن از دوستی و صداقت معمولی نبوده، چرا که این امر جای نگرانی نبود و این همه اهمیت و تأکید لازم نداشت، همچنین آیه «اکمال دین» که بعد از آن نازل شده گواه بر این است که مسئله فوق العاده مهمی همچون مسئله رهبری و جانشینی پیامبر(صلی الله علیه وآله) مطرح بوده است.

ب - طرز پیاده شدن حدیث با آن همه مقدمات در آن بیابان سوزان با آن خطبه مفصل و با اقرار گرفتن از مردم و در آن شرایط حساس زمانی و مکانی همه دلیل بر مدعای ماست.

ج - تبریک هایی که از ناحیه گروه ها و اشخاص مختلف به علی(علیه السلام) گفته شد و نیز اشعاری که شعرا در همان روز و بعد از آن سرودند، همه بیانگر این واقعیت است که سخن از نصب علی(علیه السلام) به مقام والای امامت و ولایت بوده و نه چیز دیگر.

۱- داستان غدیر را شرح دهید.

۲- حدیث غدیر با چند سند از پیامبر(صلی الله علیه وآله) و در چند کتاب معروف اسلامی نقل شده؟

۳- چرا «مولا» در حدیث غدیر به معنی رهبر و امام است نه به معنی دوست؟

۴- پیامبر(صلی الله علیه وآله) چه دعایی بعد از ماجرای غدیر در حق علی(علیه السلام) فرمود؟

۵- «غدیر» و «جحفه» کجاست؟

درس هفتم: حدیث منزلت و حدیث یوم الدار

حدیث «منزله» از بسیاری از مفسران بزرگ شیعه و اهل سنت در ذیل آیه ۱۴۲ سوره اعراف که از رفتن موسی(علیه السلام) به

مدت ۴۰ شب به وعده گاه پروردگار و جانشین شدن هارون از او سخن می گوید، نقل کرده اند.

حدیث چنین است: پیامبر(صلی الله علیه وآله) به سوی میدان تبوک حرکت کرد (تبوک نقطه ای بود در شمال جزیره عرب و هم

مرز با قلمرو امپراطوری روم شرقی) به پیامبر خبر داده بودند که امپراطوری روم شرقی لشکر عظیمی فراهم کرده تا به حجاز و مکه

و مدینه حمله کند، و پیش از آن که انقلاب اسلامی با برنامه خاص انسانی و آزادی خواهی به آن منطقه صادر شود، آن را در نطفه

خفه سازد. پیامبر(صلی الله علیه وآله) با لشکر عظیمی عازم تبوک شد و علی(علیه السلام) را به جای خود قرار داد.

علی(علیه السلام) عرض کرد: آیا مرا در میان کودکان و زنان می گذاری؟ (و اجازه نمی دهی با تو به میدان جهاد بیایم و در این

افتخار بزرگ شرکت جویم؟)

پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «الا ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الا انه

لیس نبی بعدی؟ آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد

بود؟».

عبارت بالا در مشهورترین کتب حدیث اهل سنت، یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم، نقل شده است، با این تفاوت که در صحیح

بخاری تمام حدیث آمده، و در صحیح مسلم یک بار تمام حدیث و یک بار تنها جمله «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا

نبی بعدی» به صورت یک کلمه کلی و عام ذکر شده است.(۱)

در بسیاری از کتب اهل سنت از جمله «سنن ابن ماجه»، «سنن ترمذی»، «مسند احمد» و کتب فراوان دیگر نقل شده است، و

راویان حدیث از صحابه بیش از «بیست نفر» می باشند، از جمله: «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوسعید خدری» و «عبدالله بن

مسعود» و «معاویه» می باشند.

ابوبکر بغدادی در «تاریخ بغداد» از عمر بن خطاب چنین نقل می‌کند: مردی را دید که به علی(علیه السلام) ناسزا می‌گوید، عمر گفت: من فکر می‌کنم که تو مرد منافقی باشی زیرا از پیامبر(صلی الله علیه وآله) شنیدم که فرمود: «انما علیّ منی بمنزلۀ هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی؛ علی نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است جز این که پیامبری بعد از من نیست».(۲)

۱. صحیح بخاری، جزء ۶، ص ۳ و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۴ و ج ۴، ص ۱۸۷.

۲. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۵۲.

قابل توجه این که از منابع معتبر حدیث استفاده می‌شود که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) این سخن را تنها در داستان جنگ «تبوک» نفرمود، بلکه در هفت مورد مختلف بازگو نمود که دلیل بر عمومیت مفهوم آن است.

۱- در «یوم المواخات اول مکّه» یعنی روزی که پیمان برادری در مکّه میان یارانش بست، علی(علیه السلام) را در این پیمان، برای خودش انتخاب نمود، و همین جمله را تکرار فرمود.

در «یوم المواخات دوم» که همین پیمان برادری میان مهاجران و انصار تکرار شدن این جریان تکرار گردید و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) حدیث منزلت را بار دیگر بیان فرمود.

در آن روز که پیامبر دستور داد درهای خانه‌هایی که به مسجد بزرگ رسول خدا باز می‌شد بسته شود، و تنها در خانه علی(علیه السلام) را باز گذارد، همین جمله را تکرار فرمود.

همچنین در غزوه «تبوک» و سه مورد دیگر که مدارک آن تمام در کتب اهل سنت آمده است، بنابراین نه از نظر سند جایی برای تردید در حدیث منزلت باقی می‌ماند و نه از نظر عمومیت مفهوم آن.

محتوای حدیث منزلت

اگر با بی نظری حدیث فوق را بررسی کنیم و از پیش داوری‌ها خود را برکنار داریم از این حدیث می‌توان استفاده کرد که تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی در میان بنی اسرائیل داشت، جز نبوت، علی(علیه السلام) دارا بوده است، چرا که هیچ‌گونه قید و شرط دیگری در حدیث وجود ندارد.

بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم:

۱- علی(علیه السلام) افضل امت بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود (چون هارون دارای چنین مقامی بود).

۲- علی(علیه السلام) وزیر پیامبر(صلی الله علیه وآله) و معاون خاص او، و شریک در برنامه رهبریش بود، زیرا قرآن همه این مناصب را برای هارون اثبات کرده است(۱).

۳- علی(علیه السلام) جانشین و خلیفه پیامبر(صلی الله علیه وآله) بود و با وجود او شخص دیگری نمی‌توانست عهده دار این مقام شود همان‌گونه که هارون چنین مقامی را نسبت به موسی داشت.

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده پیامبر(صلی الله علیه وآله) در سال سوّم بعثت مأمور شد که دعوت مخفیانه خود را در مورد اسلام آشکار سازد، چنان که در سوره حجر، آیه ۹۴ آمده است: و انذر عشیرتک الاقربین؛ «بستگان نزدیک خود را انذار کن». پیامبر(صلی الله علیه وآله) بستگان نزدیکش را به خانه عمویش ابوطالب دعوت کرد، بعد از صرف غذا چنین فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند، هیچ کس را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من

۱. (سوره طه، آیات ۲۹ تا ۳۲).

آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام، و خداوند به من دستور داده است شما را به این آیین دعوت کنم، کدام یک از شما مرا یاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟».

هیچ کس تمایلی به این امر نشان نداد، جز علی(علیه السلام) که از همه کوچک تر بود برخاست و عرض کرد: «ای رسول خدا! من در این راه یار و یاور توأم»، پیامبر(صلی الله علیه وآله) دست برگردن علی(علیه السلام) نهاد و فرمود: «ان هذا اخی و وصی و خلیفتی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوه؛ این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.» ولی آن قوم گمراه نه تنها پذیرا نشدند، بلکه به سخریه نیز پرداختند.

حدیث بالا که به حدیث «یوم الدار» (روز دعوت در خانه) معروف است به قدر کافی گویاست، و از نظر سند بسیاری از دانشمندان اهل سنت همچون ابن ابی جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابونعیم، بیهقی، ثعلبی، طبری، ابن اثیر، ابوالفداء، و گروه دیگر آن را نقل کرده اند. (۱)

هرگاه حدیث فوق را نیز با بی نظری بررسی کنیم حقایق مربوط به ولایت و خلافت علی(علیه السلام) برای ما روشن تر می شود چرا که صراحت در مسئله خلافت و ولایت دارد.

۱. برای آگاهی بیشتر به کتاب المراجعات، ص ۱۳۰ به بعد و کتاب احقاق الحق، ج ۴، ص ۶۲ به بعد مراجعه شود.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- حدیث منزلت چیست؟ و در چند مورد صادر شده است؟

۲- محتوای حدیث منزلت چه مقاماتی را برای علی(علیه السلام) ثابت می کند؟

۳- هارون، طبق نصوص قرآنی، چه موقعیتی نسبت به موسی داشت؟

۴- حدیث منزلت را کدام دانشمندان نقل کرده اند؟

۵- حدیث یوم الدار و محتوی و سند و نتیجه آن را بازگو کنید.

یکی از احادیث معروف و مشهور میان علمای سنت و شیعه «حدیث ثقلین» است.

این حدیث را گروه عظیمی از صحابه، بلاواسطه از پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند، و بعضی از علمای بزرگ راویان حدیث را بالغ بر سی تن از صحابه می دانند. (۱)

گروه کثیری از مفسران و محدثان و مورخان آن را در کتب خود آورده اند، و روی هم رفته در تواتر این حدیث نمی توان تردید کرد.

عالم بزرگوار سید هاشم بحرانی در کتاب «غایة المرام» این حدیث را با ۳۹ سند از دانشمندان اهل سنت و با ۸۰ سند از علمای شیعه نقل کرده است، و میرحامد حسین هندی عالم بزرگوار دیگر تحقیق و تتبع بیشتری در این زمینه به عمل آورده، و از حدود ۲۰۰ نفر از علمای اهل

۱. سیره حلی، ج ۳۳، ص ۳۰۸.

سنت این حدیث را نقل کرده و تحقیقات خود را پیرامون این حدیث در ۶ جلد کتاب بزرگ جمع آوری کرده است!

از جمله افراد مشهوری که آن را نقل کرده اند: ابوسعید خدری، ابوذر غفاری، زید بن ارقم، زید بن ثابت، ابورافع، جبیر بن مطعم، خدیفه، ضمیره اسلمی، جابر بن عبدالله انصاری و ام سلمه را می توان نام برد.

اصل حدیث به گفته ابوذر غفاری چنین است: «او در حالی که در خانه کعبه را گرفته بود رو به سوی مردم کرده چنین می گفت من از پیامبر می شنیدم که می فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و انهما لن تفترقا حتی یردّا علی الحوض!، «من در میان شما دو یادگار گرانبها می گذارم: قرآن و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند، تا هنگامی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید و ببینید چگونه سفارش مرا درباره این دو رعایت می کنید؟» (۱)

این روایت در معتبرترین منابع اهل سنت از قبیل «صحیح ترمذی» و «نسائی» و «مسند احمد» و «کنز العمال» و «مستدرک حاکم» و غیر آن نقل شده است.

در بسیاری از متون روایت تعبیر به «ثقلین» (دو چیز گرانمایه) و در بعضی تعبیر به «خلیفین» (دو جانشین) آمده است. که از نظر مفهوم چندان تفاوتی با هم ندارد.

جالب توجه این که: از احادیث مختلف اسلامی استفاده می شود که

۱. نقل از جامع ترمذی، طبق نقل ینابیع الموده، ص ۳۷.

این روایت را پیامبر(صلی الله علیه وآله) در موارد مختلف به مردم گوشزد کرده است:

در حدیث «جابر بن عبدالله انصاری» می خوانیم که در سفر «حج» روز عرفه فرمود.

در حدیث «عبدالله بن حنطب» می خوانیم که در سرزمین «جحفه» (محلی است میان مکه و مدینه که بعضی از حاجیان از آن جا احرام می بندند) بیان کرد.

در حدیث «ام سلمه» می خوانیم که آن را در غدیر خم فرمود.

در پاره ای از احادیث آمده که در آخرین روزهای عمر مبارکش در بستر بیماری بیان کرد.

و در حدیثی دارد روی منبر، در مدینه بیان فرموده (۱).

حتی طبق روایتی که دانشمند معروف اهل سنت «ابن حجر» در کتاب «صواعق المحرقة» از پیامبر نقل می کند می خوانیم: پیامبر

گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) بعد از بیان این حدیث دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود: «این علی با قرآن است و قرآن با

علی، از هم جدا نمی شوند تا در کنار کوثر بر من وارد گردند» (۲).

و به این ترتیب روشن می شود که پیامبر (صلی الله علیه وآله) به عنوان یک اصل اساسی روی این مسئله بارها تکیه و تأکید داشته

است، و از هر فرصتی برای بیان این حقیقت سرنوشت ساز استفاده می کرده تا هرگز به دست فراموشی سپرده نشود.

۱. المراجعات، ص ۴۲.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۷۵.

محتوای حدیث ثقلین

در این جا چند نکته قابل ملاحظه است:

۱- معرفی قرآن و عترت به عنوان «دو خلیفه» یا «دو چیز گرانبه» دلیل روشنی است بر این که مسلمانان باید هرگز دست از

این دو برندارند، مخصوصاً با این قید که در بسیاری از روایات آمده که می فرماید: «اگر این دو را رها نکنید هرگز گمراه نخواهید

شد.» این حقیقت به صورت مؤکدتری ثابت می شود.

۲- قرار گرفتن قرآن در کنار عترت و عترت در کنار قرآن دلیل بر این است که همان گونه که قرآن هرگز دستخوش انحراف

نخواهد شد، و از هر گونه خطا مصون و محفوظ است عترت و خاندان پیامبر نیز دارای مقام عصمت می باشد.

۳- در بعضی از این روایات تصریح شده که من در روز قیامت از شما درباره طرز رفتارتان با این دو یادگار بزرگ بازخواست می کنم

که بینم عملکرد شما چگونه بوده است؟

۴- بدون شک «عترت و اهل بیت» را هر گونه تفسیر کنیم (علیه السلام) از بارزترین مصداق های آن است، و به حکم روایات

متعددی، او هرگز از قرآن جدا نشد و قرآن نیز از او جدا نگردید.

علاوه بر این، در روایات متعددی می خوانیم که به هنگام نزول آیه «مباهله» پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) علی و فاطمه و حسن

و حسین (علیهم السلام) را صدا زد و فرمود: «اینها اهل بیت منند» (۱).

۵- گرچه مسائل مربوط به قیامت برای ما که در چهار دیوار این جهان محصور هستیم دقیقاً روشن نیست، ولی به گونه ای که از روایات استفاده می شود منظور از «حوض کوثر» نهر مخصوصی است در بهشت با مزایای بسیار، که ویژه مؤمنان راستین و مخصوص پیامبر و ائمه اهل بیت و پیروان مکتب آنهاست.

از مجموع آنچه گفتیم روشن می شود که مرجع امت و رهبر مسلمین بعد از پیامبر علی(علیه السلام) و بعد از او نیز امامانی از این خاندان است.

حدیث سفینه نوح

از تعبیرات جالبی که از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) در کتاب های اهل سنت و شیعه نقل شده چیزی است که در حدیث معروف «سفینه نوح» آمده است.

در این حدیث ابوذری می گوید: پیامبر(صلی الله علیه وآله) چنین فرمود: «الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح، من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق!»؛ خاندان و اهل بیت من همچون کشتی نوحند که هر کس از آن استفاده کرد نجات یافت، و هر کس از آن جدا شد غرق شد.»(۲)

۱. مشکوٰۃ المصابیح، ص ۵۶۸ (چاپ دهلی) و ریاض النفره، ج ۲، ص ۲۴۸ (به نقل از مسلم و ترمذی).

۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱.

[۲۸۶]

این حدیث که از احادیث مشهور است لزوم پیروی مردم را از علی(علیه السلام) و خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) بعد از رحلت آن حضرت نیز مؤکداً بیان می دارد.

با توجه به این که کشتی نوح تنها پناهگاه و وسیله نجات به هنگام وقوع آن طوفان عظیم و عالم گیر بود، این حقیقت مسلم می شود که امت اسلام در طوفان هایی که بعد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) وزیدن گرفت، تنها راهشان تمسک جستن به ذیل ولایت اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بوده و هست.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- محتوای حدیث ثقلین چیست؟ و چه امتیازاتی را برای اهل بیت(علیه السلام) ثابت می کند؟

۲- حدیث ثقلین را چه کسانی نقل کرده اند؟

۳- «ثقلین» چه معنی دارد و آیا تعبیر دیگری نیز به جای آن در احادیث آمده است؟

۴- پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) آن را در چه مواردی فرمود؟

۵- حدیث سفینه نوح را از نظر سند و محتوی بیان کنید.

بعد از اثبات امامت و خلافت بلافضل امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) سخن از امامت بقیه امامان به میان می آید. فشرده بحث در این زمینه نیز چنین است:

اولاً روایات متعددی در کتب اهل سنت و شیعه، امروز در دست ماست که به صورت کلی سخن از خلافت «دوازده خلیفه و امام» بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید.

این احادیث در منابع بسیار معروف اهل سنت مانند صحیح بخاری، صحیح ترمذی، صحیح مسلم، صحیح ابی داود و مسند احمد و امثال این کتب نقل شده است.

در کتاب «منتخب الاثر» دویست و هفتاد و یک حدیث در این زمینه نقل کرده که قسمت قابل توجهی از آن، از کتب علمای تسنن و بقیه از منابع شیعه است.

به عنوان نمونه در صحیح بخاری که معروف ترین کتاب اهل سنت است، چنین می خوانیم:

در «صحیح مسلم» همین حدیث را چنین نقل می کند که «جابر» می گوید: از پیامبر (صلی الله علیه وآله) شنیدم فرمود: «لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنا عشر خلیفه ثم قال کلمة لم افهمها، فقلت لابی ما قال فقال کلهم من قریش؛ اسلام همواره عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه و جانشین، سپس کلمه ای فرمود که من متوجه نشدم و از پدرم سؤال کردم، پدرم گفت، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود همه آنها از قریشند». (۲)

در کتاب مسند احمد از عبدالله بن مسعود، صحابی معروف چنین نقل شده که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره خلفای او سؤال کردند، فرمود: «اثنا عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل؛ «آنها دوازده نفرند، همچون نقباء و رؤسای بنی اسرائیل که دوازده نفر بودند». (۳) محتوای این احادیث

این احادیث که در بعضی «عزت اسلام» را در گرو «دوازده خلیفه» و در بعضی دیگر بقا و حیات دین را تا قیامت در گرو آن دانسته، و همه را از

۱. صحیح بخاری، جزء ۹، کتاب الامقام، ص ۱۰۰.

۲. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الناس تبع لقریش.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸.

قریش، و در بعضی همه را از «بنی هاشم» معرفی کرده، بر هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی جز بر مذهب شیعه تطبیق نمی کند، چرا که توجیه آن طبق اعتقاد اهل تشیع کاملاً روشن است، در حالی که علمای اهل سنت برای توجیه آن گرفتار بن بست شدیدی شده اند.

آیا منظور خلفای چهارگانه نخستین به اضافه خلفای بنی امیه و بنی عباس می باشد؟

در حالی که می دانیم نه تعداد خلفای نخستین دوازده نفر بود، و نه به انضمام بنی امیه، و نه بنی عباس، و این عدد دوازده با هیچ حسابی تطبیق نمی کند.

به علاوه در میان خلفای بنی امیه کسانی مثل «یزید» و در میان بنی عباس کسانی همچون «منصور دوانیقی» و «هارون الرشید» بودند که در ظلم و استکبار و جنایت آنها احدی تردید ندارد و ممکن نیست آنها به عنوان خلفای پیامبر و مایه عزت و سربلندی اسلام محسوب شوند، هر قدر معیارها را نیز ساده فرض کنیم باز آنها قطعاً بیرونند.

و از اینها که بگذریم عدد دوازده را در هیچ مورد جز ائمه دوازدهگانه شیعه نمی یابیم. بهتر این است رشته سخن را در این جا به دست یکی از علمای معروف سنت دهیم:

«سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی» در کتاب «ینابیع الموده» چنین می گوید:

«بعضی از محققین گفته اند: احادیثی که دلالت دارد بر این که خلفاء

بعد از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) دوازده نفرند مشهور است، و از طرق زیادی نقل شده، آنچه با گذشت زمان به دست می آید این است که مراد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از این حدیث، دوازده جانشین از اهل بیت و عترت او هستند، زیرا ممکن نیست این حدیث را بر خلفای نخستین حمل کرد، چه آنان بیش از چهار نفر نیستند، و نیز بر بنی امیه تطبیق نمی شود، زیرا آنان از دوازده نفر بیشترند، و همه آنان به جز عمر بن عبدالعزیز ظالم و ستمگر بودند، و دیگر این که آنان از «بنی هاشم» نبودند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرموده تمام دوازده نفر از بنی هاشمند، همان گونه که «عبدالملک بن عمر» از «جابر بن سحره» نقل می کند؛ و آهسته سخن گفتن پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در این که آنها از کدام طائفه هستند شاهد همین سخن است، زیرا جمعی از خلافت بنی هاشم خوشدل نبودند، و همچنین حدیث قابل تطبیق بر خلفای بنی عباس نیست، زیرا عدد آنها بیش از دوازده نفر است، و از این گذشته آنان به آیه مودت (قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى) (۱) عمل نکردند، و حدیث کساء را نادیده گرفتند!

بنابراین حدیث فقط بر دوازده امامی که از اهل بیت و عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده اند قابل تطبیق است.

زیرا آنان از نظر علم و دانش از همه دانشمندترند، و از نظر زهد و تقوی از همه زاهدتر، و از نظر حسب و نسب از همه عالی ترند، و آنان کسانی هستند که علوم و دانش های خود را به وراثت از جدّ خود رسول خدا به دست آورده اند.

و آنچه که این نظر را تأیید می کند حدیث ثقلین و احادیث فراوان دیگری است که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسیده است». (۱)

جالب این که در گفتوگویی که با بعضی از علمای حجاز در سفر مکه داشتیم، تفسیر دیگری برای این حدیث از آنها شنیدم که چگونگی بن بستنی را که آنها در این زمینه با آن روبه رو شده اند روشن می سازد، آنها می گفتند. «شاید منظور از دوازده خلیفه و امیر چهار خلیفه نخستین است که در آغاز اسلام بودند و تعداد دیگری که در آینده خواهند بود و هنوز ظاهر نشده اند!»

و به این ترتیب ارتباط و به هم پیوستگی این خلفا که از حدیث پیامبر(علیه السلام) به خوبی روشن است، نادیده گرفته شده.

اما سخن ما این است چه لزومی دارد که تفسیر روشن حدیث را که با امامان دوازده گانه شیعه هماهنگ است رها کنیم، و خود را به وادی هایی بیفکنیم که بن بستش این چنین آشکار است.

تعیین امامان با نام

قابل توجه این که: در بعضی از روایات که از طرق اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله) به ما رسیده، نام دوازده امام صریحاً آمده است، و اسم و مشخصات آنها تعیین شده!

۱. ینابیع الموده، ص ۴۴۶.

«شیخ سلیمان قندوزی» عالم معروف اهل سنت در همان کتاب «ینابیع الموده» چنین نقل می کند:

«مردی یهودی به نام نعل، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) رسید و در ضمن سؤالاتش، از اوصیا و جانشینان بعد از او سراغ گرفت، پیامبر(صلی الله علیه وآله) آنها را چنین معرفی فرمود: «ان وصیی علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تلوه

تسعة ائمة من صلب الحسين

قال یا محمد فسمهم لی:

قال(صلی الله علیه وآله) اذا مضی الحسین فابنه علی، فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر، فاذا مضی جعفر فابنه موسی، فاذا مضی موسی فابنه علی، فاذا مضی علی فابنه محمد، فاذا مضی محمد فابنه علی، فاذا مضی علی فابنه الحسن، فاذا مضی الحسن فابنه الحجة محمد المهدی(علیهم السلام) فهؤلاء اثنا عشر؛

وصی من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو فرزندم حسن و حسینند، و بعد از حسین نه امام از نسل او خواهد بود».

مرد یهودی گفت نامشان را ببر.

پیامبر فرمود: «هنگامی که حسین از دنیا برود فرزندش علی است، و هنگامی که فرزندش علی از جهان چشم بربندد فرزندش

محمد است، و هنگامی که محمد دنیا را وداع گوید فرزندش جعفر است، و بعد از جعفر فرزندش موسی، و هنگامی که موسی از دنیا برود، فرزندش علی است، و بعد از علی فرزندش محمد. و هنگامی که محمد دیده از جهان بربندد فرزندش علی است. و پس از

علی فرزندش حسن و هنگامی که حسن از جهان برود فرزندش حجت محمد المهدی است، اینها امامان دوازده گانه اند». (۱)

و نیز در همان کتاب ینابیع الموده به نقل از «کتاب مناقب» حدیث دیگری است که امامان دوازده گانه را با اسم و القاب بیان کرده، و در مورد حضرت مهدی اشاره به غیبت و سپس قیام او، و پر کردن صفحه زمین از عدل و داد، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد، می کند. (۲)

البته احادیث از طرف شیعه در این زمینه بسیار فراوان و فوق حد تواتر است. (دقت کنید) هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد...

جالب این که در حدیثی که در کتب اهل سنت نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است می خوانیم «من مات بغیر امام مات میتة جاهلیة؛ کسی که بدون امامی از جهان برود، مردن او مردن جاهلیت است!» (۳)

همین حدیث در منابع شیعه به این صورت آمده است: «من مات ولا یعرف امامه مات میتة جاهلیة؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مرگ جاهلیت است.» (۴)

۱. ینابیع الموده، ص ۴۴۱.

۲. ینابیع الموده، ص ۴۴۲.

۳. المعجم المفهرس لالفاظ الاحادیث النبوی، ج ۶ ص ۳۰۲.

۴. بحار الانوار، ج ۶ (چاپ قدیم)، ص ۱۶.

این حدیث به خوبی گواهی می دهد که در هر عصر و زمانی امام معصومی وجود دارد که باید او را شناخت، و عدم شناسائی او آنچنان زیانبار است که انسان را در سرحد دوران کفر و جاهلیت قرار می دهد.

آیا منظور از امام و پیشوا در این حدیث همان کسانی است که در رأس حکومت ها قرار دارند، چنگیزها و هارون ها و فرمانداران وابسته؟

بدون شک جواب این سؤال منفی است، چرا که زمامداران غالباً افرادی نادرست و ظالم و گاه وابسته به شرق و غرب، و عامل سیاست های بیگانه بوده و هستند، و مسلماً شناسایی آنها و پذیرش امامتشان انسان را به «دارالبوار» و جهنم می فرستد.

پس روشن می شود که در هر عصر و زمانی امامی معصوم است که باید او را پیدا کرد و رهبری او را پذیرا شد.

البته اثبات امامت یکایک امامان علاوه بر طریق فوق از طریق نصوص و روایاتی که از هر امام سابق نسبت به امام لاحق رسیده و همچنین از طریق اعجاز آنها نیز محقق است.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- روایات ائمه اثنا عشر در چه کتاب هایی آمده است؟

۲- محتوای این احادیث چیست؟

۳- توجیهات نامناسبی که برای ان احادیث شده چیست؟

۴- آیا در احادیث اهل سنت نام ائمه دوازده گانه آمده است؟

۵- طریق دیگر برای اثبات ائمه اثنا عشر، کدام است؟

درس دهم: حضرت مهدی دوازدهمین پیشوا و مصلح بزرگ جهانی

پایان شب سیه

هنگامی که به وضع کنونی نظر افکنیم و سیر صعودی جنایت ها، کشتارها، جنگ ها و خونریزی ها و کشمکش ها و اختلافات بین المللی و گسترش روزافزون مفسد اخلاقی را بنگریم، از خود سؤال می کنیم که آیا وضع به همین صورت پیش می رود؟ و دامنه آن جنایت ها و این مفسد آنچنان گسترش پیدا می کند که جامعه بشریت را در یک جنگ دائمی درگیر ساخته و نابود می کند؟ و یا انحرافات عقیدتی و مفسد اخلاقی همچون باتلاق متعفن او را در خود فرو می برد؟ و یا روزنه امیدی برای نجات و اصلاح وجود دارد؟

در برابر این سؤال مهم دو جواب دیده می شود:

پاسخ اول که از سوی بدبینی ها و مادی گرایان مطرح می شود، این است که آینده جهان تاریک است و در هر زمان هر احتمال خطرناکی وجود دارد.

اما آنها که به مبانی ادیان آسمانی معتقدند، مخصوصاً مسلمانان، به خصوص شیعیان جهان، پاسخ دیگری به این سؤال می دهند و می گویند:

این شام سیاه قیرگون را صبح امیدی در عقب است.

این ابرهای تاریک، و طوفان مرگبار، و سیل ویرانگر، سرانجام برطرف می شود، و آسمان روشن و آفتاب درخشان و محیط آرام به دنبال آن است.

این گرداب های مخوف همیشه در برابر ما نخواهد بود، و در افقی نه چندان دور نشانه های ساحل نجات به چشم می خورد.

جهان در انتظار مصلحی بزرگ است که با یک انقلاب صحنه عالم را به نفع حق و عدالت دگرگون می کند.

البته هر یک از پیروان ادیان، این مصلح بزرگ را به نامی می نامند که به گفته شاعر عرب:

عبارتاتنا شتی و حسنک واحد *** و کل الی ذاک الجمال یشیر

«عبارت ما مختلف است اما زیبایی تو یک چیز بیش نیست و همه گفته های ما به همان جمال زیبا اشاره می کند!»

فطرت و ظهور مصلح بزرگ

الهامات باطنی که گاه امواجش از داوری های خرد نیرومندتر است نه تنها در مسئله خداشناسی، بلکه در تمام اعتقادات مذهبی می تواند رهنمون ما باشد، و در این مسئله نیز رهنمون ماست.

و نشانه های آن:

اولاً: عشق عمومی به عدالت جهانی است، زیرا همه مردم دنیا با تمام اختلاف هایی که دارند، بدون استثنا، به صلح و عدالت عشق می ورزند، ما همه فریاد می زنیم و در این راه تلاش می کنیم و صلح و عدالت جهانی را با تمام وجود خود می طلبیم. دلیلی بهتر از این برای فطری بودن ظهور آن مصلح بزرگ پیدا نمی شود، چرا که همه جا عمومی بودن خواسته ها دلیلی بر فطری بودن آنهاست. (دقت کنید)

هر عشق اصیل و فطری حاکی از وجود معشوقی در خارج و جاذبه و کشش آن است.

چگونه ممکن است خداوند این عطش را در درون جان انسان آفریده باشد و چشمه ای که او را از این نظر سیراب کند در خارج موجود نباشد؟

این جاست که می گوئیم فطرت و نهاد عدالت طلب آدمی به وضوح صدا می زند که سرانجام صلح و عدالت همه جهان را فرا خواهد گرفت، و بساط ظلم و ستم و خودکامگی برچیده خواهد شد، و بشریت به صورت یک کشور و در زیر یک پرچم با تفاهم و پاکی زندگی خواهد کرد.

ثانیاً: انتظار عمومی همه ادیان و مذاهب برای یک مصلح بزرگ جهانی است، تقریباً در همه ادیان فصلی جالب در این زمینه به چشم می خورد، و مسئله ایمان به ظهور یک نجاتبخش بزرگ، برای مرهم نهادن بر زخم های جانکاه بشریت، تنها در میان مسلمانان نیست، بلکه اسناد و مدارک موجود نشان می دهد این یک اعتقاد عمومی و قدیمی است که در میان همه اقوام و مذاهب شرق و غرب بوده است، اگر چه اسلام به حکم این که مذهبی است کامل تر تأکید بیشتری روی این مسئله می کند. در کتاب «زند» که از کتب معروف زرتشتیان است بعد از ذکر مبارزه همیشگی ایزدان و اهریمنان می گوید: «آن گاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می شود، و اهریمنان را منقرض می سازد...»

«عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست!»

در کتاب «جاماسب نامه» از «زردشت» چنین نقل می کند: «مردی بیرون آید از زمین تازیان... مردی بزرگ سر، و بزرگ تن، و بزرگ ساق، و بر آیین جد خویش و با سپاه بسیار... و زمین را پردازد کند.»

در کتاب «وشن جوک» از کتب هندوها چنین آمده: «سرانجام دنیا به کسی برگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد.»

در کتاب «باسک» از کتب هندوها چنین می خوانیم: «دور دنیا تمام شود به پادشاهِ عادل در آخر زمان، او پیشوای فرشتگان و پریان و آدمیان باشد، راستی حق با او باشد، و آنچه در دریاها و زمین ها و کوه ها پنهان است همه را به دست آورد. از آسمان و زمین آنچه باشد خبر می دهد و بزرگ تر از او کسی به دنیا نیاید!»

در کتاب «مزامیر» داود که از کتب «عهد قدیم» (تورات و ملحقات آن)

است می خوانیم: «شریران منقطع خواهند شد، اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد». در همان کتاب و همان فصل آمده است: «صدیقان وارث زمین شده و همیشه در آن ساکن خواهند شد». نظیر همین سخن در کتاب «اشعیای نبی» از کتب تورات نیز آمده است در انجیل «متی» فصل ۲۴ چنین می خوانیم: «چون برق از مشرق بیرون می آید و تا به مغرب ظاهر می گردد، فرزند انسان نیز چنین خواهد بود...».

و در انجیل «لوقا» فصل دوازدهم می خوانیم: «کمرهای خود را بسته، و چراغ های خود را افروخته نگهدارید، و مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند، تا هر وقت بیاید و در را بکوبد بی درنگ برای او باز کنند!»

در کتاب «علائم الظهور» چنین آمده است: «در کتب قدیم چینیان، و در عقائدِ هندیان، و در بین اهالی اسکانداوناوی، و حتی در میان مصریان قدیم، و بومیانِ مکزیک و نظایر آنها، عقیده به ظهور یک مصلح جهانی را می توان یافت».

دلایل عقلی

الف - نظام آفرینش به ما این درس را می دهد که جهان بشریت باید سرانجام به قانون عدالت تن در دهد و تسلیم نظم عادلانه و مصلح پایدار گردد.

توضیح این که: جهان هستی تا آن جا که ما می دانیم مجموعه ای از نظام هاست، وجود قوانین منظم در سرتاسر این جهان، دلیل بر یکپارچگی و به هم پیوستگی این نظام است.

مسئله نظم و قانون و برنامه و حساب یکی از جدی ترین و اساسی ترین مسائل این جهان محسوب می شود.

از منظومه های بزرگ گرفته، تا یک ذره اتم که چند میلیون آن را می توان بر نوک سوزنی جای داد، همه تابع نظام دقیقی هستند. دستگاه های مختلف تن ما، از ساختمان عجیب یک سلول کوچک گرفته، تا طرز کار مغز و سلسله اعصاب و قلب و شش ها، همه دارای آنچنان نظمی هستند که به گفته بعضی از دانشمندان هر کدام از آنها همانند یک ساعت بسیار دقیق در بدن انسان کار می کند، و ساختمان منظم دقیق ترین کامپیوترها در برابر آنها ناچیز و کم ارزش است.

آیا در جهانی این چنین، انسان که «جزء» این «کل» است می تواند به صورت یک وصله ناهم رنگ و نامنظم با جنگ و خونریزی و ظلم زندگی کند؟!

آیا بی عدالتی ها و فسادهای اخلاقی و اجتماعی که نوعی بی نظمی است می تواند برای همیشه بر جامعه بشریت حاکم باشد؟!

نتیجه این که: مشاهده نظام هستی ما را به این حقیقت متوجه می سازد که سرانجام جامعه انسانیّت نیز در برابر نظم و عدالت سر فرو خواهد آورد، و به مسیر اصلی آفرینش باز خواهد گشت!

ب - سیر تکاملی جامعه ها، دلیل دیگری بر آینده روشن جهان بشریّت است، چرا که ما هرگز نمی توانیم این حقیقت را انکار کنیم که جامعه بشریّت از روزی که خود را شناخته است، هیچ گاه در یک مرحله توقف نکرده، و دائماً رو به جلو حرکت کرده است. در جنبه های مادی، از نظر مسکن، لباس، نوع غذا، وسائل نقلیه، و وسائل تولیدی، یک روز در ابتدائی ترین شرایط زندگی می کرد، امروز به مرحله ای رسیده که عقل ها را حیران، و چشم ها را خیره می کند و مسلماً باز این سیر صعودی ادامه می یابد. از نظر علوم و دانش ها و فرهنگ نیز دائماً در سیر صعودی بوده، و هر روز کشف تازه و تحقیق جدید و مطلب نوی در این زمینه به دست آورده است.

این «قانون تکامل» سرانجام شامل جنبه های معنوی و اخلاقی و اجتماعی نیز می شود، و انسانیّت را به سوی یک قانون عادلانه، و صلح و عدالت پایدار، و فضائل اخلاقی و معنوی، پیش می برد، و اگر می بینیم امروز مفاسد اخلاقی رو به افزایش است این خود نیز زمینه را برای یک انقلاب تکاملی تدریجاً آماده خواهد کرد.

هرگز نمی گوئیم باید فساد را تشویق کرد، ولی می گوئیم فساد وقتی از حدّ گذشت، عکس العمل آن، یک انقلاب اخلاقی خواهد بود. هنگامی که انسان ها گرفتار بن بست ها و عواقب نامطلوب گناهان خویش شدند و سرهای آنها به سنگ خورد، و جان های آنها به لب رسید، حداقل آماده پذیرش چنین اصولی که از ناحیه یک رهبر الهی ارائه می شود، خواهد شد. قرآن و ظهور مهدی

در بزرگ کتاب آسمانی، آیات متعددی است که بشارت این ظهور بزرگ را می دهد، و ما از میان این آیات تنها به یک آیه قناعت می کنیم:

در سوره نور، آیه ۵۵ می خوانیم: (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم)؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند وعده خلافت روی زمین داده، همان گونه که افرادی را که قبل از شما بودند و ایمان و عمل صالح داشتند حکومت و خلافت داشتند.

این آیه به خوبی نشان می دهد که سرانجام، حکومت روی زمین از دست حکام جبار و زمامداران ستمگر بیرون خواهد آمد، و مؤمنان صالح بر سراسر زمین حکومت خواهند نمود.

در دنباله همین آیه علاوه بر وعده فوق، سه وعده دیگر، نیز داده شده است؛ تمکین دین و نفوذ معنوی حکومت «الله» در دل ها (و لیکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم)

مبدل شدن هر گونه ناامنی به امنیت (و لیبدلنهم من بعد خوفهم اماناً)

و ریشه کن شدن شرک از سراسر زمین (یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا)

امام علی بن الحسین (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: «هم و الله شیعتنا یفعل الله ذلک بهم علی یدی رجل منا و هو مهدیّ هذه الامه؛ این گروه به خدا سوگند همان پیروان مکتب ما هستند، خداوند به وسیله مردی از خاندان ما این موضوع را تحقق می بخشد و او مهدی این امت است». (۱)

۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۵۵، سوره نور.

مهدی در منابع حدیث

احادیث در زمینه این که حکومت جهانی توأم با صلح و عدالت به وسیله فردی از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به نام «مهدی» تحقق می یابد در منابع حدیث «شیعه» و «اهل سنت» به قدری زیاد است که از حدّ «تواتر» نیز می گذرد. و احادیث در زمینه این که او دوازدهمین امام و جانشین پیامبر و نهمین فرزند امام حسین (علیه السلام) و فرزند بلافضل امام حسن عسکری است در منابع شیعه نیز متواتر است.

در قسمت اول یعنی متواتر بودن احادیث ظهور مهدی از نظر منابع اهل سنت همین قدر کافی است که دانشمندان اهل سنت صریحاً در کتابهایشان از آن یاد کرده اند، تا آنجا که در رساله ای که از طرف «رابطة العالم اسلامی»، از بزرگ ترین مراکز دینی اهل حجاز، اخیراً انتشار یافته چنین می خوانیم: «او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در احادیث صحاح از آن خبر داد، و احادیث مهدی از بسیاری از صحابه از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است». سپس بعد از ذکر نام «بیست نفر از صحابه» که احادیث مهدی (علیه السلام) را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند، چنین ادامه می دهد: «غیر از آنها نیز گروه بسیار دیگری احادیث را نقل کرده اند... بعضی از دانشمندان اهل سنت کتب خاصی پیرامون اخبار مهدی نوشته اند از جمله ابونعیم اصفهانی، ابن حجر هیثمی و شوکانی و ادریس مغربی و ابوالعبّاس ابن عبدالؤمن هستند». سپس می افزاید: «گروهی از بزرگان گذشته و امروز از علمای

اهل سنت تصریح به متواتر بودن اخبار مهدی کرده اند».

سپس بعد از ذکر نام گروهی از آنان گفتار خود را با این عبارت پایان می دهد: «جمعی از حفاظ و محدثین صریحاً گفته اند که احادیث مهدی هم از نوع حدیث صحیح است و هم از نوع حدیث حسن و مجموع آن قطعاً متواتر است، و اعتقاد به قیام مهدی واجب می باشد و این از عقاید مسلم اهل سنت و جماعت است و هیچ کس جز افراد جاهل و بدعت گذار آن را انکار نمی کند!»

اما در مورد احادیث شیعه

همین اندازه کافی است که بدانیم صدها حدیث در این زمینه از راویان مختلف از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده، به طوری که از حدّ تواتر گذشته، و نزد شیعه از ضروریات مذهب گردیده است، که احدی نمی تواند در میان اهل

مذهب وارد شود و از اعتقاد آنها بر ظهور مهدی و بسیاری از ویژگی های او، و علائم ظهور و چگونگی حکومت و برنامه های مختلف او، با خبر نگردد.

علمای بزرگ شیعه از قرون نخستین تا به امروز کتاب های متعددی در این زمینه نگاشته و احادیث را در آن جمع آوری کرده اند. ما به عنوان نمونه، دو سه حدیث را در این جا یادآور می شویم و علاقمندان به مطالعه بیشتر در این زمینه را به کتاب های «مهدی انقلابی بزرگ»، «نوید امن و امان» و ترجمه کتاب «المهدی» تألیف عالم بزرگوار سید صدرالدین صدر ارجاع می دهیم.

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: «لو لم یبق من الدهر الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث رجلا من اهل بیتی یملاها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛ اگر از احوالات عمر جهان جز یک روز باقی نماند، خداوند آن را طولانی می کند تا مردی از خاندان مرا مبعوث کند که زمین را پر از عدل و داد کند آنچنان که از ظلم و جور پر شده باشد». (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «اذا قام القائم حکم بالعدل و ارتفع الجور فی ایامه و امنت به السبل و اخرجت الارض برکاتها، و رد کل حق الی اهلها... و حکم بین الناس بحکم داود و حکم محمد (صلی الله علیه و آله) فحینئذ تظهر الارض کنوزها، و تبدی برکاتها، و لایجد الرجل منکم یومئذ موضعاً لصدقته و لبره، لشمول الغنی جمیع المؤمنین...»؛

هنگامی که قائم قیام کند، حکومت را بر اساس عدالت قرار می دهد، ظلم و جور در دوران او برچیده می شود، جاده ها در پرتو وجودش امن و امان می گردد، زمین برکاتش را خارج می سازد، و هر حقی به صاحبش می رسد، در میان مردم همانند داود و محمد (صلی الله علیه و آله) داوری کند، در این هنگام زمین گنج های خود را آشکار می سازد، و برکات خود را ظاهر می کند، و کسی مستحقی را برای انفاق و صدقه و کمک مالی نمی یابد، زیرا همه مؤمنان بی نیاز و غنی خواهند شد...» (۲)

می دانیم در عصر غیبت مهدی (ارواحنا فداه) تداوم خط امامت و ولایت به وسیله نواب عام آن حضرت یعنی علما و فقها صورت می گیرد.

۱. این حدیث در غالب کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است.

۲. بحارالانوار، ج ۱۳ (چاپ قدیم).

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- بینش خداپرستان و مادی گرایان درباره آینده جهان چه تفاوتی دارد؟

۲- آیا از طریق فطرت می توان به ظهور مهدی (علیه السلام) پی برد؟

۳- آیا دلیل عقلی بر این ظهور داریم؟ کدام دلیل؟

۴- قرآن در این زمینه چه می گوید؟

۵- بررسی سنت در این زمینه چگونه است؟

درس اول: یک سؤال مهم

مرگ پایان است یا آغاز؟

بیشتر مردم از مرگ می ترسند، چرا؟

مرگ همیشه به صورت یک هیولای وحشتناک در برابر چشم انسان ها مجسم بوده است، فکر و اندیشه آن، شربت شیرین زندگی را در کام بسیاری ناگوار ساخته.

نه تنها از نام مرگ می ترسند که از اسم گورستان نیز متنفرند، و با زرق و برق قبرها و مقبره ها سعی دارند ماهیت اصلی آن را به دست فراموشی بسپارند.

در ادبیات مختلف جهان آثار این وحشت کاملا نمایان است و همیشه با تعبیراتی همچون «هیولای مرگ» «چنگال موت»، «سیلی اجل» و مانند آن از آن یاد می کنند!

هنگامی که می خواهند نام مرده ای را ببرند برای این که مخاطب وحشت نکند با جمله ای از قبیل «دور از حالا» «زبانم لال!» «هفت کوه در میان!» «هر چه خاک اوست عمر تو باشد!» سعی می کنند دیواری میان شنونده و خاطره مرگ بکشند.

ولی باید تحلیل کرد بینیم سرچشمه این وحشت همیشگی انسان ها از مرگ چه بوده؟

چرا گروهی بر خلاف این برداشت عمومی نه تنها از مرگ نمی ترسیدند بلکه بر چهره آن لبخند می زدند و به استقبال مرگ افتخارآمیز می رفتند؟

در تاریخ می خوانیم در حالی که جمعی به دنبال آب حیات و اکسیر جوانی می گشتند، گروهی عاشقانه به جبهه های جهاد می شتافتند و بر چهره مرگ لبخند می زدند و گاه از طول زندگی شکوه می کردند و در آرزوی روزی بودند که به دیدار محبوب و لقاءالله بپیوندند، و امروز هم در جبهه های مبارزه حق و باطل نیز همین امر را به وضوح می بینیم که چگونه جان بر کف به استقبال شهادت می شتابند.

دلیل اصلی این ترس

با دقت و بررسی به این جا می رسیم که عامل اصلی این وحشت همیشگی دو چیز بیش نیست:

۱- تفسیر مرگ به معنی فنا

انسان همیشه از نیستی ها می گریزد، از بیماری می گریزد که نیستی

سلامت است، از تاریکی وحشت دارد که نیستی نور است.

از فقر می هراسد که نابودی غنا است.

حتی گاهی از خانه خالی نیز وحشت می کند و در یک بیابان خالی گرفتار ترس می شود، چرا که کسی آن جا نیست!
و عجب این که از خود مرده نیز وحشت دارد، و مثلاً حاضر نیست در اطافی که مرده ای در آنجا باشد شب را به سر برد در حالی که وقتی زنده بود از آن شخص ترسی نداشت!

اکنون ببینیم چرا انسان از عدم و نیستی می ترسد و وحشت می کند دلیلش روشن است، هستی با هستی گره خورده است، و وجود با وجود آشناست، هرگز وجود با عدم آشنایی ندارد، پس بیگانگی ما از نیستی کاملاً طبیعی است.

حال اگر مرگ را پایان همه چیز بدانیم و گمان کنیم با مردن همه چیز پایان می گیرد حق داریم که از آن بترسیم، و حتی از اسم و خیال آن وحشت کنیم، چرا که مرگ همه چیز را از ما می گیرد.

اما اگر مرگ را سرآغاز یک زندگی نوین، و حیات جاودان و دریچه ای به سوی یک جهان بزرگ بدانیم طبیعی است که نه تنها از آن وحشت نداشته باشیم، بلکه به کسانی که پاک و سربلند به سوی آن گام برمی دارند تبریک گوییم.

۲- پرونده های سیاه

گروهی را می شناسیم که مرگ را به معنی فنا و نیستی تفسیر نمی کنند و هرگز منکر زندگی بعد از مرگ نیستند، اما با این حال از مرگ وحشت دارند.

چرا که پرونده اعمال آنها آن قدر سیاه و تاریک است که از مجازات های دردناک بعد از مرگ وحشت دارند.

آنها حق دارند از مرگ بترسند، آنها به مجرمان خطرناکی می مانند که از آزاد شدن از زندان می ترسند زیرا می دانند هرگاه آنها را از زندان بیرون ببرند، به جوخه اعدام می سپارند.

آنها محکم میله های زندان را می چسبند، نه این که از آزادی متنفر هستند، آنها از این آزادی می ترسند که نتیجه اش مجازات اعدام است، همین گونه بدکارانی که آزاد شدن روحشان را از قفس تنگ، مقدمه ای برای شکنجه های طاقت فرسا به خاطر اعمال زشت و ننگین و ظلم و ستم و تبهکاری می دانند، از مرگ وحشت دارند.

اما آنها که نه مرگ را «فنا» می بینند نه «پرونده تاریک و سیاه» دارند، چرا از مرگ بترسند؟

بدون شک آنها زندگی را نیز با تمام وجودشان می خواهند، اما برای این که از آن بهره بیشتر برای زندگی نویشان در جهان پس از مرگ بگیرند، از مرگی که در راه هدف و افتخار و رضای پروردگار باشد استقبال می کنند.

دو دیدگاه مختلف

گفتیم مردم دو دسته اند گروهی که اکثریت را تشکیل می دهند از مرگ بیزار و متنفرند.

اما گروهی دیگر از مرگی که در راه هدفی بزرگ همچون شهادت در راه خدا بوده باشد استقبال می کنند، و یا حداقل هنگامی که احساس کنند پایان عمر طبیعی شان نزدیک شده است به هیچ وجه غم و اندوهی در دل آنها راه نمی یابد.

دلیل این است که آنها دو دیدگاه مختلف دارند.

گروه اول: یا اصلاً به جهان پس از مرگ ایمان ندارند و یا اگر ایمان دارند هنوز به خوبی باورشان نشده است، لذا لحظه مرگ را لحظه وداع با همه چیز می دانند، البته وداع گفتن با همه چیز بسیار وحشتناک است، بیرون رفتن از روشنایی و نور و گام نهادن در تاریکی مطلق بسیار دردآلود است.

اما گروه دوم: مرگ را یک تولد جدید می دانند، بیرون شتافتن از محیط محدود و تاریک دنیا، و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن.

آزاد شدن از یک قفس تنگ و کوچک، و پر گشودن در آسمان بیکران، بیرون رفتن از محیطی که مرکز نزاع ها، کشمکش ها، تنگ نظری ها، بی عدالتی ها، کینه توزی ها و جنگ هاست، و گام نهادن به محیطی که از همه این آلودگی ها پاک است. طبیعی است که آنها از

چنین مرگی وحشت نداشته باشند و «علی وار» بگویند: «لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بئدی امه؛ به خدا سوگند فرزند ابوطالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر(۱)».

یا همچون آن شاعر پارسی زبان این نوا را سر دهند:

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی *** تا در آغوش بگیرم تنگ تنگ!

من ز او جانی ستانم جاودان *** او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ!

بی جهت نیست که در تاریخ اسلام به افرادی برخورد می کنیم که همچون حسین(علیه السلام) و یاران فداکارش هر قدر لحظه شهادت آنها نزدیک تر می شد چهره آنها شاداب تر و برافروخته تر می گشت، و از شوق دیدار یار در پوست نمی گنجیدند.

و باز به همین دلیل است که در تاریخ پرافتخار زندگی علی(علیه السلام) می خوانیم هنگامی که ضربه شمشیر آن جانی روزگار بر

مغزش فرو نشست فریاد: «فزت و رب الكعبه» برآورد یعنی «به خدای کعبه پیروز و راحت شدم»!

بدیهی است مفهوم این سخن این نیست که انسان خود را به مخاطره بیفکند، و موهبت بزرگ زندگی را نادیده بگیرد، و از آن برای رسیدن به هدف های بزرگ استفاده نکند.

بلکه منظور این است که از زندگی بهره صحیح بگیرد، ولی هرگز از پایان آن وحشتی به خود راه ندهد مخصوصاً آن جا که در راه هدفی بزرگ و عالی است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چرا مردم از مرگ می ترسند، و دلایل آن چیست؟

۲- چرا گروهی بر چهره مرگ لبخند می زند و عاشق شهادت در راه خدا هستند؟

۳- لحظه مرگ را به چه چیز می توان تشبیه کرد؟ پاکان با ایمان چه احساسی دارند و ناپاکان بی ایمان چه احساسی؟

۴- آیا در عمرتان با چشم خود کسانی را دیده اید که از مرگ نترسند؟ چه خاطره ای از آنها دارید؟

۵- منطق علی (علیه السلام) درباره مرگ چه بود؟

درس دوم: معاد به زندگی مفهوم می دهد

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم بی معنی و پوچ خواهد بود.

درست به این می ماند که زندگی دوران جنین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

کودکی که در شکم مادر قرار دارد، و در این زندان محدود و تاریک ماه ها زندانی می شود اگر عقل و خردی داشته باشد و درباره

زندگی جنینی فکر کند به راستی تعجب خواهد کرد.

چرا من در این زندان تاریک محبوسم؟

چرا باید در میان آب و خون دست و پا زنم؟

آخر عمر من چه نتیجه ای خواهد داشت؟

از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود؟

اما اگر به او آگاهی دهند که این یک دوران مقدماتی است اعضای تو در اینجا شکل می گیرد، نیرومند می شود، و آماده تلاش و

حرکت در یک دنیای بزرگ.

بعد از گذشتن نه ماه، فرمان آزادی تو از این زندان صادر می شود، در دنیایی گام می گذاری که آفتاب درخشان و ماه تابان، درختان

سرسبز و نهرهای آب روان و انواع مواهب در آن است، آن گاه نفس راحتی می کشد می گوید، حالا فهمیدم فلسفه وجود من در

این جا چیست!

این یک مرحله مقدماتی است، این یک سکوی پرش است، این کلاسی است برای رسیدن به یک دانشگاه بزرگ.

اما اگر رابطه زندگی جنینی با زندگی این دنیا بریده شود همه چیز تاریک و بی معنی خواهد شد، زندانی وحشتناک و بی هدف،

زندانی آزاردهنده و بی نتیجه.

در مورد رابطه زندگی این دنیا و جهان پس از مرگ نیز مطلب همین است.

چه لزومی دارد ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟

مدتی خام و بی تجربه ایم و تا پخته شود خامی ما، عمر تمام است!

مدت ها باید تحصیل علم و دانش کنیم، هنگامی که از نظر معلومات پخته می شویم برف پیری بر سر ما نشسته!

تازه برای چه زندگی می کنیم، خوردن غذا، پوشیدن لباس، و خوابیدن؟ این زندگی تکراری را ده ها سال ادامه دادن؟

آیا به راستی این آسمان گسترده، این زمین پهناور و این همه

مقدمات، این همه تحصیل علم و اندوختن تجربه، این همه استادان و مربیان، همه برای همان خوردن و نوشیدن و لباس پوشیدن و این زندگی منحط تکراری است.

این جاست که پوچی زندگی برای آنها که معاد را قبول ندارند قطعی می شود، چرا که نمی توانند این امور کوچک را هدف زندگی بشمارند، و به عالم پس از مرگ هم که ایمان ندارند.

لذا دیده می شود که گروهی از آنها دست به خودکشی و نجات از چنین زندگی پوچ و بی معنی می زنند.

اما اگر باور کنیم که دنیا «مزرعه» ای برای آخرت است، دنیا کشتزاری است که باید در آن بذرافشانی کنیم و محصول آن را در یک زندگی جاویدان و ابدی بگیریم.

دنیا «دانشکده ای» است که باید در آن آگاهی کسب کنیم، خود را برای زندگی در یک سرای جاوید آماده سازیم، دنیا «گذرگاه و پلی» است که باید از آن عبور کنیم.

در این صورت زندگی دنیا پوچ و نامفهوم نخواهد بود، بلکه مقدمه ای می شود برای یک زندگی جاودانی و ابدی که هر چه در راه آن تلاش کنیم کم است.

آری ایمان به معاد به زندگی انسان مفهوم می دهد و او را از «اضطراب» و «نگرانی» و «پوچی» رها می سازد.

ایمان به معاد عامل مهم تربیت

علاوه بر این اعتقاد به وجود دادگاه بزرگ آخرت، فوق العاده در زندگی امروز ما مؤثر است.

فرض کنید در کشوری اعلام شود که در فلان روز از سال هیچ جرمی کیفر نخواهد داشت و پرونده ای برای آن تنظیم نمی شود و مردم می توانند با اطمینان خاطر از عدم مجازات، آن روز را به آخر برسانند، مأمورین انتظامی و نظامی تعطیل می کنند، دادسراها و

دادگستری ها تخته می شود و حتی فردا که زندگی عادی را از سر می گیرند جرائم آن روز قابل طرح در دادگاه ها نیست.

فکر کنید آن روز اجتماع چه شکلی به خود خواهد گرفت.

ایمان به رستاخیز، ایمان به دادگاه بزرگی است که با دادگاه این جهان اصلاً قابل مقایسه نیست.

مشخصات این دادگاه به شرح زیر است:

۱- دادگاهی است که نه توصیه در آن مؤثر است و نه «روابط» بر «ضوابط» آن حاکم و نه می توان فکر قضاات آن را با ارائه

مدارک دروغین تغییر داد.

۲- دادگاهی است که نیاز به تشریفات دادگاه های این جهان ندارد، و به همین دلیل طول و تفصیلی در آن نیست، برق آسا رسیدگی می کند و دقیقاً حکم صادر می کند.

۳- دادگاهی است که مدارک اتهام افراد، خود اعمال آنهاست، یعنی اعمال در آن جا حضور می یابند، و ارتباط و پیوندشان را با فاعل خود

مشخص می کنند به گونه ای که جای انکار باقی نمی ماند.

۴- شهود آن دادگاه، دست و پا و گوش و چشم و زبان و پوست تن انسان و حتی زمین و در و دیوار خانه ای که در آن گناه یا ثواب کرده است می باشد، شهودی که همچون آثار طبیعی اعمال انسان قابل انکار نیست.

۵- این دادگاه دادگاهی است که حاکمش خداست، خدایی که از همه چیز آگاه و از همه کس بی نیاز و از همه عادل تر است.

۶- از این گذشته مجازات و کیفر در آن جا قراردادی نیست، و بیشتر، خود اعمال ما است که شکل می گیرد و در کنار ما قرار دارد و ما را آزار می دهد و یا در آسایش و نعمت فرو می برد.

ایمان به چنین دادگاهی انسان را به جایی می رساند که «علی وار» می گوید:

«به خدا سوگند اگر شب ها را تا به صبح به جای بستر نرم، بر نوک خارهای جانگداز به سر برم، و روزها دست و پایم در زنجیر باشد و در کوچه و بازار بکشانند از آن خوش تر دارم که در دادگاه بزرگ پروردگارم حاضر شوم، در حالی که ستمی بر بنده ای از بندگان خدا کرده باشم، و یا حق کسی را غصب نموده باشم».(۱)

ایمان به این دادگاه است که انسان را وادار می کند آهن تفتیده و سوزان را نزدیک دست برادرش که خواهان تبعیض در بیت المال است

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

ببرد، و هنگامی که فریاد برادر بلند می شود، به او اندرز می دهد و می گوید: «تو از شعله آتش کوچکی که همچون بازیچه ای در دست انسانی است فریاد می کنی، اما برادرت را به سوی آتش هولناکی که شعله قهر و غضب پروردگار آن را برافروخته می کشانی؟»(۱)

آیا چنین انسانی را با چنین ایمانی می توان فریب داد؟

آیا با رشوه می توان وجدان او را خرید؟

آیا می توان با تشویق و تهدید او را از مسیر حق به سوی ظلم منحرف ساخت؟!

قرآن مجید می گوید: هنگامی که گنهکاران نامه اعمال خود را می بینند فریادشان بلند می شود و می گویند: (ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة إلا أخصاها); «این چه نامه ای است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست مگر این که در آن ثبت است».(۲)

و به این ترتیب موج نیرومندی از احساس مسئولیت در برابر هر کار در اعماق روح انسان ایجاد می شود، که او را در برابر انحرافات و گمراهی ها، ظلم ها و تجاوزها کنترل می کند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. سوره کهف، آیه ۴۹.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- اگر بعد از این زندگی محدود و موقت دنیا جهان دیگری نبود چه می شد؟

۲- چرا گروهی از منکران مبدأ و معاد دست به انتحار می زنند؟

۳- تفاوت دادگاه رستاخیز با دادگاه های این جهان چیست؟

۴- ایمان به معاد چه اثری روی عمل انسان می گذارد؟

۵- امیر مؤمنان علی(علیه السلام) با برادرش عقیل چه گفت؟ او چه می خواست و علی(علیه السلام) چه پاسخی به او داد؟

درس سوّم: نمونه دادگاه قیامت درون جان شماست!

از آن جا که مسئله زندگی پس از مرگ و دادگاه عظیم رستاخیز برای انسانی که در محدوده این جهان زندانی است مطلب تازه ای

به نظر می رسد. خداوند نمونه کوچکی از آن دادگاه را در همین دنیا به ما ارائه داده است که نامش دادگاه وجدان است. ولی

فراموش نکنیم که گفتیم نمونه کوچکی از آن است.

بگذارید این مطلب را روشن تر بیان کنیم:

انسان در برابر اعمالی که انجام می دهد در چند دادگاه محاکمه می شود.

نخستین دادگاه همان دادگاه های معمولی بشری است، با تمام ضعف ها و نارسائی ها و کمبودهایش.

گرچه وجود همین دادگاه های معمولی اثر قابل ملاحظه ای در تخفیف جرائم دارد، ولی اساس و پایه این دادگاه ها چنان است که

هرگز نمی توان از آنها انتظار اجرای عدالت کامل داشت.

زیرا اگر قوانین نادرست و قاضیان ناصالح به آن راه یابند که تکلیفش روشن است، رشوه خواری ها، پارتی بازی ها، روابط

خصوصی، بازی های

سیاسی و هزار درد دیگر، چنان آن را از اثر می اندازند که باید گفت عدمش به ز وجود، چرا که وجودش عامل اجرای مقاصد شوم خودکامگان است!

و اگر قوانینش عادلانه و قاضیانش آگاه و با تقوی باشند باز هم بسیاری مجرمانی که می توانند آنچنان ماهرانه عمل کنند که آثار جرمی از خود باقی نگذارند.

یا آنچنان پرونده سازی و صحنه سازی در دادگاه راه بیندازند که دست و بال قاضی را ببندند و قوانین را بی اثر سازند.

دومین دادگاه که از این حساب شده تر و دقیق تر است دادگاه «مکافات عمل» است.

اعمال ما آثاری دارد که در کوتاه مدّت یا دراز مدّت دامن ما را خواهد گرفت.

اگر این یک حکم عمومی نباشد لاقلاً دربارہ بسیاری صادق است.

حکومت هایی را دیدیم که بنای جور و ظلم و ستم گذاردند و هر چه از دستشان ساخته بود کردند، اما سرانجام در همان دامی که خود بافته بودند افتادند. و عکس العمل های اعمالشان دامنشان را گرفت و چنان سقوط کردند و نابود شدند که اثری از آنها جز لعن

و نفرین باقی نماند. از آنجا که مکافات عمل همان روابط علّت و معلول و پیوندهای عینی خارجی است کمتر کسی می تواند با

صحنه سازی ها از چنگال آن رهایی یابد.

تنها نارسائی این دادگاه این است که عمومی و کلی و همگانی نیست، و به همین دلیل ما را از دادگاه بزرگ رستاخیز بی نیاز نمی کند.

سومین دادگاه که از این هم دقیق تر و حساب شده تر است دادگاه «وجدان» است.

در حقیقت همان گونه که منظومه شمسی با آن نظام شگرفش به صورت بسیار کوچکی در دل یک اتم خلاصه شده، می توان گفت که دادگاه قیامت نیز ماکت کوچکش در درون جان ماست.

زیرا در درون وجود انسان نیروی مرموزی است که فلاسفه آن را «عقل عملی» می نامند و قرآن مجید «نفس لوامه اش» می خواند و امروز از آن به «وجدان» تعبیر می کنند.

همین که کار خوب یا بدی از انسان سر بزند به سرعت این دادگاه تشکیل می شود و بدون سر و صدا، اما کاملاً جدّی و اصولی، محاکمه را شروع می کند، و نتیجه حکمش را به صورت مجازات ها یا تشویق های روانی به اجرا درمی آورد.

گاه آنچنان مجرمان را از درون شلاق می زند و تحت شکنجه روحی قرار می دهد که مرگ را با آغوش باز استقبال می کنند، و آن

را بر زندگی ترجیح می دهند، و در وصیّت نامه خود می نویسند اگر ما دست به خودکشی زدیم برای نجات از ناراحتی وجدان بود!

گاه در مقابل یک کار خوب انسان را آنچنان تشویق می کند که او را به

وجد و سرور و امی دارد، آرامشی عمیق در درون جان احساس می کند، آرامشی بسیار دل انگیز و توصیف ناکردنی که لذت و شکوه آن در هیچ بیانی نمی گنجد.

این دادگاه عجایب و ویژگی ها دارد:

۱- در این دادگاه قاضی، شاهد و مجری حکم و تماشای همه یکی

است، همان نیروی وجدان است که شهادت می دهد قضاوت می کند و سپس آستین بالا می زند و حکم خود را اجرا می کند!

۲- بر خلاف دادگاه های پر سر و صدای عادی که گاه یک محاکمه چندین سال به طول می انجامد، محاکمه این دادگاه برق

آساست، و معمولاً نیاز به وقت و زمان ندارد، البته گاه برای ثابت شدن مدارک جرم و کنار رفتن پرده های غفلت از مقابل چشم دل نیازمند به زمانی هست، ولی بعد از ارائه مدارک، صدور حکم فوری و قطعی است.

۳- حکم این دادگاه یک مرحله ای است و از دادگاه استیناف و تجدید نظر و دیوان عالی و مانند آن در این جا خبری نیست.

۴- این محکمه فقط کیفر نمی دهد، بلکه به وظیفه شناسان نیز پاداش می دهد، بنابراین دادگاهی است که هم نیکان و هم بدان در آن جا محاکمه می شوند و به تناسب اعمالشان پاداش و کیفر می بینند.

۵- کیفرهای این دادگاه هیچ شباهتی با کیفرهای معمولی ندارد، در ظاهر، نه زندانی، و نه شلاق، و نه چوبه داری، و یا جوخه

آتشی، اما گاه چنان از درون می سوزاند و به زندان می افکند که دنیا با تمام وسعتش برای انسان تنگ می شود، تنگ تر از سلول انفرادی یک زندان مخوف و وحشتناک.

خلاصه، این دادگاه از نوع دادگاه های این جهان نیست که از نوع دادگاه رستاخیز است.

عظمت این دادگاه به اندازه ای است که قرآن به نام آن سوگند یاد کرده و در کنار دادگاه رستاخیزش نهاده، می گوید:

(لا اقسام بیوم القیامه و لا اقسام بالنفس اللوامة ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه)؛(۱)

«سوگند به روز رستاخیز و سوگند به وجدان بیدار و سرزنش کننده، آیا انسان چنین می پندارد که استخوان های پراکنده او را جمع

آوری نمی کنیم، (چنین نیست)، قادریم که حتی انگشان او (حتی خطوط سرانگشتانش را که معرف شخص است) همچون روز نخست بسازیم».

البته با تمام این اوصاف این دادگاه نیز به حکم دنیایی بودنش نارسایی هایی دارد که ما را بی نیاز از دادگاه قیامت نمی کند زیرا:

۱- قلمرو وجدان همه چیز را در بر نمی گیرد و متناسب قلمرو فکر و تشخیص انسان است.

۲- گاه انسان فریبکار ماهر حتی می تواند وجدان خود را فریب دهد و به اصطلاح بر سر وجدان خود کلاه بگذارد.

۳- گاه ندای وجدان در بعضی از گنهکاران آن قدر ضعیف می شود که به گوش آنها نمی رسد.

و از این جا ضرورت دادگاه چهارم دادگاه بزرگ عالم رستاخیز روشن می شود.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- انسان در چند دادگاه - در واقع - محاکمه می شود؟

۲- مشخصات دادگاه اوّل و نام آن چیست؟

۳- ویژگی های دادگاه دوم کدام است؟

۴- دادگاه سوم چه خصوصیتی دارد؟

۵- امتیازات و ضعف های دادگاه وجدان را بر شمرید.

درس چهارم: معاد در تجلیگاه فطرت

معمولاً می گویند خداشناسی در فطرت و سرشت آدمی است، و اگر به کاوش ضمیر آگاه و ناآگاه انسان بپردازیم به ایمان و علاقه او به یک مبدأ ماوراء طبیعی که از روی علم و برنامه و هدف این جهان را آفریده است، دست می یابیم.

ولی این منحصر به مسئله «توحید و خداشناسی» نیست، تمام اصول و فروع اساسی دین باید در درون فطرت باشد، در غیر این صورت هماهنگی لازم میان دستگاه «تشریح» و «تکوین» حاصل نخواهد شد. (دقت کنید)

ما اگر سری به قلبمان بزنیم و اعماق روح و جانمان را کاوش کنیم، این زمزمه را به گوش جان می شنویم که زندگی با مرگ پایان نمی گیرد، بلکه مرگ دریچه ای است به عالم بقاء!

برای پی بردن به این حقیقت باید به نکات زیر توجه کرد:

۱- عشق به بقاء

اگر راستی انسان برای فنا و نیستی آفریده شده، باید عاشق فنا باشد، و از مرگ در پایان عمر لذت ببرد، می بینیم قیافه مرگ (به معنی نیستی) برای انسان در هیچ زمانی نه تنها خوش آیند نیست، بلکه با تمام وجودش از آن می گریزد.

دویدن دنبال عمر طولانی، پیدا کردن اکسیر جوانی، جستجوی آب حیات، هر کدام نشانه ای از این واقعیت است.

این عشق و علاقه به بقا نشان می دهد که ما برای بقا آفریده شده ایم، و اگر ما برای فنا آفریده شده بودیم این عشق و علاقه معنی نداشت.

تمام عشق های بنیادی که در درون ماست وجود ما را تکمیل می کند، عشق به بقا نیز تکمیل کننده وجود ماست.

فراموش نکنید ما بحث «معاد» را بعد از قبول وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می کنیم، ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده

است روی حساب است، و روی این جهت عشق و علاقه انسان به بقا نیز باید حسابی داشته باشد و آن چیز جز وجود جهانی بعد از

این جهان نمی تواند باشد.)

تاریخ بشر همان گونه که گواهی می دهد مذهب به طور کلی در میان اقوام گذشته از قدیم ترین ایام وجود داشته، گواه بر اعتقاد راسخ انسان از قدیمی ترین ایام به «زندگی بعد از مرگ» نیز می باشد.

آثاری که از انسان های قدیم حتی انسان های قبل از تاریخ باقی مانده مخصوصاً طرز ساختن قبور اموات، و چگونگی دفن مردگان، همگی گواه بر این حقیقت است که آنها به زندگی بعد از مرگ ایمان داشته اند.

این عقیده ریشه دار را که همیشه در میان بشر بوده نمی توان ساده پنداشت، و یا صرفاً یک عادت یا نتیجه یک تلقین دانست. همیشه هنگامی که اعتقادی را به صورت ریشه دار و در طول تاریخ در جوامع انسانی می یابیم باید آن را نشانه فطری بودنش بدانیم، زیرا تنها فطرت و سرشت است که می تواند در برابر گذشت زمان و تحولات اجتماعی و فکری مقاومت کند، و همچنان پابرجا بماند، و گرنه عادات و رسوم و تلقین ها با گذشت زمان به دست فراموشی سپرده می شوند.

پوشیدن فلان نوع لباس یک عادت است یا جزء رسوم و آداب، لذا با تغییر محیط یا گذشت زمان دگرگون می شود.

اما عشق مادر به فرزند یک غریزه است یک سرشت و نهاد است، لذا نه دگرگونی محیط ها از شعله آن می کاهد، نه گذشت زمان گرد و غبار نسیان بر آن می پاشد، و هر گونه کشش درونی به این صورت درآید دلیل بر آن است که در فطرت و نهاد انسان قرار دارد.

هنگامی که دانشمندان می گویند: «تحقیقات دقیقی نشان می دهد که طوائف نخستین بشر دارای نوعی مذهب بوده اند... زیرا مرده های خود را به وضع مخصوصی به خاک می سپرده اند، و ابزار کارشان را کنارشان می نهادند، و بدین طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت

می رسانند» (۱) ما به خوبی پی می بریم که این اقوام زندگی بعد از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند راه آن را به خطا می رفتند و چنین می پنداشتند که آن زندگی درست شبیه همین زندگی است و همان ابزار و ادوات را لازم دارد.

۳- وجود محکمه درونی به نام وجدان گواه دیگری است بر فطری بودن معاد.

و چنان که سابقاً نیز گفتیم همه ما به خوبی احساس می کنیم که دادگاهی در درون جان ما به اعمال ما رسیدگی می کند، در برابر نیکی ها پاداش می دهد، آنچنان احساس آرامش درونی می کنیم و روح ما لبریز از شادی و نشاط می شود که لذت آن را با هیچ بیان و قلمی نمی توان توصیف کرد. و در برابر کارهای زشت و مخصوصاً گناهان بزرگ آنچنان مجازات می کند که زندگی را در کام انسان تلخ می نماید.

بسیار دیده شده است که افرادی پس از ارتکاب یک جنایت بزرگ مانند قتل و فرار کردن از چنگال عدالت، داوطلبانه آمده اند و خود را به دادگاه معرفی کرده و تسلیم چوبه دار نموده اند، و دلیل آن را رهایی از شکنجه وجدان ذکر کرده اند.

انسان با مشاهده این دادگاه درونی از خود سؤال می کند چگونه ممکن است من که موجود کوچکی هستم دارای چنین محکمه ای باشم اما عالم بزرگ و جهان آفرینش دادگاهی که متناسب آن است نداشته باشد؟

۱. جامعه شناسی «کنیگ»، ص ۱۹۲.

و به این ترتیب از سه راه، فطری بودن اعتقاد به معاد و زندگی پس از مرگ را می توان اثبات کرد:
از طریق عشق به بقا:

از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.

و از طریق وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چگونه می توان امور فطری را از غیر فطری بازشناخت؟

۲- به چه دلیل انسان عشق به بقا دارد، و این عشق به بقا چگونه می تواند دلیل بر فطری بودن معاد باشد؟

۳- آیا اقوام پیشین نیز به معاد ایمان داشته اند؟

۴- چگونه محکمه وجدان ما را تشویق یا مجازات می کند؟ به چه دلیل؟ نمونه هایی از آن را شرح دهید؟

۵- چه رابطه ای میان محکمه وجدان و دادگاه بزرگ قیامت وجود دارد؟

درس پنجم: رستاخیز در ترازوی عدالت

با کمی دقت در نظام جهان هستی و قوانین آفرینش می بینیم همه جا قانونی بر آن حکومت می کند و هر چیزی در جای خود قرار دارد.

در بدن انسان این نظام عادلانه به قدری ظریف پیاده شده که کوچک ترین تغییر و ناموزونی در آن سبب بیماری یا مرگ می گردد.

فی المثل در ساختمان چشم، قلب، و مغز دقیقاً هر چیز به جای خویش است، و به اندازه لازم، این عدالت و نظم نه تنها در سازمان بدن انسان که در کل عالم خلقت حکم فرماست، که:

«بالعدل قامت السموات و الارض؛ به وسیله عدل آسمان ها و زمین برپاست(۱)».

یک اتم به قدری کوچک است که میلیون ها از آن را می توان بر نوک سوزن جای داد، فکر کنید ساختمان آن چقدر باید دقیق و منظم باشد که میلیون ها سال به حیات خود ادامه دهد.

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۶۶ - عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳.

این به خاطر همان عدالت و محاسبه فوق العاده دقیق نظام الکترون ها و پروتون ها است و هیچ دستگاه کوچک و بزرگ از این نظام شگرف بیرون نیست.

آیا راستی انسان یک موجود استثنایی است؟ یک وصله ناهم‌رنگ برای این جهان بزرگ است که باید آزاد باشد هر بی‌نظمی و ظلم و بی‌عدالتی می‌خواهد مرتکب شود؟ یا در این جا نکته ای نهفته است؟
اختیار و آزادی اراده

حقیقت این است که انسان یک تفاوت اساسی با تمام موجودات جهان دارد و آن داشتن «آزادی اراده و اختیار» است.

چرا خدا او را آزاد آفریده، و تصمیم‌گیری را به او واگذار کرده تا هر چه می‌خواهد انجام دهد؟

دلیلش این است که اگر او آزاد نمی‌بود تکامل نمی‌یافت، و این امتیاز بزرگ ضامن تکامل معنوی و اخلاقی اوست، مثلاً اگر کسی را با فشار سرنیزه وادار به کمک کردن به مستضعفان و کارهایی که به سود جامعه است کنند البته این کارهای خیر راه می‌افتد، ولی هیچ‌گونه تکامل اخلاقی و انسانی برای کسی که این کمک را کرده ایجاد نمی‌کند، در حالی که اگر با میل و اراده خود یک صدم آن را بدهد به همان اندازه در مسیر تکامل اخلاقی معنوی گام برداشته است.

بنابراین نخستین شرط تکامل معنوی و اخلاقی داشتن اختیار و آزادی اراده است که بشر با پای خود این راه پیماید نه به اضطرار، همچون عوامل اضطراری جهان طبیعت، و اگر خداوند این موهبت بزرگ را به انسان بخشیده به خاطر همین هدف عالی است. ولی این نعمت بزرگ همچون گلی است که خارهایی نیز در کنار آن می‌روید، و آن سوء استفاده افراد از این آزادی و آلوده شدن به ظلم و فساد و گناه است.

البته برای خدا هیچ مانعی نداشت که اگر انسانی دست به ظلم و ستم بیالاید فوراً او را به چنان بلایی مبتلا سازد که دیگر فکر این کار به مغز او نیاید، دستش فلج شود، چشمش بی‌نور، و زبانش از کار بیفتد.

درست است که در این صورت هیچ کس از آزادی سوء استفاده نمی‌کرد و به سراغ گناه نمی‌رفت ولی این پرهیزگاری و تقوی در حقیقت جنبه اجباری داشت، و هیچ‌گونه افتخاری برای انسان محسوب نمی‌شد، بلکه از ترس مجازات شدید و سریع، فوری و بدون وقفه بود.

پس به هر حال انسان باید آزاده باشد، و در برابر امتحانات گوناگون پروردگار قرار گیرد، و از مجازات‌های فوری - جز در موارد استثنایی - مصون باشد تا ارزش وجودی خود را نشان دهد.

ولی در این جا یک مطلب باقی می‌ماند. و آن این‌که: اگر وضع به همین منوال بماند و هر کس راهی را انتخاب کند قانون عدالت پروردگار که بر جهان هستی حاکم است نقض خواهد شد.

این جاست که یقین می کنیم برای انسان دادگاه و محکمه ای تعیین شده که همگان بدون استثنا باید در آن حضور یابند و به جزای اعمال خود برسند و سهم خود را از عدالت عمومی جهان آفرینش دریافت دارند.

آیا ممکن است نمرودها و فرعون ها و چنگیزها و قارون ها یک عمر به ظلم و ستم ادامه دهند و حساب و کتابی برای آنها در کار نباشد؟

آیا ممکن است مجرمان و پرهیزگاران در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند؟

و به گفته قرآن: (افجعل المسلمین کالمجرمین مالکم کیف تحکمون)؛ (۱) «آیا کسانی را که تسلیم در برابر قانون خدا و حق و عدالتند همچون مجرمان قرار دهیم؟ چگونه حکم می کنید؟».

و در جای دیگر می گوید: (ام نجعل المتقین کالفجار)؛ (۲) «آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم؟».

درست است که گروهی از بدکاران در این جهان به مکافات اعمال خویش می رسند و یا سهمی از آن را دریافت می دارند. و درست است که محکمه وجدان مسئله مهمی است.

و نیز درست است که عکس العمل های گناه و ظلم و ستم و عواقب شوم بی عدالتی ها گاه دامان خود انسان را می گیرد.

اما اگر درست دقت کنیم می بینیم هیچ یک از این امور سه گانه آنچنان عمومی و همگانی نیست که هر ظالم و گنهکاری را درست به اندازه ظلم و گناهش کیفر بدهد، و بسیاری کسانی که از چنگال مکافات عمل، مجازات وجدان، و بازتاب های اعمال شوم خود فرار می کنند، یا به قدر کافی کیفر نمی شوند.

۱. سوره قلم، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲. سوره ص، آیه ۲۸.

باید برای این گونه افراد، و برای همگان محکمه و دادگاه عدلی باشد که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا محاسبه شود، و گرنه اصل عدالت تأمین نخواهد شد.

بنابراین قبول «وجود پروردگار» و «عدالت او» مساوی است با قبول وجود رستاخیز و سرای دیگر، و این دو هرگز از یکدیگر تفکیک نخواهند شد.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چگونه آسمان ها و زمین به وسیله عدل برپاست؟

۲- چرا به انسان موهبت «آزادی اراده و اختیار» داده شده است؟

۳- چه می شد اگر افراد بدکار فوراً در این جهان به مجازات سریع و شدید اعمال خویش می رسیدند؟

۴- چرا مکافات عمل، و محکمه وجدان، و بازتاب های اعمال، ما را از دادگاه قیامت بی نیاز نمی سازد؟

۵- چه رابطه ای میان «عدالت پروردگار» و مسئله «معاد» است؟

درس ششم: رستاخیز را در همین جهان بارها دیده ایم

آیات قرآن به خوبی این حقیقت را نشان می دهد که بت پرستان و همچنین سایر کفار، نه تنها در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بلکه در اعصار دیگر نیز از مسئله معاد و زنده شدن بعد از مرگ تعجب می کردند، و وحشت داشتند، و حتی آن را دلیلی بر جنون گوینده آن می شمردند و به یکدیگر می گفتند:

(هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید افتری علی الله کذباً ام به جنه)؛ (۱) «آیا مردی را به شما نشان بدهیم که می گوید هنگامی که بدن شما به کلی متلاشی و در هر سو پراکنده شد، دوباره آفرینش جدیدی می یابید؟!، آیا این مرد عمداً به خدا افترا بسته یا دیوانه است؟!».

آری آن روز بر اثر عدم دانش و کوتاهی افکار، عقیده به عالم پس از مرگ و زنده شدن مردگان یک نوع جنون یا تهمت بر خدا محسوب

۱. سوره سباء، آیه ۷.

میشد، و اعتقاد به جوشش حیات از ماده بیجان، جنون آمیز تلقی می گردید.

ولی جالب این که قرآن در برابر این گونه افکار دست به استدلالات مختلفی زده که هم افراد عادی می توانند از آن استفاده کنند، و هم اندیشمندان بزرگ، هر کدام به میزان توانایی فکر خود.

گرچه شرح همه دلائل قرآن در این زمینه نیاز به تألیف کتاب مستقلی دارد، ولی گوشه هایی از آن را در این جا می آوریم:

۱- گاهی قرآن به آنها می گوید شما همواره با چشم خود صحنه های معاد را در زندگی روزانه می بینید که چگونه موجوداتی می میرند و بار دیگر زنده می شوند باز هم از مسئله معاد در شک و تردید هستید؟!.

(و الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحاباً فسقناه الی بلد میت فاحینا به الارض بعد موتها کذلک النشور)؛ (۱) «خداوند کسی است که امواج باد را مأموریت داد که ابرها را به حرکت درآورند، و به سوی سرزمین های مرده برانند، و به وسیله آن زمین مرده را زنده کنند، رستاخیز نیز چنین است».

در فصل زمستان نگاهی به چهره طبیعت می کنیم همه جا بوی مرگ می دهد درختان کاملاً از برگ و گل و میوه برهنه شده، و چوب خشک بی هیچ حرکتی بر جای باقی مانده، نه گلی می خندد، نه شکوفه ای می شکفتد و نه جنبش حیات در کوه ها و صحراها به چشم می خورد.

فصل بهار فرا می رسد، هوا ملایم می شود، قطرات باران حیات بخش

۱. سوره فاطر، آیه ۹.

نازل می گردد، یک مرتبه جنبشی در سراسر طبیعت آشکار می شود: گیاهان می رویند، درختان برگ می آورند، شکوفه ها و گل ها ظاهر می شوند، پرندگان بر شاخه های درختان جای می گیرند، و شور «محشر» بپا می شود!

اگر زندگی بعد از مرگ مفهوم نداشت ما این صحنه را هر سال در برابر چشم خود نمی دیدیم، اگر زندگی بعد از مرگ امری محال، و سخنی جنون آمیز باشد، به صورت یک امر حسی در برابر چشمانمان تکرار نمی شود.

چه فرق می کند حیات زمین بعد از مرگ یا حیات انسان بعد از مردن؟

۲- گاهی نیز قرآن دست آنها را گرفته، به سوی آغاز آفرینش می برد، آفرینش نخستین را یادآور می شود، و به آن مرد عرب بیابانی که قطعه استخوان پوسیده ای را به دست گرفته، خدمت پیامبر اسلام آورده و فریاد می زند: «ای محمد! چه کسی قادر است این استخوان پوسیده را زنده کند؟ به من بگو چه کسی می تواند؟!» و گمان می کند دلیل دندان شکنی بر ضد مسئله معاد به چنگ آورده؛ قرآن به پیامبر دستور می دهد: (قل یحییها الذی انشأها اول مره)؛ (۱) «بگو همان کسی که او را در ۱. سوره یس، آیه ۷۹.

آغاز از ماده بیجان، از همین آب و خاک آفرید، بار دیگر او را زنده می کند».

چه تفاوتی میان آغاز خلقت و آفرینش مجدد است؟!

و لذا در آیات دیگر در یک جمله بسیار کوتاه و پرمعنی می گوید:

(کما بدانا اول خلق نعیده)؛ (۱) «همان گونه که در آغاز آفریدیم باز می گردانیم».

۳- گاه قدرت عظیم خدا را در پهنه آفرینش زمین و آسمان، یادآور شده می گوید:

«آیا خدایی که آسمان ها و زمین را آفرید قادر نیست همانند آن را بیافریند؟ آری او بر این کار قادر است و او خلق کننده آگاه است، هر زمان چیزی را اراده کند به آن فرمان می دهد: موجود باش، آن هم موجود می شود(۲)».

کسانی که در این مسائل تردید می کردند افرادی بودند که فضای فکرشان از محیط کوچک خانه محقرشان فراتر نمی رفت، و گرنه می دانستند بازگشت مجدد ساده تر از آغاز خلقت است، و تجدید حیات مردگان در برابر قدرت خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده مسئله پیچیده ای نیست.

۴- گاه رستاخیز «انرژی ها» را در نظر آنها منعکس کرده، می گوید:

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۳.

۲. سوره یس، آیات ۸۱ و ۸۲.

(الذی جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً فاذا انتم منه توقدون)؛ (۱) «ببینید خداوندی که از درخت سبز و شجر اخضر، آتش می آفریند قادر است که انسان ها را بعد از مرگ زنده کند».

هنگامی که در این تعبیر عجیب قرآن دقیق می شویم، و از علوم روز کمک می گیریم علم به ما می گوید: موقعی که چوب درختی را می سوزانیم و آتشی از آن به دست می آید، این حرارت و گرما همان انرژی و حرارت و نور آفتاب است که در طول سالیان دراز در آن ذخیره شده، ما خیال می کردیم آن نور و حرارت مرده و نابود شده، اما امروز می بینیم از نو جان می گیرد و لباس تازه ای از حیات در تن می پوشد.

آیا برای خداوندی که این قدرت را دارد که ده ها سال نور و حرارت آفتاب را در بدنه درختی ذخیره کند و در یک لحظه همه آنها را بیرون فرستد، تجدید حیات مردگان امر مشکلی است؟ (۲)

به هر حال می بینیم که قرآن با چه منطق مستدل و روشن به آنها که در مسئله معاد شک و تردید داشتند و حتی ادعای آن را دلیل بر جنون می پنداشتند پاسخ دندان شکن می دهد، و امکان معاد را به روشنی اثبات می کند که فقط گوشه ای از آن را در بالا آورده ایم.

۱. سوره یس، آیه ۸۰.

۲. توجه داشته باشید که از نظر علمی تنها درختان سبز هستند که می توانند در برابر نور آفتاب گاز کربنیک را گرفته و تجزیه کنند کربن را در خود نگاه دارند و اکسیژن را آزاد کنند، و انرژی آفتاب را نیز همراه آن در خود ذخیره نمایند. فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چرا مشرکان از مسئله معاد تعجب می کردند؟

۲- چگونه صحنه معاد را در جهان گیاهان همه سال با چشم می بینیم؟

۳- قرآن در پاره ای از آیاتش زندگی دوران جنین را نشانه معاد می گیرد، چرا؟

۴- رستاخیز انرژی ها چیست؟

۵- چرا قرآن روی «الشجر الاخضر» (درخت سبز) تکیه کرده است؟

درس هفتم: معاد و فلسفه آفرینش

بسیاری سؤال می کنند خداوند ما را برای چه آفریده؟

و گاه از این فراتر می روند می گویند: اصلا فلسفه آفرینش این جهان بزرگ چیست؟

باغبان درخت را برای میوه می کارد، و زمین را برای محصولی شخم کرده و بذرافشانی می کند، باغبان آفرینش برای چه منظور ما را آفریده است؟

آیا خدا کمبود داشت که با آفرینش ما جبران می شد؟ در این صورت باید نیازمند باشد، نیاز داشتن با مقام پروردگار و بی نهایت بودن وجود او سازگار نیست.

در پاسخ این سؤال سخن بسیار است ولی در چند جمله می توان پاسخ روشنی را خلاصه کرد و آن این که:

اشتباه بزرگ این است که ما صفات خدا را با خودمان مقایسه کنیم، ما چون موجود محدودی هستیم هر کاری را برای رفع کمبود می کنیم، درس می خوانیم کمبود علم ما برطرف شود.

کار می کنیم کمبود مالی نداشته باشیم.

به سراغ بهداشت و درمان می رویم سلامت ما تأمین شود.

اما در مورد خداوند که وجودی است بی نهایت از هر نظر، اگر کاری انجام دهد باید هدف او را در بیرون وجود او جستجو کنیم، او خلق نمی کند تا سودی کند، بلکه هدف او این است تا بر بندگان جودی کند.

او آفتابی است پرفروغ و بی انتها، بی آن که نیازی داشته باشد نورافشانی می کند تا همگان از نور وجود او بهره مند شوند، این اقتضای ذات بی انتها و پرفیض اوست که دست موجودات را گرفته و در مسیر تکامل به پیش می برد.

آفرینش ما از عدم خود یک گام برجسته تکاملی بود، فرستادن پیامبران و نزول کتب آسمانی و تعیین قوانین و برنامه ها، هر یک پایه ای برای این تکامل ما محسوب می شود.

این جهان دانشگاه بزرگی است و ما دانشجویان این دانشگاه. (۱)

این جهان مزرعه آماده ای است و ما کشاورزان این مزرعه. (۲)

و این جهان تجارتخانه پرسودی است و ما تاجران این بازار. (۳)

ما چگونه می توانیم برای آفرینش بشر هدفی قائل نشویم؟ در حالی که وقتی درست به اطراف خود نگاه می کنیم و ذره ذره موجودات را می نگریم هر کدام دارای هدفی است.

۱. مضمون کلمات قصار علی(علیه السلام) در نهج البلاغه و حدیث معروف دنیا مزرعه الاخره.

۲. مضمون کلمات قصار علی(علیه السلام) در نهج البلاغه و حدیث معروف دنیا مزرعه الاخره.

۳. مضمون کلمات قصار علی(علیه السلام) در نهج البلاغه و حدیث معروف دنیا مزرعه الاخره.

در کارگاه عجیب بدن ما هیچ دستگاهی بی هدف نیست حتی مژه های چشمان ما و گودی کف پای ما!

چگونه ممکن است ساختمان وجود ما هر ذره اش هدفی داشته باشد، اما مجموع وجود ما بی هدف باشد؟

از وجود خودمان بیرون می آییم، و به جهان بزرگ می نگریم، هر دستگاهی را جداگانه دارای هدف می بینیم، هدف از تابش

آفتاب، هدف از بارش باران، هدف از ترکیب مخصوص هوا، ولی آیا ممکن است مجموع این جهان بی هدف باشد؟!

حقیقت این است که در دل این عالم پهناور گوئی تابلوی بزرگی برای نشان دادن هدف نهایی نصب شده که گاه بر اثر عظمتش

نمی توانیم آن را در لحظات نخستین ببینیم، و روی آن نوشته شده است «تربیت و تکامل».

اکنون که به هدف آفرینش خود اجمالاً آشنا شدیم سخن در این جاست که آیا زندگی چند روزه دنیا با تمام مشکلات و گرفتاری‌ها و ناکامی‌هایش می‌تواند هدف آفرینش ما باشد؟

فرض کنید من شصت سال در این دنیا زندگی کنم، همه روز از صبح تا شام برای به دست آوردن روزی تلاش نمایم، و شب خسته و وامانده به منزل بازگردم، و نتیجه‌اش این باشد که در طول عمرم چندین تن غذا و آب مصرف کنم، و با زحمت و دردسر، خانه‌ای فراهم سازم، و بعد بگذارم

و از این جهان بروم آیا این هدف ارزش آن را دارد که مرا به این زندگی پر درد و رنج بخواند؟

راستی اگر مهندسی، ساختمان‌عظیمی را در وسط بیابانی بر پا کند و سالیان دراز در تکمیل و تنظیم آن بکوشد و تمام وسائل را در آن فراهم سازد و هنگامی که از او سؤال کنند منظورت چیست؟ بگوید: هدفم این است که در تمام عمر این ساختمان، رهگذری از این راه بگذرد و یک ساعت در آن بیاساید! آیا همه تعجب نخواهیم کرد و نخواهیم گفت: یک ساعت آسودن یک راهگذر، این همه تشکیلات و مقدمات و ذی‌المقدمات نمی‌خواهد.

به همین دلیل آنها که عقیده به رستاخیز و زندگی پس از مرگ ندارند زندگی این جهان را پوچ می‌دانند، و این سخن در کلمات مادی‌ها زیاد به چشم می‌خورد که زندگی این جهان بی‌هدف است، حتی گاه افرادی از آنها دست به انتحار می‌زنند چرا که از این زندگی مادی تکراری و بی‌هدف خسته شده‌اند.

چیزی که به زندگی هدف می‌دهد و آن را معقول و حکیمانه می‌کند این است که مقدمه جهان دیگری باشد، و تحمل مشکلات این زندگی و چیدن این همه مقدمات برای آن، به خاطر استفاده در مسیر یک زندگی جاودان باشد.

در این جا مثال جالبی سابقاً داشتیم و آن این که اگر جنینی که در

شکم مادر است عقل و هوش کافی می‌داشت و به او می‌گفتند: بعد از این زندگی که تو در این جا داری خبری نیست، حتماً او به زندگیش اعتراض می‌کرد، و می‌گفت: «این چه معنی دارد من در این محیط زندانی باشم؟ خون بخورم و دست و پا بسته در گوشه‌ای بیفتم و بعد هیچ؟ آفریدگار چه هدفی از این آفرینش داشت؟!» اما اگر به او اطمینان دهند که این چند ماه یک مرحله زودگذر و دوران آمادگی برای یک زندگی نسبتاً طولانی در دنیاست، جهانی که نسبت به محیط جنین وسیع و پرنور و پرشکوه است، و نسبت به آن مواهب گوناگون دارد، در این موقع او قانع می‌شد که دوران جنینی مفهوم و هدف قابل ملاحظه‌ای دارد و به همین دلیل قابل تحمل است.

قرآن مجید می‌گوید: (ولقد علمتم النشأه الاولى فلولا تذکرون)؛ (۱) «شما زندگی این جهان را دانستید، چگونه متذکر نمی‌شوید (که بعد از آن جهان دیگری وجود دارد).

خلاصه این که: این جهان با تمام وجودش فریاد می‌زند که بعد از آن جهان دیگری است و گرنه لغو و بیهوده و بی‌معنی بود.

این سخن را از زبان قرآن مجید بشنوید می فرماید: (افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون)؛ (۲) «آیا شما گمان کردید

که شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما باز نمی گردید؟»

اشاره به این که اگر «معاد» که در قرآن از آن تعبیر به بازگشت به سوی

۱. سوره واقعه، آیه ۶۲.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۹۵.

خدا شده در کار نبود آفرینش انسان با بیهودگی مساوی بود.

نتیجه این که فلسفه آفرینش می گوید: بعد از این جهان باید جهان دیگری وجود داشته باشد.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- چرا نمی توان صفات خدا را با صفات خلق مقایسه کرد؟

۲- هدف از آفرینش ما چه بوده است؟

۳- آیا زندگی این جهان می تواند هدف آفرینش این انسان باشد؟

۴- مقایسه زندگی دوران جنینی با زندگی این جهان چه چیزها به ما می آموزد؟

۵- قرآن چگونه از آفرینش این جهان بر وجود آخرت استدلال می کند؟

درس هشتم: بقای روح نشانه ای بر رستاخیز

هیچ کس نمی داند از چه زمانی انسان به فکر وجود «روح» افتاد.

همین قدر می توان گفت: انسان از آغاز فرقی میان خود و موجودات دیگر این جهان می دیده است، فرق میان او و سنگ و چوب و

کوه و صحرا، و فرق میان او و حیوانات.

انسان حالت خواب را دیده بود، و همچنین حالت مرگ را، او می دید بی آن که جسم و ماده تغییری پیدا کند دگرگونی عظیمی در

وضع او به هنگام خواب و مرگ پیش می آید، و از همین جا فهمید که گوهر دیگری علاوه بر این جسم در اختیار اوست.

و نیز می دید با حیوانات نیز فرق دارد، چرا که او در تصمیم گیری هایش آزادی و اختیار دارد، در حالی که حیوان حرکاتش غریزی

و اجباری است.

مخصوصاً دیدن صحنه هایی در عالم خواب و در آن موقعی که دستگاه های بدن خاموش و در گوشه ای افتاده است گواهی می

داد که نیروی مرموزی بر وجود او حاکم است که آن را «روح» نامید.

هنگامی که اندیشمندان بشر فلسفه را بنیان نهادند «روح» به عنوان یک مسئله مهم فلسفی خود را در ردیف دیگر مسائل جای داد.

از آن به بعد همه فلاسه درباره آن اظهار نظر کردند، تا آنجا که به گفته بعضی از دانشمندان اسلامی در حدود «هزار قول و نظریه»

پیرامون حقیقت روح و دیگر مسائل مربوط به آن اظهار شده است. سخن در این جا بسیار است، اما مهم ترین مطلبی که دانستن آن لازم به نظر می رسد پاسخ این سؤال است که:

آیا روح مادی است یا غیر مادی؟ و به تعبیر دیگر: دارای استقلال است یا از خواص فیزیکی و شیمیایی مغز و سلسله اعصاب می باشد؟

جمعی از فلاسفه مادی اصرار دارند که روح و پدیده های روحی هم مادی هستند و از خواص سلول های مغزی، و هنگامی که انسان می میرد روح نیز از میان می رود، همان گونه که اگر ساعتی را با ضربه چکش درهم بشکنیم کار کردن او نیز از بین خواهد رفت!

در مقابل این گروه فلاسفه الهی هستند، و حتی جمعی از فلاسفه مادی، که برای روح اصالت قائلند، معتقدند با مرگ تن روح نمی میرد و به حیات خود ادامه خواهد داد.

برای اثبات این مسئله یعنی اصالت و استقلال و بقای روح، دلائل فراوان و پیچیده ای اقامه کرده اند که ما در این مختصر بعضی از روشن ترین آنها را با عباراتی ساده و روان برای آگاهی جوانان عزیز مطرح می کنیم:

۱- یک جهان بزرگ را در محیط کوچکی نمی توان جای داد

فرض کنید در کنار دریای عظیمی نشسته اید که در مجاورت آن کوه ها سر به آسمان کشیده است، امواج خروشان و لرزان آب خود را بی مهابا بر صخره های ساحلی می کوبد و با خشم و شدت به دل دریا باز می گردد.

صخره های عظیم دامنه کوهستان نشان می دهد که در بالای کوه چه غوغایی است، آسمان نیلگون نیز خیمه ای بر این کوه و دریا زده و هنگام شب شکوه و عظمت خود را نشان می دهد.

یک لحظه به این منظره نگاه می کنیم، سپس چشم بر هم گذارده صحنه ای را که دیده ایم در ذهن خود و با همان عظمت و مقیاس مجسم می کنیم.

بدون شک این نقشه ذهنی و این صحنه و خیال با این عظمت، محلی می خواهد ممکن نیست در سلول های کوچک مغزی نقش بندد، وگرنه باید یک نقشه وسیعی بر یک نقطه کوچک منطبق گردد، در حالی که ما آن نقشه را با تمام عظمت در درون ذهن خود احساس می کنیم.

این نشان می دهد که غیر از جسم و سلول های مغزی، گوهر دیگری داریم که می تواند هر نقشه ای را با هر عظمتی و با هر مقیاسی در خود منعکس کند، مسلماً این گوهر باید ماورای جهان ماده باشد، چرا که در جهان ماده چنین چیزی را نمی یابیم.

۲- خاصیت برون نمایی روح

ما خواص فیزیکی و شیمیایی زیادی در وجود خودمان سراغ داریم، حرکات معده و قلب، جنبه فیزیکی دارد، اما تأثیر ترشحات بزاق و عصیر معده روی غذا یک عامل شیمیایی است، و نظیر این عوامل در سرتاسر جسم ما فراوان است.

اگر روح و اندیشه و فکر، همه مادی و از خواص فیزیکی و شیمیایی سلول های مغزی است پس چرا میان آن و سایر خواص جسمانی ما فرق بسیار بزرگی وجود دارد؟

فکر و اندیشه و روح ما را به جهان بیرون ارتباط و پیوند می دهد، و از آنچه در اطرافمان می گذرد آگاه می سازد، اما خواص شیمیایی بزاق و عصیر معده و حرکات فیزیکی چشم و زبان و قلب ما هرگز چنین حالتی را ندارد.

به تعبیر دیگر، ما به خوبی احساس می کنیم با جهان بیرون وجودمان مربوط هستیم، و از مسائل آن آگاه هستیم، آیا جهان بیرون به درون ما می آید؟ مسلماً نه، پس مسئله چیست؟

حتماً نقشه آن پیش ما می آید که با استفاده از خاصیت برون نمایی روح به جهان بیرون وجود خود پی می بریم، و این خاصیت در هیچ یک از پدیده های فیزیکی و شیمیایی بدن ما وجود ندارد. (دقت کنید)

باز به تعبیر دیگر: برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی یک نوع احاطه بر آنها لازم است، این احاطه کار سلول های مغزی نیست، سلول های مغزی تنها می توانند از خارج متأثر شوند، همان گونه که سایر سلول های بدن متأثر می شوند.

این تفاوت نشان می دهد که غیر از تغییرات فیزیکی و شیمیایی بدن، حقیقت دیگری در این جا وجود دارد که ما را بر خارج وجودمان محیط می سازد، این چیزی جز روح نیست، حقیقتی که فراتر از جهان ماده و خواص ماده است.

۳- دلائل تجربی اصالت و استقلال روح

خوشبختانه امروز دانشمندان از طرق مختلف علمی و تجربی اصالت و استقلال روح را ثابت کرده اند و پاسخ دندان شکن محکمی برای منکران استقلال روح و تمام کسانی که آن را از خواص ماده و تابع آن می دانند فراهم آورده اند.

۱- خواب های مغناطیسی (هیپنوتیسم و مانیتیسم) از جمله این دلائل زنده است که در طی آزمایش های بسیار زیاد به ثبوت رسید و بسیاری آن را دیده اند و برای آنها که ندیده اند شرح کوتاهی لازم است و آن این که:

افرادی با روش های مختلف علمی توسط کسانی که خواب فرو می روند، خواب کننده «عامل» نام دارد شخص خواب رونده را «مدیوم» می نامند از طریق تلقینی و تمرکز فکر و نیروی مغناطیسی چشم و مانند آن در خواب عمیقی فرو می برد، اما نه همچون خواب های عادی، بلکه خوابی که می تواند با او رابطه برقرار سازد سخن بگوید و از او جواب بشنود.

در همین حال روح او را به نقاط مختلفی می فرستد، و گاه خبرهای تازه ای با خود می آورد، و از مسائلی که در حال عادی اطلاعی نداشت اطلاع می یابد.

گاه به غیر زبان مادریش که هرگز با آن آشنا نبوده در حال خواب مغناطیسی سخن می گوید.

گاه مسائل پیچیده ریاضی را در آن حال حل می کند.

گاه مطالبی را روی الواحی که درون صندوقی قرار داده اند و در آن را محکم بسته اند می نویسند.

و حتی گاه ارواح به صورت شبیح ها و سایه های روشنی در این گونه جلسات ظاهر می شوند که ما شرح آن را در کتاب «عود ارواح» آورده ایم.

۲- «اسپری تیسیم» یا «ارتباط با ارواح» بعد از مرگ یکی دیگر از نشانه های اصالت و استقلال روح است.

هم اکنون جمعیت های روحیون در سراسر جهان وجود دارند که به گفته دانشمند معروف مصری «فرید وجدی» در حدود سیصد مجله و روزنامه از طرف آنها در سراسر جهان انتشار می یابد، افراد سرشناسی از شخصیت های مختلف در جلسات آنها شرکت می کنند، و در حضور آنها ارتباط با ارواح برقرار می شود، و کارهای خارق العاده ای انجام می گیرد.

گرچه گروهی از شیادان بدون هیچ گونه اطلاع و آگاهی از مسئله ارتباط با ارواح، برای کلاه برداری از مردم، مدعی علم ارتباط با ارواحند و از این راه سوء استفاده فراوان کرده اند، اما این سوء استفاده ها مانع از آن نخواهد بود که واقعیتی در این میان وجود دارد، واقعیتی که محققان

بزرگ به آن معترفند، و آن امکان ارتباط با ارواح است. (۱)

همه اینها دلیل بر اصالت و استقلال روح آدمی و بقای آن بعد از مرگ است، و گامی است مؤثر به سوی معاد و زندگی پس از مرگ.

۳- رؤیاهایی که ما می بینیم و صحنه هایی که در عالم خواب در نظر ما مجسم می شود و گاهی پرده از روی حوادث آینده برمی دارد و مسائل پنهانی را گاه آشکار می سازد آنچنان که نمی توان آن را حمل بر تصادف و اتفاق کرد دلیل دیگری بر اصالت و استقلال روح است.

غالب افراد در زندگی خود نمونه هایی از رؤیاهای صادق را سراغ دارند و شنیده اند که چگونه خوابی را که فلان دوست و آشنا دیده عیناً و بدون کم و زیاد بعد از مدتی تعبیر شده است به طوری که نشان می دهد روح انسان با عوالم دیگری در حالت خواب در ارتباط است و گاه حوادث آینده را می بیند.

مجموع این امور به خوبی نشان می دهد که روح مادی نیست و خاصیت فیزیکی و شیمیایی مغز انسان نمی باشد، بلکه حقیقی است ماورای طبیعی که با مرگ این بدن از بین نمی رود و این خود راه را برای اثبات مسئله معاد و عالم پس از مرگ هموار می سازد.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «عود ارواح» و کتاب «معاد و جهان پس از مرگ» مراجعه فرمایید.

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- فرق میان فلاسفه الهی و گروهی از مادّیین در مسئله روح چیست؟

۲- منظور از عدم انطباق بزرگ بر کوچک که از دلایل اصالت روح است، چیست؟

۳- از خواب مغناطیسی چه می دانید؟

۴- منظور از ارتباط با ارواح چیست؟

۵- چگونه رؤیاهای صادقانه دلیل بر اصالت و استقلال روح است؟

درس نهم: معاد جسمانی و روحانی

از سؤالات مهمی که در بحث معاد مطرح است این است که آیا معاد تنها جنبه «روحانی» دارد، و یا جسم و بدن انسان نیز در جهان دیگر باز می گردد، و انسان با همین روح و جسمی که در دنیا دارد، تنها در سطحی برتر و بالاتر، به زندگی جدید ادامه می دهد؟

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند و جسم را مرکبی می دانستند که تنها در این دنیا با انسان است و بعد از مرگ از آن بی نیاز می شود، و آن را رها می سازد و به عالم ارواح می شتابد.

ولی عقیده علمای بزرگ اسلام و بسیاری از فلاسفه این است که معاد در هر دو جنبه یعنی «روحانی» و «جسمانی» صورت می گیرد، درست است که این جسم خاک می شود، و این خاک در زمین پراکنده و گم خواهد شد، ولی خداوند قادر و عالم تمام این ذرات را در رستخیز جمع آوری کرده، لباس حیات جدیدی بر آنها می پوشاند، و از این موضوع تعبیر به «معاد جسمانی» می کنند، زیرا بازگشت روح را مسلم گرفته اند و چون گفتوگو تنها در بازگشت جسم است، این نام برای این عقیده انتخاب شده است. به هر حال تمام آیاتی که در قرآن درباره معاد سخن می گوید - و این آیات بسیار فراوان و متنوع است - هم روی «معاد جسمانی» تکیه دارد.

شواهد قرآنی معاد جسمانی

* سابقاً خواندیم که چگونه مرد عرب بیابانی استخوان پوسیده ای را خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله) می آورد و می گوید: چه کسی می تواند این را زنده کند؟ و پیامبر(صلی الله علیه وآله) به فرمان خدا پاسخ می گوید: همان کسی که روز نخست آن را آفرید، همان کسی که آسمان و زمین را ایجاد کرده، و از درون درخت سبز آتش بیرون می فرستد. که آیات آن در آخر سوره «یس» آمده است.

* قرآن در جای دیگر می گوید: «شما در قیامت از قبرها خارج می شوید(۱)».

و می دانیم قبرها جای جسم هایی است که خاک شده نه محل ارواح.

* اصولاً تمام تعجب منکران معاد در این بود که می گفتند: چگونه وقتی ما خاک شدیم، و خاک های ما پراکنده گشت دوباره به زندگی باز می گردیم؟ (و قالوا اِذَا ضَلَلْنَا فِي الْاَرْضِ اَنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ)(۲) و قرآن به آنها پاسخ می گوید که خداوند قادری که خلقت نخستین را ایجاد کرد توانایی بر این کار را دارد: «آیا ندیدند خداوند چگونه آفرینش را ایجاد کرد،

۱. سوره یس، آیه ۵۱ و سوره قمر، آیه ۷.

۲. سوره سجده، آیه ۱۰.

همین گونه آن را تجدید می کند، این بر خداوند آسان است(۱)».

عرب جاهلی می گفت: «چگونه این مرد به شما وعده می دهد که وقتی مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز می گردید(۲)؟».

همه این تعبیرات قرآن و آیات دیگر به روشنی نشان می دهد که پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) همه جا سخن از «معاد جسمانی» مطرح می کرد، و تعجب مشرکان کوتاه بین نیز از همین نظر بود، و چنان که دیدیم قرآن نمونه هایی از همین معاد جسمانی را که در جهان گیاهان و مانند آن به چشم می خورد، برای آنها تشریح می کند و آفرینش نخستین و قدرت خدا را شاهد می آورد.

بنابراین ممکن نیست کسی مسلمان باشد و کم ترین آگاهی از قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند، انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد.

شواهد عقلی

از این گذشته عقل می گوید روح و بدن دو حقیقت جدا از هم نیستند در عین استقلال، ارتباط و پیوند با هم دارند، با هم پرورش می یابند و با هم تکامل پیدا می کنند، و مسلماً برای ادامه حیات جاویدان به یکدیگر نیازمندند.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۱۹.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۳۵.

اگر در دوران برزخ (فاصله میان دنیا و آخرت) مدتی از هم دور بمانند، برای همیشه این امر امکان پذیر نیست، همان گونه که جسم بدون روح ناقص است، روح بدون جسم نیز نقصان دارد، روح فرمانده و عامل حرکت است و بدن فرمانبر و ابزار کار، هیچ فرماندهی از فرمانبر و هیچ هنرمندی از ابزار کار بی نیاز نیست.

منتها روح در رستخیز چون در سطحی بالاتر از این جهان قرار می گیرد به همان نسبت باید جسم او نیز تکامل یابد، و چنین هم خواهد شد، یعنی جسم انسان در قیامت از فرسودگی و عیوب این جهان و نقص ها و کمبودها خالی خواهد بود.

به هر حال جسم و روح همزاد یکدیگر و مکمل هم می باشند، و معاد نمی تواند تنها جنبه روحانی یا جنبه جسمانی داشته باشد. به تعبیر دیگر مطالعه در وضع پیدایش جسم و روح و ارتباط و پیوند آنها با یکدیگر دلیل روشنی است بر این که معاد باید در هر دو جنبه صورت گیرد.

از سوی دیگر قانون عدالت نیز می گوید: باید معاد در هر دو جنبه باشد، چه این که اگر انسان گناهی کرده با این روح و جسم انجام داده، و اگر کار نیکی از او سر زده با این روح و جسم بوده است، بنابر این کیفر و پاداش او نیز باید برای همین روح و جسم باشد که اگر تنها جسم باز گردد یا تنها روح، قانون عدالت اجرا نشده است.

سؤالات پیرامون معاد جسمانی

دانشمندان در این جا سؤالات متعددی مطرح کرده اند که طرح

بعضی از آنها برای تکمیل بحث ها لازم به نظر می رسد:

۱- طبق تحقیقات دانشمندان علوم طبیعی، بدن انسان در عرض عمر چندین بار عوض می شود، درست به استخر آبی می ماند که از یک سو آب به آن وارد شود، و از سوی دیگر آهسته آهسته خارج گردد، بدیهی است بعد از مدتی تمام آب این استخر عوض می گردد.

این امر در مورد بدن انسان احتمالاً در هر ۷ سال یک بار صورت می گیرد، بنابراین ما در طول عمرمان، چندین بار عوض می شویم!

اکنون این سؤال پیش می آید که از میان این بدن ها کدام باز می گردد؟

در پاسخ می گوئیم: آخرین بدن، همان گونه که در آیات فوق خواندیم که خداوند انسان ها را از همان استخوان های پوسیده و خاک شده آفرینش نو می دهد، و مفهوم این سخن آن است که آخرین بدن باز می گردد، همچنین برانگیخته شدن از قبرها مفهوم بازگشت آخرین بدن است.

ولی نکته مهم اینجاست که آخرین بدن آثار و خواص تمام بدن هایی را که انسان در طول عمر دارد در خود حفظ می کند.

به تعبیر دیگر: بدن هایی که تدریجاً از بین می روند تمام آثار و خواص و ویژگی هایی را که دارند به بدن آینده منتقل می سازند، بنابراین آخرین بدن وارث تمام صفات این بدن هاست، و می تواند طبق قانون عدالت ثواب و کیفر را پذیرا گردد.

۲- بعضی می گویند هنگامی که ما خاک شویم و ذرات ما جزء گیاه یا میوه ای گردد، و در نتیجه جزء بدن انسان دیگری شود، در روز قیامت تکلیف چه خواهد شد؟ (این همان چیزی است که در فلسفه و کلام به عنوان «شبهه اکل و مأكول» از آن یاد می کنند)

گرچه پاسخ این سؤال بحث فراوانی دارد، ولی ما می‌کوشیم در این عبارت کوتاه به مقدار لازم و در اینجا بحث کنیم. در پاسخ این سؤال می‌گوییم مسلماً ذراتی که از بدن یک انسان خاک شده و جزء بدن انسان دیگری گردیده است به بدن نخستین باز می‌گردد (آیات گذشته نیز به وضوح شاهد این مدعاست)

تنها مشکلی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که بدن دوم ناقص می‌شود.

ولی باید گفت ناقص نمی‌شود بلکه کوچک می‌شود، چون این ذرات در تمام بدن پراکنده شده بود هنگامی که از آن گرفته شود به همان نسبت لاغر و کوچک می‌گردد.

بنابراین نه بدن اول از میان می‌رود و نه بدن دوم، تنها چیزی که در اینجا وجود دارد کوچک شدن بدن دوم است و این هرگز مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا می‌دانیم به هنگام رستاخیز بدن‌های انسان‌ها تکامل می‌یابد، و نقص‌ها و کمبودها برطرف می‌شود، درست همان گونه که یک کودک رشد می‌کند، و یا انسان مجروحی گوشت نو بیرون می‌آورد و شخصیت او دگرگون نمی‌گردد، بدن‌های ناقص و کوچک در قیامت که عالم کمال است به صورت کاملی محشور می‌شود.

و به این ترتیب مشکلی در این زمینه باقی نمی‌ماند (دقت کنید - برای توضیح بیشتر به کتاب معاد و جهان پس از مرگ مراجعه کنید).

فکر کنید و پاسخ دهید

۱- آیا زندگی انسان در رستاخیز از هر جهت شبیه این دنیا است؟

۲- آیا ما می‌توانیم دقیقاً پاداش‌ها و کیفرهای قیامت را در این دنیا درک کنیم؟

۳- آیا نعمت‌های بهشتی و عذاب دوزخ تنها جنبه جسمانی دارد؟

۴- منظور از تجسم اعمال چیست و چگونه قرآن بر آن دلالت دارد؟

۵- عقیده بر تجسم اعمال چه مشکلاتی را در مبحث معاد پاسخ می‌گوید؟

درس دهم: بهشت و دوزخ و تجسم اعمال

بسیاری از خود می‌پرسند آیا عالم پس از مرگ درست مانند این جهان است، یا با آن تفاوت‌هایی دارد؟ نعمت‌هایش، کیفرهایش و خلاصه نظام و قوانینی که بر آن حاکم است همانند این جهان می‌باشد؟ در پاسخ باید با صراحت گفت: شواهد بسیاری در دست داریم که نشان می‌دهد آن جهان با این جهان فرق بسیار زیادی دارد، تا آنجا که آنچه از قیامت در این جهان می‌دانیم همانند شبیحی است که از دور می‌بینیم.

بهتر این است از همان مثال «جنین» استفاده کنیم: همان قدر که میان «عالم جنین» با این «دنیا» فاصله است، میان این

«جهان» با «جهان دیگر» فاصله وجود دارد، یا بیشتر.

اگر بچه ای که در عالم جنین قرار دارد عقل و هوش می داشت و می خواست تصویر صحیحی از دنیای بیرون، از آسمان و زمین، ماه و خورشید و ستارگان، کوه ها و جنگل ها و دریاها، داشته باشد، مسلماً به هیچ وجه نمی توانست.

برای کودکی که در عالم جنین است و جز محیط بسیار محدود شکم مادر را ندیده، ماه و خورشید و دریا و امواج و طوفان و نسیم و گل ها و زیبایی های این جهان اصلاً مفهومی ندارد، تمام کتاب لغت او در چند کلمه خلاصه می شود، و هرگاه کسی از بیرون شکم مادر فرضاً بتواند با او سخن بگوید هرگز نمی تواند مفهوم سخنان او را درک کند.

تفاوت محدودیت این جهان با وسعت جهان دیگر به همین نسبت یا بیشتر است، بنابراین ما هرگز قادر نخواهیم بود از نعمت ها و مواهب جهان دیگر و بهشت برین، آنچنان که هست، باخبر شویم.

لذا در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: «فیها ما لا عین رأت ولا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر؛ در بهشت نعمت هایی است که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده، و به مغز کسی خطور نکرده است(۱)»!

و قرآن مجید همین معنی را با بیان دیگری بازگو می کند: (فلا تعلم ما اخی لهم من قره اعین جزاء بما کانوا یعلمون)؛ (۲) «هیچ کس نمی داند چه نعمت هایی که موجب روشنی چشم هاست در آنجا برای او پنهان داشته شده، نعمت هایی که پاداش اعمالی است که انجام می دادند».

نظامات حاکم بر آن جهان نیز تفاوت زیادی با این جهان دارد مثلاً: در دادگاه قیامت گواهان اعمال انسان دست و پای او، و پوست تن او، و حتی زمینی که بر آن گناه یا ثواب کردند می باشد: (الیوم نختم علی افواههم

۱. مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۱۵۲ - تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶۹.

۲. سوره سجده، آیه ۱۷.

و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون)؛ (۱) «امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و دست ها و پاهای آنها کارهایی را که انجام می دادند بازگو می کنند»!

البته یک روز تصور این مسائل مشکل بود، اما با نمونه هایی که با پیشرفت علوم، از ضبط صحنه ها و ضبط اصوات مشاهده می کنیم دیگر جای تعجب نیست.

به هر حال گرچه درباره نعمت های جهان دیگر تنها شبحی از دور می بینیم و به وسعت و اهمیت و ویژگی آن نمی توانیم واقف شویم اما این قدر می دانیم که نعمت های آن جهان - و همچنین کیفهایش - هم جنبه جسمانی دارد هم روحانی، چرا که معاد دارای هر دو جنبه است و طبعاً باید پاداش و کیفر نیز دو بعدی باشد. یعنی همان گونه که در بعد مادی و جسمانی می فرماید: (و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار... و لهم فیها ازواج مطهره و هم فیها خالدون)؛ (۳) «به

کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای

۱. سوره یس، آیه ۶۵.

۲. سوره فصلت، آیه ۲۱.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵.

آنها باغ‌هایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جاری است... و همسرانی پاکیزه دارند و جاودانه در بهشت خواهند ماند».

در مورد نعمت‌های معنوی نیز چنین می‌گوید: (و رضوان من الله اکبر)؛ (۱) «خشنودی خدا و رضایت پروردگار که شامل حال

بهشتیان می‌شود از همه این نعمت‌ها برتر و بالاتر است!»

آری بهشتیان از این احساس که خدا از آنها راضی است و پروردگارشان آنان را پذیرفته است چنان احساس شادی و لذت می‌کنند

که با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. در مورد دوزخیان نیز علاوه بر آتش و عذاب‌های جسمانی خشم و غضب پروردگار و

ناخشنودی خداوند که شامل حال آنهاست از هر شکنجه‌ای بدتر است.

تجسم اعمال:

قابل توجه این که از آیات بسیاری از قرآن استفاده می‌شود که در رستاخیز اعمال ما زنده می‌شود، و در صورت‌های مختلفی با ما

خواهد بود، و یکی از بخش‌های مهم پاداش و کیفر همین تجسم اعمال است.

ظلم و بیدادگری به شکل ابری سیاه و ظلمانی اطراف ما را فرا خواهد گرفت، چنان که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله):

«إياكم و الظلم فانّ الظلم عندالله هو الظلمات يوم القيامة» (۲)

۱. سوره توبه، آیه ۷۲.

۲. وسائل، ج ۶، ص ۲۵ - بحار، ج ۷۰، ص ۳۰۳ - بحار، ج ۷۲، ص ۳۰۹.

«اموال نامشروع یتیمان به صورت شعله‌های آتش ما را فرو می‌گیرد» (۱).

«و ایمن به صورت نور و روشنایی اطراف ما را روشن می‌کند» (۲).

«رباخوارانی که با عمل زشت و ننگین خود تعادل اقتصادی جامعه را برهم زده بودند همچون بیماران مصروعی خواهند بود که به

هنگام برخاستن قادر به حفظ تعادل خود نیستند گاهی زمین می‌خورند و گاه بر می‌خیزند» (۳).

«اموالی که محتکران و بخیلان ثروت اندوز روی هم گذاردند و حقوق محرومان از آن نپرداختند طوق سنگینی بر گردن آنها می

شود، به گونه‌ای که قدرت بر حرکت نخواهند داشت» (۴). و همچنین سایر اعمال هر کدام به صورت مناسبی مجسم می‌گردد.

می‌دانیم علم و دانش امروز می‌گوید چیزی در جهان نابود نمی‌شود ماده و انرژی دائماً تغییر شکل و صورت می‌دهد. بی آن که

هرگز از بین برود، افعال و اعمال ما که از این دو خارج نیستند به حکم این قانون به طور جاودانی می‌مانند، هر چند شکل آنها

عوض شود.

قرآن مجید در عبارت کوتاه و تکان دهنده ای درباره قیامت می گوید: (و وجدوا ما عملوا حاضراً)؛ (۵) «مردم اعمال خود را در آنجا حاضر می بینند».

و در واقع هر چه می کشند از دست اعمال خود می کشند، و لذا بلافاصله در ذیل همان آیه می افزاید: (ولا یظلم ربک احدا)؛ «خدای تو به هیچ کس ظلم و ستم نمی کند».

در جای دیگر قرآن درباره روز قیامت می خوانیم (یومئذ یصدر الناس اثباتاً لبروا اعمالهم)؛ (۱) «مردم در آن روز گروه گروه محشور می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود».

(فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره)؛ «هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام داده آن را خواهد دید و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد انجام داده او نیز آن را مشاهده خواهد کرد» (۲). دقت کنید که می گوید خود آن اعمال را خواهد دید. توجه به این حقیقت که اعمال ما از کوچک و بزرگ، نیک و بد، در این جهان ثابت و محفوظ می ماند و از بین نمی رود، و در رستاخیز همه جا با ما خواهد بود می تواند هشدار به همگان باشد، تا در برابر زشتی ها و بدی ها محتاط و سخت گیر باشیم، و نسبت به نیکی ها علاقه مند و وفادار. عجیب این که امروز نیز دستگاه هایی اختراع شده که می تواند گوشه ای از این مسئله را در همین دنیا برای ما مجسم کند: یکی از دانشمندان می نویسد: «امروز توانسته اند امواج صوتی کوزه گران مصری دو هزار سال پیش را منعکس کنند، به طوری که قابل شنیدن باشد، زیرا در موزه های مصر کوزه هایی از دو هزار سال قبل باقی مانده که به هنگام ساختن آنها با چرخ های مخصوص و به وسیله دست ها امواج صوتی کارگران در بدنه کوزه ها نقش بسته و امروز توانسته اند آن امواج را از نو زنده کنند به طوری که ما با گوش خود آن را بشنویم»؛ (۱)

به هر حال بسیاری از سؤالاتی که در مورد مسئله معاد و جاودانگی پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران در قرآن مجید آمده است با توجه به همین «تجسم اعمال» و با توجه به این که هر عمل خوب و بدی در روح و جان ما اثر می گذارد و آن اثر همیشه با ما خواهد بود، پاسخ گفته می شود. «پایان»

پانزدهم مرداد ماه یک هزار و سیصد و شصت و دو - قم - حوزه علمیه ناصر مکارم شیرازی

۱. از کتاب «راه طی شده». فکر کنید و پاسخ دهید

۱- معاد جسمانی یعنی چه؟

۲- منکران معاد جسمانی چه می گفتند و قرآن چگونه به آنها جواب می دهد؟

۳- استدلال عقلی برای معاد جسمانی چیست؟

۴- چه ارتباطی بین معاد جسمانی چیست؟

۵- شبهه «آکل و مأکول» یعنی چه و چه پاسخی دارد؟